



عنقای لاهوت

پژوهشی پیرامون شخصیت شاعر و عارف شهید قرن نهم

سید عمادالدین نسیمی

پژوهش و نگارش : محمد حسین صادقی

تابستان ۱۳۹۷

سرشناسه : صادقی، محمد حسین، ۱۳۳۹ -
 عنوان و نام پدیدآور : عنقای لاهوت : پژوهشی پیرامون شخصیت شاعر و عارف شهید قرن
 نهم، سید عمادالدین نسیمی / پژوهش و نگارش محمدحسین صادقی.
 مشخصات نشر : زرقان: انتشارات هدهد، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۱۶۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۸-۰۷-۵ : ۱۰۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 موضوع : نسیمی، سیدعمادالدین، ۷۷۱ - ۸۲۰ ق. -- نقد و تفسیر
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۸ ق. -- تاریخ و نقد
 موضوع : Persian poetry -- 14th century -- History and criticism :
 رده بندی کنگره : PIR ۵۶۴۱ ۱۳۹۶ ۸۶ ی/
 رده بندی دیویی : ۳۲/۱۸۰
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۸۰۶۳۲



نام کتاب : عنقای لاهوت

پژوهشی پیرامون شخصیت شاعر و عارف شهید قرن نهم سید عمادالدین نسیمی

مؤلف : محمد حسین صادقی

شمارگان : یکهزار نسخه

ناشر: انتشارات هدهد - قم ۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳

چاپ : ولی عصر (عج) - قم

نوبت چاپ : اول / تابستان ۱۳۹۷

شابک : ISBN : 978-964-2508-07-5

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است. ©

www.hojaj.blog.ir

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۳
اسنادی که اثبات میکند سید عمادالدین نسیمی ایرانی است.....	۵
مقدمه.....	۵
محل شهادت و محل دفن نسیمی.....	۶
تاریخ تولد و زادگاه نسیمی.....	۷
یک جمعبندی جامع و مختصر بر اساس روایات مختلف.....	۸
اشارهای به فارسی بودن نسیمی در برخی از تذکرهها.....	۱۱
سنگ قبرهای کشف شده در زرقان.....	۱۲
شکل و اندازه کتیبه‌های مادر نسیمی ، ناصرالدین و نوه شاه منصور.....	۱۹
چرا نام شیراز وارد گزارشهای قتل نسیمی شده.....	۱۹
تاریخ شهادت نسیمی بر اساس سالهای حکومت سلطان مؤید.....	۲۰
احتمال وجود رابطه نسبی نعیمی و نسیمی قبل از رابطه سببی.....	۲۲
چرا نسیمی در شعرهایش شهر خود را معرفی نکرده.....	۲۲
آیا نسیمی دیگری در زرقان دفن است؟.....	۲۳
تاریخ احتمالی احداث اولین بقعه و چاه آب.....	۲۶
سنگهای تاریخی قابل توجه دیگر در زرقان.....	۲۷
نتیجه‌گیری بر اساس مطالعه سنگها، مصاحبه‌ها و تفحص در کتب.....	۲۸
گزارشی از یک سنت دیرینه در زرقان.....	۳۱

سه تقاضا از مسئولین محترم.....	۳۳
نگرشی داستان گونه بر زندگی و شهادت سید عمادالدین نسیمی.....	۳۵
رستاخیز کلمات.....	۷۶
تفرجی در گلزار اندیشه های سرخ و معطر نسیمی.....	۷۶
نهضت سربداران حروفی و استفاده رمزی از حروف و اعداد.....	۷۸
شعر نسیمی.....	۷۹
اناالحق ، نعیمی، نسیمی و حلاج.....	۸۴
معانی و مصادیق اناالحق.....	۹۰
عشق و مسئولیت.....	۹۸
زیباشناسی و زیبا پرستی.....	۱۰۶
علل و زمینه های رشد و شکوفائی نسیمی و موانع آن.....	۱۱۸
گلچینی از اشعار نعیمی.....	۱۲۱
نمادهای وحدت وجود در اشعار امام خمینی و نسیمی.....	۱۲۶
خلاصه ی جهان بینی نسیمی.....	۱۳۸
شرق هویت : لزوم شناخت نسیمی ها.....	۱۳۹
منابع زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی.....	۱۴۰
پانویس ها:.....	۱۵۳

اسنادی که اثبات می‌کند سید عمادالدین نسیمی ایرانی است



مقدمه

جهان، نسیمی را شاعری از کشور آذربایجان (شوروی سابق) می‌داند، چون بر اساس نظر یکی از پژوهشگران سدهٔ اخیر، مزاری به نام شاه‌خندان که گفته‌اند برادر احتمالی سید نسیمی است (و هنوز اثبات نشده) در شهر شماخی شروان آذربایجان قرار دارد. اگر بر اساس یک احتمال فوق زادگاه نسیمی را کشور آذربایجان به حساب آورده‌اند باید بر اساس چهار یقین قطعی زیر سید نسیمی را ایرانی محسوب کرد، یقین اول: وجود سنگ شهید عمادالدین در زرقان، یقین دوم: اسم سید ناصرالدین در تواریخ به عنوان برادر سیدنسیمی. یقین سوم و چهارم: وجود قبر سید ناصرالدین و مادر سید نسیمی و سنگهای مزارشان در شهر زرقان فارس....



محل شهادت و محل دفن نسیمی

تمام تاریخ‌ها و تذکره‌ها بدون استثنا محل دفن شاعر و عارف شهید قرن هشتم و نهم سید عمادالدین نسیمی را دو شهر ذکر می‌کنند: یکی شهر حلب سوریه و دیگری زرقان فارس. در این رابطه دو دسته گزارش کاملاً متفاوت در تواریخ وجود دارد:

دسته اول که تقریباً همزمان با شهادت نسیمی نوشته شده‌اند محل شهادت و مدفن او را شهر حلب سوریه می‌دانند و پس از گزارش شهادت فجیع او اضافه کرده‌اند که «سه قطعه از بدن نسیمی برای سه نفر (از یاران و یا پیروانش) به نامهای علی بن ذی‌الآذر، برادرش ناصرالدین و عثمان قارایلو فرستادند تا باعث عبرت آنها گردد...» این نکته نشان می‌دهد که این سه نفر دارای مقام و اعتبار ویژه‌ای در تشکیلات فرهنگی، سیاسی و نظامی حروفیه بوده‌اند و از رهبران بعدی آن نهضت به شمار می‌رفته‌اند اما در هیچ کتابی به شهرها و یا کشورهای محل سکونت این سه نفر اشاره نشده است ولی با توجه به تاریخ شفاهی زرقانی‌ها که سینه به سینه نقل شده و کتیبه‌هایی که اخیراً کشف شده مقبره سیدناصرالدین و مادر سید نسیمی در همین جای فعلی است که از قدیم به نام آرامستان سیدنسیمی مشهور بوده است.

برخی از منابع دسته دوم که حدود یک قرن بعد از شهادت نسیمی نوشته شده‌اند محل شهادت او را شیراز دانسته و اضافه کرده‌اند که «بدن نسیمی مسلوخ (قطعه قطعه) شد و سپس در خارج قریه زرکان شیراز دفن گردید...».

تاریخ تولد و زادگاه نسیمی



مورخین درباره تاریخ و محل تولد نسیمی به اجماع نرسیده‌اند و روایت‌ها متعدد و متفاوت است: از جمله، نسیمی بغدادی، تبریزی، شیرازی، آمدی، دیاربکری، شروانی، شماخی، بیضائی... و هیچکس تاکنون قطع به یقین نتوانسته زادگاه و ملیت او را مشخص کند و هرچه در این باره نوشته‌اند فقط بر اساس حدسیات و احتمالات و شواهد و قرائن بوده است.

از سال ۱۹۷۳ که یونسکو آن سال را بنام سال جهانی سید عمادالدین نسیمی نامگذاری کرد و برنامه‌های علمی و فرهنگی مفصل و متعددی به میزبانی کشورهای آذربایجان و روسیه (شوروی سابق) بخاطر ششصدمین سالگرد تولد نسیمی برگزار گردید، بخاطر همین خلاء اطلاعاتی تقریباً این اصل توسط صاحب‌نظران جهانی پذیرفته شد که زادگاه نسیمی کشور آذربایجان است. در شهر باکو نیز یادمان و تندیس به نام و یاد او احداث شده و در همان سال تمبر یادبودی به زبان روسی با تمثال نسیمی منتشر گردیده است. بدون شک، تلاش جمهوری آذربایجان برای شناساندن نسیمی و گرامیداشت یاد او (در قالب برگزاری همایشهای جهانی، نامگذاری خیابانها، ایستگاه مترو، محلات و شهرکهای مسکونی، مؤسسات علمی، فرهنگی و دانشگاهی به نام نسیمی و مطرح کردن او

به عنوان یکی از اسطوره‌های بزرگ آذربایجان در کتب درسی و برنامه‌های رادیو-تلویزیونی به مراتب بیشتر از تلاش ایران و هر کشور دیگری بوده که کارشان واقعاً قابل تقدیر و تحسین است.

یک جمع‌بندی جامع و مختصر بر اساس روایات مختلف

دکتر حسین محمدزاده صدیق^۱، از صاحب‌نظران و نسیمی‌شناسان بزرگ ایرانی، در مقدمه‌ای که بر دیوان اشعار فارسی نسیمی نوشته است ضمن بیان این مطلب که «از منابع نسیمی‌شناسی آگاهی چندانی پیرامون زندگی وی نمی‌توان به دست آورد (و) مجموعه‌های تاریخ ادبی نیز اغلب تکرار و تفسیر مطالب موجود در منابع کهن است...» موضوع تولد، شهادت و مزار نسیمی را در یک جمع‌بندی جامع و مختصر بر اساس روایات مختلف تاریخی چنین ذکر کرده است:

عسقلانی (م. ۸۵۲ هـ)، سخاوی (م. ۹۰۲ هـ) و ابن عماد الحنبلی (م. ۱۰۸۹ هـ) که از نسیمی نخستین زندگی‌گزاری‌ها را نوشته‌اند، او را تبریزی می‌دانند، برخی اهل آمد می‌نامند. رضا قلی خان هدایت او را اهل شیراز می‌شناسد. سخن او در فارسنامه‌ی ناصری نیز تکرار شده است. عاشیق چلبی مسقط الرأس وی را روستایی «نسیم» نام در اطراف بغداد معرفی می‌کند. مرحوم میرزا آقا قلی‌زاده از دانشمندان جمهوری آذربایجان با استناد به مزار شاه خندان برادر نسیمی در شهر شماخی، همین شهر را محل تولد او می‌داند. ما، با تکیه بر کهن‌ترین اسناد موجود، او را تبریزی می‌شناسیم. ادعاهای بغداد، آمدی و یا شیرازی بودن نسیمی رد شده است. نبود محلی به نام نسیم در اطراف بغداد، این که هیچ گاه نسیمی شهر آمد را ندیده است و تخلیط اسم شاعری نسیمی نام در شیراز با وی از جمله دلایل رد این

۱ - دکتر محمدزاده صدیق که دیوان ترکی نسیمی را نیز تصحیح کرده و مقدمه‌ای به زبان آذری بر آن نگاشته است چند سال پیش، یکبار برای بررسی بقعه نسیمی به زرقان آمد که نگارنده نیز توفیق درک محضر و مصاحبت ایشان را داشت ولی در آن زمان، اسناد فعلی هنوز کشف نشده بودند.

ادعاهاست. آن چه مسلم است، این است که وی در سرزمین آذربایجان بالیده، به آسیای صغیر سفر کرده و در حلب شهید شده است.

فضل الله نسیمی در وصیت‌نامه‌ی خود او را سید علی فرزند سید محمد می‌نامد.. تقریباً در همه‌ی اسناد و منابع اشاره شده که خاندان وی جزو سادات بوده‌اند. اغلب تذکرها تأکید دارند که وی سیدی صحیح النسب و عالی درجه بوده است. لقب او عمادالدین و کنیه‌اش ابوالفضل بوده است. ... در یکی از کهن‌ترین نسخه‌های دیوان فارسی وی، عبارت زیر آمده است: «دیوان فارسی حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین و مالک طه و یس، ابوالفضل امیر سید نسیمی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِیزَ». حروفیان، فضل الله نسیمی تبریزی را شاه فضل نامیده‌اند و برای خلفای او امارت معنوی قائل شده‌اند. نسیمی گویا نخستین خلیفه‌ی شاه فضل بوده است. از این رو، او را امیر نامیده‌اند. این عنوان در تذکره‌ی مجالس العشاق و منابعی چون استوانامه و عرش‌نامه نیز آمده است که به این مسلک روی آورده است. دین سید علی عمادالدین نسیمی تبریزی، اسلام و مذهبش شیعه‌ی جعفری اثنی عشری بوده است. در این، هیچ شکی نیست. در باب دین و مذهب او، در هیچ جا جز این ادعایی نشده است. مدایح وی در باب چهارده معصوم مشهور است. او حروفیه را مسلکی می‌شناخته است و از شیعیان صافی ضمیر روزگار خود بوده است. نسیمی در جوانی سید، هاشمی و حسینی تخلص داشته است. در دیوانش به کرات از مظلومیت و شهادت امام حسین (ع) سخن گفته است و پس از دادن دست ارادت به شاه فضل، تخلص نسیمی اختیار کرده است. از دوران جوانی و تحصیلات نسیمی آگاهی نداریم. آن چه از اشعارش بر می‌آید، این است که وی در فلسفه، کلام، منطق، هیئت، نجوم، طب و ریاضی ید طولایی داشته است. اصطلاحات این علوم را در اشعار خود به کار برده است، سخن از خواص صور فلکی، ستارگان، تشریح اعضای بدن انسان، شاخصه‌های حساب و هندسه و بیان کیفیت خلقت کائنات و آرای گوناگون متصوّفه به ما اجازه می‌دهد که او را خردمندی آگاه به علوم عصر خود بنامیم....

... تاریخ شهادت او را عسقلانی ۸۲۱ هـ، هدایت ۸۳۷ هـ و مجالس العشاق ۸۳۷ هـ ذکر کرده‌اند. کتاب بشارت‌نامه که در سال ۸۱۱ هـ. تألیف شده، تاریخ شهادت وی را ۸۰۷ هـ. نوشته است. از میان محققان زندگی نسیمی مرحومان محمد فؤاد کوپرلی، عبدالباقی گوّلپینارلی و دکتر حسین اعیان همین تاریخ را معتبر می‌دانند. مدرس تبریزی در ریحانة الادب نیز همین تاریخ را قبول کرده است. در آن سال نسیمی ۳۶ سال سن داشت. به هر حال نمی‌توان سال شهادت نسیمی را دورتر از ۸۱۱ هـ، سال تألیف بشارت‌نامه دانست....

... قدیمی‌ترین سندی که در باب مزار نسیمی به دست ما رسیده است، سیاحت‌نامه‌ی اولیا چلبی است. او در فصل توصیف شهر حلب از «تکیه‌ی شیخ نسیمی» سخن می‌راند و می‌گوید: «مردم روایت کنند که نسیمی پس از کنده شدن پوست از تنش به این مکان آمد و قرآن تلاوت کرد و غیبش زد!» مزار نسیمی اکنون در شهر حلب در محله‌ی فرفره در مقابل حمام سلطان است. در سال‌های اخیر آن را بازسازی کرده‌اند. خانواده‌ای که خود را از احفاد نسیمی می‌دانند در جوار مزار منزل دارند و مراقب و مجاور آن به شمار می‌روند....

در مورد قسمت اخیر جمع‌بندی دکتر محمدزاده صدیق که اشاره به قرآن خواندن و غیب شدن نسیمی دارد ذکر این نکته ضروری است که اصلاً محال است که پوست کسی کنده شود و او زنده بماند. البته این هم جزو همان افسانه‌هایی است که مردم عادی از قدیم برای بیان عظمت او درباره‌اش ساخته‌اند و در بعضی از منابع ثبت شده است. در ضمن، این نکته با موضوع قطعه قطعه شدن بدن نسیمی که در گزارش فوق و گزارش‌های دیگر آمده است منافات کامل دارد.

لازم به ذکر است که پروفیسور ادوارد براون (مستشرق انگلیسی عصر مشروطه که تحقیقات مفصلی درباره‌ی حروفیه دارد) نیز در جلد سوم کتاب تاریخ ادبی ایران، بدون ارائه دلایل و مدارک خاص، نسیمی را متولد شهر بغداد می‌داند..

اشاره‌ای به فارسی بودن نسیمی در برخی از تذکرها

یکی دیگر از شهرهایی که در تذکرها به عنوان محل تولد نسیمی آمده است شهر شیراز است. یداله جلالی پندری استاد دانشگاه یزد در کتاب خویش تحت عنوان «زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی» در مورد مراجعی که بر شیرازی بودن نسیمی تأکید دارند می‌نویسد:

« برخی از اصحاب تذکره که منبع و مأخذ آنها تذکره عرفات العاشقین (تألیف در سال ۱۰۲۳ هجری) بوده است به تبعیت از عبارت اوحدی بلیانی (که گفته): «سید جلال‌الدین نسیمی مولدش از الکای شیراز است.» او را شیرازی دانسته‌اند از آن جمله محمدبن دارابی شیرازی در تذکره لطایف الخیال (تألیف در ۱۰۷۶) و واله داغستانی در ریاض الشعرا (تألیف در ۱۱۶۱) و رضاقلی‌خان هدایت در ریاض العارفین (تألیف در ۱۲۶۰). نویسنده‌ی مزارات تبریز (تألیف در قرن یازدهم هجری) نیز او را اهل بیضای فارس دانسته است. مولفان دیگر نیز که مرجع و مأخذشان ریاض العارفین بوده به تبعیت از هدایت او را «شیرازی» دانسته‌اند از جمله صاحب فارسنامه‌ی ناصری و «ریحانه‌الادب»... (لذا) اگر نسیمی را چنانچه مؤلف «فارسنامه‌ی ناصری» می‌نویسد اهل «زرقان فارس» بدانیم طبیعتاً باید نسیمی را از «ترکان شیراز» و به ویژه از «ایل قشقایی» محسوب بداریم... استاد جلالی پندری^۲ نظر جالب دیگری درباره احتمال شیرازی بودن نسیمی ارائه کرده و می‌نویسد:

...از تواریخ حروفیه این را می‌دانیم که نسیمی در حدود ۱۹- ۱۸ سالگی توسط علی‌الاعلی و جانشین فضل جلب مکتب حروفیه گردیده است. این را نیز می‌دانیم که خود علی‌الاعلی در اثر تشویق‌ها و اصرارهای یک جوان شیرازی به نام «علیشاه شیرازی» به سرودن شعر روی آورده است و خود علی‌الاعلی در

۲ - لازم به ذکر است که استاد جلالی پندری در کتابش تحت عنوان «زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی» او را شاعری متوسط دانسته که حتی بر اصول وزن نیز تسلط نداشته است که نظر ایشان بصورت مستدل توسط دکتر محمدزاده صدیق رد شده است.

توحیدنامه به این مسئله اشاره می‌کند... و نیز «می‌دانیم که در بین بیش از هفتاد نفر از یاران و مریدان فضل‌الله که نامشان در کتاب‌ها و رساله‌های این پیروان ضبط گردیده نام چند تن از آنها علی بوده، تنها علی‌الاعلی و سید علی عمادالدین نسیمی هستند که شاعر بوده‌اند و باز تنها علی‌ای که شیرازی بوده همین سید نسیمی می‌باشد و به کار بردن نام علی‌شاه در آن دوران حکایت از سیادت وی دارد...» از طرف دیگر دانشمندان و ادبای جمهوری آذربایجان با تحقیقات خود معتقدند که نسیمی اهل «شیروان» و از منطقه «شماخی» بوده است چنانچه پروفیسور حمید آراسلی به همین مورد اشاره کرده می‌نویسد: «از پژوهش‌های ادبای آذربایجان نیز آشکار شده است که شاعر (= نسیمی) اهل شیروان است.» مسئله شیروانی بودن نسیمی را شاید متن وصیت‌نامه کمی در سایه قرار دهد و گفته‌های علی‌الاعلی نیز مزید بر علت گردد چه از تاریخ حروفیه برمی‌آید که آنها در شیروان نتوانسته بودند جای پای برای خویش پیدا کنند و اهل شیروان با مسئله حروفیه خصمانه برخورد می‌کردند چنانچه فضل‌الله به صراحت می‌گوید که در تمام عمرش در شیروان دوست و آشنایی نداشته و شروان به منزله‌ی کربلای او محسوب می‌شود...

سنگ قبرهای کشف شده در زرقان

در رابطه با زادگاه نسیمی و ارتباطش با شهر زرقان پرسشهایی مطرح می‌شود که موضوع تحقیقات چندساله «مرکز پژوهشهای زرقان‌شناسی» بوده است: اگر نسیمی ایرانی نبوده چرا بعضی از تواریخ مدفن او را زرقان می‌دانند و چرا از بین تمام شهرهای جهان فقط زرقان در این گزارشهای تاریخی مطرح شده است؟ آیا این انتساب تصادفی بوده و یا کسانی می‌خواسته‌اند تاریخ را تحریف کنند و یا نسیمی دیگری در شیراز مسلوخ شده و قطعه‌ای از بدنش در زرقان دفن گردیده است؟ نکته دیگر اینکه چرا یک قبرستان بنام سیدنسیمی و یک مرقد بنام او و برادرش سید ناصرالدین در زرقان وجود دارد که وجود آن سینه به سینه به نسل

حاضر منتقل شده است؟ اگر ارتباطی بین نسیمی و زرقان وجود نداشت چرا قسمتی از پیکرش را به زرقان منتقل کرده‌اند و چرا به شهرها یا آبادی‌های دیگر منتقل نشده است؟ و....

برای دریافت پاسخ به این پرسشهای بی‌جواب و همیشگی، اکثر آثار مکتوب موجود حروفیه و نسیمی‌شناسان مورد بررسی قرار گرفت ولی منتج به پاسخ متقن نشد، تنها مدارک و اسنادی که باقی مانده بود گورنوشته‌های آرامستانهای زرقان بود که مطمئن بودیم رازهای مهمی را در خود نهان داشته‌اند. به همین خاطر، پس از چند سال تحقیق و بازخوانی حدود چند هزار سنگ قبر و کتیبه در آرامستانهای زرقان و شهر لپوئی و دهستانهای بندامیر و رحمت‌آباد و بلوک بیضا (زادگاه حسین ابن منصور حلاج و نسیمی به روایتی) و عکسبرداری از بسیاری از آنها، نهایتاً در عید فطر امسال (۱۴۳۶ ق و ۱۳۹۴ ش) به چند کتیبه دست یافتیم که ایرانی بودن سید عمادالدین نسیمی را اثبات می‌کند و او را از انحصار کشور آذربایجان خارج می‌نماید.

مدرک اول: سنگ مزار شهید قاضی عمادالدین محمود

بر پیشانی این سنگ مطالبی در چند سطر نوشته شده که قسمتی از آن شکسته شده و باقیمانده به شرح زیر است:المرحوم الشهيد السعيد قاضی عمادالدین محمود..... ابن المرحوم قاضی... ابن نورالدین محمد زرقانی...

در این کتیبه سه کلیدواژه وجود دارد که ذهن هر کارشناسی را به شخصیت سید عمادالدین نسیمی رهنمون می‌سازد: اول کلمه شهید، دوم کلمه عمادالدین و سوم نام جد او که محمد است؛ اما چند کمبود نیز وجود دارد: اول اینکه کلمه سیدعلی در این کتیبه وجود ندارد، دوم اینکه کلمه نسیمی که تخلص او بوده در کتیبه نیست، سوم اینکه: در یکی از منابع اسم پدرش محمد است و اینجا اسم جدش محمد است، و چهارم: موضوع قاضی بودن او.

در پاسخ به نکته اول باید گفت: یقیناً اسم نسیمی محمود بوده ولی بخاطر زندگی مخفی، چندین اسم مستعار دیگر هم داشته که یکی از آنها علی بوده و

شهرت این نامش بیشتر از نام اصلی اش و بقیه نامهایش بوده است. علاوه بر این، در یکی از منابع تاریخی (در قالب دو بیت شعر) به نام چهار نفر از یاران خاص فضل که یکی از آنها محمود^۳ است اشاره شده که از محرمان خلوتسرای فضل (و به احتمال زیاد دامادهای فضل) بوده‌اند و تاکنون کسی به راز این اسم پی نبرده ولی کشف اخیر اثبات می‌کند که نام واقعی نسیمی محمود بوده که داماد فضل نیز بوده است.

دوم اینکه: او چندین تخلص داشته که یکی از آنها (و البته مهمترین تخلصش) نسیمی بوده و نوشته نشدن تخلص بر سنگ مزار کسی که سالها دور از شهر و دیار و خانواده خود زندگی کرده و نهایتاً در غربت به شهادت رسیده چندان مهم نبوده که بازماندگان او بخواهند در کتیبه مزارش تخلص او را ذکر کرده باشند و البته شاید در قسمت شکسته کتیبه ذکر شده باشد و شاید به دلائل امنیتی ذکر نشده باشد، نهایتاً عدم وجود کلمه نسیمی در این کتیبه نمی‌تواند حقایقی مثل اصل نام و شهید بودن او و نام جدش را در حاشیه قرار دهد.

سوم اینکه شاید نام جدش از نام پدرش مشهورتر بوده و نام جدش را به جای اسم پدرش مطرح کرده‌اند و این نکته در تاریخ مذهبی ما مصادیق فراوانی دارد. در ضمن تواریخ نیز درباره نام خود او و نام پدرش اختلاف نظر دارند و در بین آنهمه اختلاف نظرهای بی مدرک، مستدل‌ترین مدرک همین سنگ قبر است.

و چهارم اینکه: کسی که به علوم مختلف از جمله ادبیات، طب، نجوم، ریاضیات و هندسه، فلسفه، جغرافیا، فقه و عرفان نظری تسلط داشته بعید نیست قاضی هم بوده و خارج از منطقه خودش او را فقط با هنر شاعری می‌شناخته‌اند و شاید بخاطر قاضی بودن پدر و اجدادش، او را هم قاضی قلمداد کرده‌اند.

۳- یعقوب آژند در کتاب حروفیه در تاریخ می‌نویسد: محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان شعری نقل کرده که اسامی چهار نفر از خلفای معتبر فضل (در آن) نام برده شده است و گویا از محارم خلوتسرای فضل بوده‌اند:

محرم خلوتسرای همدی - مجد و محمود و کمال هاشمی
بوالحسن دان چار او را بازیاب - چون وصیت کرد و گفت اینک کتاب

نکته آخر اینکه نباید توقع داشته باشیم که متن کوتاه و فشرده کتیبه او حاوی تمام اطلاعات متضاد و متفاوتی باشد که در تذکرها موجود است، البته اگر تمام تذکرها و تواریخ درباره تمام امور زندگی و شهادت او (در حد یک کتیبه) وحدت نظر داشتند آنوقت توقع بود که متن کتیبه او هم دقیقاً عین آن متن فرضی و احتمالی باشد و چون تواریخ در تمام امور زندگی شخصی و اجتماعی و ادبی او هیچ وحدت رویه‌ای ندارند پس سنگ کتیبه او به تنهایی مستندترین و کامل‌ترین و بی‌شبهه‌ترین اطلاعات را در خود جای داده و اصیل‌ترین سند تلقی می‌شود و لازم است اطلاعاتش به اطلاعات تاریخ افزوده شود.

نکاتی درباره سنگ مزار شهید قاضی عمادالدین محمود:

طول سنگ: ۱۹۰ سانت، عرض سنگ در قسمت جلو: ۳۷ سانت؛ در قسمت عقب: ۳۴ سانت، ضخامت سنگ: ۲۵ سانت است. در ضمن از این سنگ فقط چهار نمونه در آرامستانهای زرقان وجود دارد که همگی متعلق به قرنهای هشتم و نهم‌اند و یکی از آنها متعلق به سال ۸۳۶ قمری یعنی یکسال قبل از شهادت سید عمادالدین نسیمی (به روایتی) است.. علاوه بر این، از حدود پنجهزار سنگ مزار (یعنی تمام سنگهای منطقه زرقان) که توسط مرکز پژوهشهای زرقان شناسی قرائت و عکسبرداری شده، بجز شهدای چهل سال اخیر، فقط همین یک نام «شهید» کشف شد. نکته دیگر اینکه این سنگ روی مزار خاصی نبود و سالهاست^۴

به همراه تعدادی سنگ دیگر به طور پراکنده و نامنظم بیرون از بقعه ریخته شده بودند و کتیبه‌اش قابل رؤیت و خواندن نبود و قرار بود بخاطر بازسازی و بقعه و بهسازی محوطه اطراف آن به انبار ضایعات منتقل شوند...



به نظر می‌رسد که این سنگ (و چندین سنگ دیگر که در قسمتهای بعد به آنها اشاره می‌شود) همزمان با آخرین بازسازی ساختمان سید نسیمی به خارج از بقعه منتقل شده تا پس از عملیات ساختمانی مجدداً نصب گردند که بنا به دلائلی که برای ما نامعلوم است همچنان نصب نشده‌اند.

لازم به ذکر است که روی سطح سنگ شهید عمادالدین دو سطر کوتاه وجود دارد که سطر اول نامفهوم و در سطر دوم عبارت «ملا محمد حسین» نقش بسته است. طرح یک گل هفت برگ ساقه بلند و دو شمعدان و دو طرح هندسی نیز روی سنگ حکاکی شده که یکی از آنها تکرار نقش کلمه علی است که بصورت



چهار طرفه حک شده است. علاوه بر این، دو کتیبه در دو پیشانی جلو و عقب سنگ وجود دارد که اطلاعات مربوط به نسیمی (که در صفحات قبل به آن اشاره شد) روی پیشانی جلو است و این بیت شعر فارسی (بر تربت عزیزش چون بگذرید.....) از

صدق دل بخوانید الحمد و قل هو الله) در پیشانی عقب سنگ نوشته شده که شاید این شعر (و نام ملا محمد حسین) در سده‌های بعد اضافه شده باشد.

لازم به ذکر است که بر اساس روایات شفاهی کهنسالان زرقان، ساختمان بقعه جدید سیدنسیمی و آبانبار زرقان حدود یکصد سال پیش به تقاضای مادر مرحوم لطفعلی معدل (معدل السلطنه) تحت نظر مرحوم محمد حسین قناد بازسازی و بهسازی شده است.

مدرک دوم: یکی از سنگهای مهم کشف شده در کاوشهای چند سال گذشته در زرقان که دقیقاً به سبک و سیاق سنگ عمادالدین است سنگ مزار «غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی» است (که به نظر می‌رسد عموی عمادالدین باشد) و تاریخ وفاتش یکسال قبل از شهادت نسیمی (یعنی سال ۸۳۶ قمری) است. متن کتیبه به شرح زیر است:

وفات المرحوم غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی فی یوم
الاثنين خامس شوال سنه ست و ثلاثین و ثمانمائہ

ترجمه: وفات مرحوم غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی در روز دوشنبه پنجم
شوال سال هشتصد و سی و شش (که مصادف بوده با: ۱۳ خرداد ۸۱۳ شمسی و
۳ ژوئن ۱۴۳۳ میلادی).



کلمه کوچکتری نیز بالای
کلمه «وفات‌المرحوم» است
که به درستی خوانده نمی‌شود
ولی به نظر می‌رسد
«رضی‌الله‌عنه» باشد. روی
سنگ در قسمت مربوط به

سر، مربعی نقش شده که چیزی در آن نوشته نشده ولی در مربع دیگری که در
قسمت پایین سنگ قرار دارد مطالبی حک شده بوده که کلاً از بین رفته و به
هیچ‌وجه قابل خواندن نیست، وسط سنگ علامت یک گل نه پر بزرگ نقش شده
و کمی بالاتر دو گودی کوچک که جای شمع بوده در دو طرف سنگ وجود دارد.
طول سنگ تقریباً دو متر در ۴۰ سانتیمتر است و ضخامتش تقریباً ۳۰ سانتیمتر
است.

مدرک سوم: کتیبه‌ای متعلق به مادر سید نسیمی، در هفت سطر، که پنج سطر
نخست شامل اسامی مقدس چهارده معصوم و دو سطر پایانی، شامل کلمات زیر
است:

هذا سورة القبر العفایف والدۃ العارف

الربانی العاشق الکامل سید نسیمی نورالله مرقده

مدرک چهارم: کتیبه‌ای متعلق به سید ناصرالدین، در هشت سطر، که شش
سطر نخست شامل اسامی مقدس چهارده معصوم و دو سطر پایانی، شامل کلمات
زیر است:

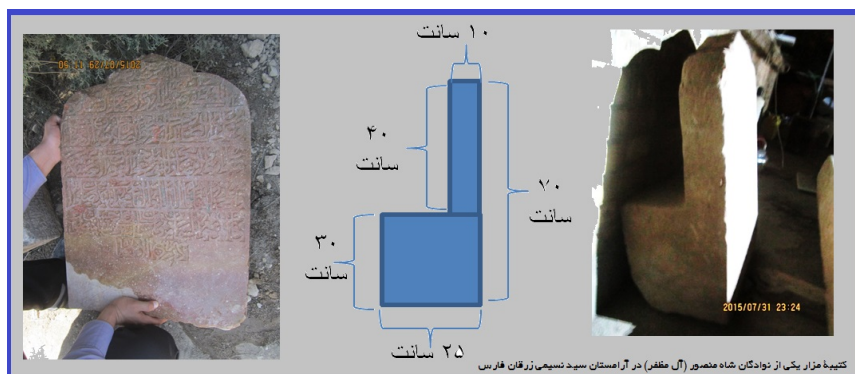


هذا سوره القبر العفايف الحقايق و المعارف ... العالم
الربانى و العاشق السبحانى سيدناصرالدين مجتبى نورالله مرقده
در اين كتيبه اشاره‌اى به نسبت برادرى آنها نشده اما از آنجا كه در كنار مزار
مادر نسیمی دفن شده بدون شك بايد همان برادر نسیمی باشد كه در تاريخها
نامش مذكور است. در ضمن عبارت سوره بمعنى صوره نيست بلكه به معنای كتيبه
و لوح است.

مدرک پنجم: سنگ مزار نوه شاه منصور كه تاريخ ۹۵۷ قمرى روى آن نقش
بسته و از لحاظ جنس سنگ، حجم هندسى آن، نوع كتيبه و مطالب آن با اين دو
سنگ بى تاريخ مادر و برادر نسیمی مطابقت دارد و بر اساس آن مى توان فهميد كه
ديرينگى و قدمت كتيبه‌هاى برادر و مادر نسیمی هم بايد متعلق به هزاره قبل باشد
نه سده پيش. در ضمن از اين نمونه سنگ تاكنون فقط همين سه عدد در

آرامستانهای زرقان کشف شده و از بین تمام سنگهای آرامستان نسیمی فقط همین چند سنگ تاریخ سه رقمی دارند و بقیه دارای تاریخ چهار رقمی هستند.

شکل و اندازه کتیبه‌های مادر نسیمی ، ناصرالدین و نوه شاه منصور
ارتفاع کتیبه‌ها : ۷۰ سانت که طول قسمت پائینی ۳۰ سانت و قسمت بالائی ۴۰ سانت است. ضخامت کتیبه در قسمت بالا: ۱۰ سانت و در قسمت پائین : ۲۵



سانت است. جنس سنگ ، نیز در طرفی که صیقل خورده، به سرخی می‌گراید. و نکته آخر: اگرچه اکنون فقط دو سنگ متعلق به مادر و برادر نسیمی (سیدناصرالدین) در بقعه نسیمی زرقان باقی مانده ولی سنگهای قاضی عمادالدین و قائد نظام‌الدین و نوه شاه منصور هم قبلاً داخل بقعه بوده‌اند و قطعاً مزار آنها هم داخل بقعه است. این سنگها در زرقان نگهداری می‌شود و پژوهشگران و نسیمی‌شناسان عزیز داخل و خارج از کشور می‌توانند با هماهنگی مراجع ذیربط از این سنگ‌نوشته‌ها عکس و فیلم و گزارش تهیه نمایند.

چرا نام شیراز وارد گزارش‌های قتل نسیمی شده

علت ورود نام شیراز به گزارشهای قتل نسیمی نیز قابل تأمل است. در دوران گذشته جهانگردان و تذکره نویسان معمولاً برای نوشتن آثار خود شهر به شهر سفر

می‌کرده‌اند و در هر شهر اطلاعات مورد نظر خود را (شامل جاذبه‌ها، حوادث مهم تاریخی، شخصیت‌های مهم و غیره) از کدخدایان، علما و مردم کوچه بازار می‌گرفتند و طبیعی است در آن روزگار منبع اطلاع‌رسانی خاصی وجود نداشته و هرکسی به طریقی دربارهٔ موضوعات مختلف اظهار نظر می‌کرده که بعضاً حتی با هم متناقض بوده‌اند. در رابطه با گزارش‌های دسته دوم مربوط به نسیمی هم که حدوداً یک قرن بعد از شهادت او نوشته شده‌اند شاید مصاحبه شونده‌گان (و حتی مصاحبه کنندگان) که از منابع دسته اول بی‌اطلاع بوده‌اند (ولی می‌دانسته‌اند که نسیمی در شهری دیگر به قتل رسیده) آن قتل را به شیراز منسوب می‌کرده‌اند و اشاره‌ای هم به شهر احتمالی دیگری نمی‌شده است اما در برخی از گزارش‌های سده‌های بعد به منابع دسته اول نیز اشاره شده است.

تاریخ شهادت نسیمی بر اساس سالهای حکومت سلطان مؤید

اولین روایت تاریخی در مورد نسیمی که به زبان عربی است چنان دقیق و مبسوط است که انگار از سر صحنهٔ قتل گزارش شده و بخاطر پرداختن به جزئیات دقیق حوادث و گفتگوها، معتبر به نظر می‌رسد. بر اساس اینکه قتل نسیمی را به درخواست سلطان مؤید (خلیفهٔ مصر) اعلام کرده (و بر اساس تواریخ موثق دیگر) سلطان مؤید حدود نه سال بین سالهای ۸۱۵ تا ۸۲۴ قمری بر مصر و شام حکومت می‌کرده لذا شهادت نسیمی قطعاً باید در این محدودهٔ زمانی اتفاق افتاده باشد. (یعنی بین سالهای ۷۹۱ تا ۸۰۰ شمسی). در همین دوران، سلطان ابراهیم نوهٔ تیمور و فرزند شاهرخ و گوهرشاد خاتون (بانی مسجد گوهرشاد) حدود ۲۱ سال والی فارس بوده است. او فردی دانش‌دوست، با ذوق، هنرمند و از حامیان بزرگ هنر، معماری و فرهنگ و همچنین از هنرمندان مطرح و خوشنویسان طراز اول عهد خود به ویژه در خط ثلث و محقق به‌شمار می‌رفته و از سال ۸۱۷ تا ۸۳۸ قمری یعنی همزمان با سالهای آخر عمر نسیمی بر فارس حکومت می‌کرده و در شیراز درگذشته است. در ضمن اگرچه حروفیه همیشه با حکومت تیموریان و

حکومت‌های دیگر در منطقه درگیری‌های خونین داشته‌اند ولی هیچ گزارشی از قتل نسیمی در مکتوبات کاتبین دربار سلطان ابراهیم وجود ندارد. جهت روشن‌تر شدن فضای سیاسی و ادبی زندگی نسیمی بعضی از حوادث مهم حدود نیم قرن قبل و بعد از شهادت او را برمی‌شماریم: (سالها به قمری است)

سال	۷۴۰	تولد شیخ فضل الله نعیمی در استرآباد
سال	۷۸۹	حمله تیمور به شیراز
سال	۷۹۱	وفات حافظ شیرازی
سال	۷۹۶	شهادت نعیمی در نخجوان
سال	۸۰۷	مرگ امیر تیمور گورکانی
سال	۸۱۰	قتل میرانشاه فرزند تیمور در نخجوان
سالهای	۸۱۵ تا ۸۲۴	شهادت سید نسیمی در حلب (به روایتی)
سال	۸۱۷	حمله شاهرخ تیموری به شیراز
سال	۸۱۷	آغاز حکومت سلطان ابراهیم پسر شاهرخ بر فارس
سال	۸۳۰	ترور ناموفق شاهرخ تیموری توسط حروفیه
سال	۸۳۶	وفات غیاث‌الدین علی ابن نورالدین زرقانی
سال	۸۳۷	شهادت سید نسیمی در شیراز (به روایتی دیگر)
سال	۸۳۸	درگذشت سلطان ابراهیم تیموری، حاکم فارس
سال	۸۵۰	مرگ شاهرخ
سال	۹۰۷	آغاز حکومت صفویه

احتمال وجود رابطه نسبی نسیمی و نسیمی قبل از رابطه سببی

از آنجا که پدران نسیمی و نسیمی هر دو سید و قاضی و اهل عرفان بوده‌اند بعید نیست که این دو خانواده به طریقی یکدیگر را می‌شناخته‌اند و یا حتی عموزاده بوده‌اند و شاید به همین خاطر ابوالحسن اصفهانی مشهور به علی اعلی که مسئول عضوگیری برای نهضت و مکتب استادش (نسیمی) بوده با مسافرت به خطه فارس، نسیمی را شناسائی و جذب حروفیه کرده است (همانگونه که در هر شهر فرهیختگان را پیدا می‌کرده و آنها را با نهضت و مکتب حروفیه آشنا می‌ساخته است و به همین خاطر است که اکثر اعضای حروفیه از بلندپایگان فرهنگی عصر و نسل خود بوده‌اند). ارتباط و علاقه دو طرفه بین نسیمی و نسیمی نیز باعث پیوند خانوادگی بین آنها شده و نسیمی در وصیت‌نامه محرمانه خود که چندی قبل از شهادتش در زندان آل‌نجق نخجوان نوشته است تلویحاً توصیه کرده که کوچکترین دخترش به همسری نسیمی درآید. بر اساس همین وصیت‌نامه و سفارشهای قبل، نسیمی جانشین نسیمی و یکی از خلفای نه گانه نسیمی محسوب می‌شده است. لذا ممکن است بعد از شهادت نسیمی همسرش نیز در زرقان ساکن شده باشد و شاید در همین بقعه و یا آرامستان نسیمی مدفون شده باشد.

چرا نسیمی در شعرهایش شهر خود را معرفی نکرده

اگرچه نسیمی هم می‌توانست مثل بسیاری از شاعران، شهر و دیار خود را آشکارا در شعرهایش معرفی کند (و شاید بصورت رمزی معرفی کرده باشد) ولی شاید یکی از دلایل انجام ندادن اینکار این بوده که خانواده و مردم شهرش در معرض خطر قتل عام توسط ایادی حکومت قرار می‌گرفته‌اند و شاید یکی از دلایل قتل عامی که شاردن (جهانگرد فرانسوی در عهد صفویه) درباره زرقان نوشته به همین علت بوده است، شاردن درباره این موضوع در قسمتی از مطالب مربوط به زرقان، نوشته است:

... بر حسب تواریخ ایرانی این شهر (زرقان) در دوره اردشیر بابکان قرن‌ها پیش از ظهور اسلام بوجود آمده است. چنانچه از اسناد مزبور مستفاد می‌شود زرقان دارای بیست هزار باب خانه و باغچه بوده است و این ادعا کاملاً حقیقت می‌نماید، چون هنوز هم در حوالی یک میل و بیشتر شهر آثار و بقایای مخروبه مشاهده می‌شود. تیمور لنگ نخستین بار که از آنجا عبور می‌کرده سرتاسر شهر را ویران ساخت، ولی بار دوم یعنی هنگام مراجعت از ترکیه پس از اطلاع از گذشته ممتد و درخشان فرهنگی زرقان و آگاهی از ظهور دانشمندان متعدد و عالی مقام در آن، یک قسمت از شهر را مجدداً آباد کرد. این موضوع در میان نویسندگان شرقی سخت مشهور است اقوام ترک و تاتار که بعد از تیمور لنگ به سرزمین ایران یورش آورده‌اند چندین بار این شهر را ویران و با خاک یکسان ساخته و سکنه آنرا قتل عام کرده‌اند و در حقیقت از آغاز سده جاری است که از نو در آبادانی زرقان اقدام کرده‌اند.

آیا نسیمی دیگری در زرقان دفن است؟

از آنجا که محققین نتوانسته‌اند ارتباط نسیمی و زرقان را کاملاً نفی کنند برخی از آنها بدون ارائه دلیل و مدرک ادعا کرده‌اند که نسیمی دیگری در زرقان دفن است، در این رابطه باید گفت: اولاً بعضی از تذکره‌ها و سفرنامه‌ها و تواریخ، دقیقاً به همین سید عمادالدین نسیمی که از رهبران حروفیه و از شاگردان درجه اول شیخ فضل الله نسیمی بوده و به طرز فجیعی مقتول و مسلوخ شده و در شهری بنام زرقان فارس دفن گردیده اشاره می‌کنند (نه نسیمی دیگری و نه شهر دیگری). ثانیاً مگر چند سید عمادالدین نسیمی در تاریخ ادبیات و عرفان ایران و جهان وجود دارد که شهید شده باشد و اسم برادرش نیز ناصرالدین باشد؟ (اگر وجود دارد ارائه نمایند)، ثالثاً در تاریخ ادبیات ایران چندین نسیمی با نامهای زیر وجود دارد: نسیمی طغانشاهی، نسیمی هروی، نسیمی نیشابوری، نسیمی فرخاری و نسیمی شیرازی که نام همه در کتاب بزرگ «الذریعه» آمده است و تاریخ و محل تولد و دفن هر کدام نیز معلوم است. بجز مورد آخر، نام هیچیک از اینها عمادالدین نیست، هیچکدام شهید نشده‌اند و با نسیمی ارتباط نداشته‌اند و به نام ناصرالدین به عنوان برادر هیچیک از اینها در تواریخ اشاره نشده است.

برخی نیز اذعان کرده‌اند که شاعری به نام نسیمی شیرازی وجود دارد ولی او همان نسیمی مشهور نهضت حروفیه نیست و نام این دو شاعر مخلوط شده است. در این رابطه علامه کتاب‌شناس، شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب «الذریعه الی تصانیف الشیعه»^۵ در مدخل شماره ۷۶۵۶ کتاب خود درباره نسیمی شیرازی می‌گوید: و هو السید عمادالدین البغدادی التکر الحروفی من مریدی فضل‌الله نعیمی الأسترآبادی و من رؤسائهم المقتول بشیراز صلیبا فی ۸۳۷ و قبره فی زرقان شیراز و قیل إنه بعد قتل فضل الله الأسترآبادی فی ۷۹۶ فر إلى حلب و قُتل بها. (ترجمه: نسیمی شیرازی: و او سیدعمادالدین بغدادی ترک حروفی از مریدان فضل‌الله نعیمی استرآبادی و از رؤسای آنهاست که در سال ۸۳۷ در شیراز به دار آویخته و مقتول شد و قبر او در زرقان شیراز است و گفته شده بعد از قتل فضل الله استرآبادی به سوی حلب گریخت و در آنجا کشته شد).

علاوه بر شیخ آقا بزرگ تهرانی، علامه عبدالحسین امینی تبریزی^۶ صاحب کتاب الغدیر هم در کتاب دیگرش بنام شهداء الفضیله بر همین نکته تأکید می‌کند و

۵ - شیخ آقا بزرگ تهرانی (متولد ۱۲۹۳ تهران و متوفای ۱۳۹۸ قمری و مدفون در نجف اشرف) که عالمی آگاه بود در پی یک اظهار نظر غیرمنصفانه از طرف حاجی خلیفه، نویسنده دائرةالمعارف کشف‌الظنون که در آن شیعه را به نداشتن کتاب‌های سودمند متهم کرده و آنان را طفیلی دیگر مذاهب خوانده بود و همچنین جرجی زبدان (۱۹۱۴ م) مورخ و نویسنده نامدار مسیحی که معتقد بود شیعه در دنیا هیچ طرفداری ندارد، در مقام پاسخگویی برآمد و ۲۹ جلد کتاب ارزشمند الذریعه الی تصانیف الشیعه را که فهرستی بر تألیفات شیعیان بود، تألیف کرد. الذریعه در ۲۶ جلد و ۲۹ مجلد به زبان عربی به همت انتشارات دارالاضواء بیروت در سال ۱۹۷۵ م به چاپ رسیده است. جلد ۲۶ الذریعه، مستدرکات مؤلف است و کتاب‌هایی که تا جلد ۲۵ به هر علتی نیآورده است در این جلد ذکر کرده است. / مأخذ: دانشنامه اسلامی

۶ - علامه شیخ عبدالحسین امینی (متولد سال ۱۳۲۰ در تبریز و متوفای ۱۳۹۰ قمری و مدفون در نجف اشرف) در علوم اسلامی مانند تفسیر، حدیث درایه و علم رجال استاد و متبحری بی‌مانند و به خصوص در علم فقه و تاریخ گویی سبقت را از همه محققان در ربود. هنگامی که نخستین تألیف وی تحت عنوان شهدای راه فضیلت در، سی و پنجمین سال زندگی پر برکتش منتشر شد مراجع و علمای بزرگ زمان هم چون سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین طباطبائی قمی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ محمد حسین کمپانی، و شیخ محمد خلیل عاملی زبان به تحسین گذاردند و این زمانی است که هنوز سخنی از الغدیر در میان نبود و پس از این مراحل است که این بزرگوار ۴۰ سال دیگر از عمر پر برکت خویش را با تلاشی بی‌مانند و پشت کاری کم‌نشان در راه تحقیق و تتبع گذارنده و کتاب عظیم و شاهکار خویش (الغدیر) را به جهان اسلام تقدیم داشت. / مأخذ: دانشنامه اسلامی

از نسیمی و نسیمی با عنوان شهدای بزرگ اسلام تجلیل می‌نماید و نسیمی را شیرازی و مدفن او را زرقان می‌داند. علاوه بر این، علامه امینی نیز مانند علامه تهران‌ای به وجود قبری به نام نسیمی در شهر حلب سوریه نیز اشاره داشته‌اند، یعنی نکته‌ای از نگاه آنها مخفی نمانده است.

البته ممکن است برخی بگویند این شهید همان فردی است که به جای نسیمی اشتباه گرفته شده است. در این رابطه باید پرسید چرا به نام شاعر دیگری اشتباه گرفته نشده و بر فرض که چنین شده باشد، پس سنگ مزار مادر و برادر نسیمی در زرقان چکار می‌کنند؟

لذا کشف این چند سنگ نظریه تخلیط نام دو نسیمی را باطل می‌کند و این حقیقت را اثبات می‌نماید که نسیمی زرقان همان نسیمی مشهور است که بخاطر نبوغش به سه زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می‌گفته و در یکی از شعرهایش



به سکونتش در شهر باکو اشاره کرده و در یکی از بیت‌های ترکی - اش خود را ترکمنی دانسته که بهتر از عربها شعر می‌گوید... (در این رابطه هم می‌تواند با ترکمن‌های تبعیدی به زرقان که یکی از خانواده‌های بزرگ و پرجمعیت زرقان هستند مرتبط باشد). بر فرض که آن دو دسته گزارش هم در تواریخ و تذکره‌ها

وجود نداشت، گزارش‌های شفاهی نیاکان ما و سنگ‌قبرهای موجود و اشتهار قدیمی این آرامستان به نام سیدنسیمی برای اثبات ایرانی بودن نسیمی کافی بود.

و نهایتاً اینکه آن نسیمی را که زنده زنده پوست کنند و جسدش را قطعه قطعه کردند و شاید سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند و فقط چند عضو از بدن

شریفش را برای یاران نزدیکش فرستادند، نمی‌تواند در هیچ جا قبری داشته باشد جز همین یادمانهائی که یکی از آنها در شهر ما به یاد او بنا شده و قطعه‌ای از بدن او را در خود دارد. لذا چون قبر ندارد قلب ما و تمام ارادتمندانش در هر جای دنیا، آرامگاه اوست و هیچ تعصبی هم برای به انحصار درآوردن نام بزرگش نداریم چون نسیمی متعلق به تمام ایرانیان و آزادخواهان و آزاد اندیشان جهان است.

تاریخ احتمالی احداث اولین بقعه و چاه آب

اگرچه حروفیه یک حرکت فرهنگی بوده اما تحرکات نظامی هم داشته و بویژه پس از قتل فجیع رهبرشان (شیخ فضل‌الله نعیمی) توسط میرانشاه پسر تیمور (به دستور پدر) و ترور ناموفق شاهرخ تیموری، در تمام دورهٔ فعالیتشان که تا ابتدای حکومت صفویه ادامه یافته، با حکومت تیموریان درگیر بوده‌اند و نسیمی نیز بخاطر داشتن لقب «امیر» (در بعضی از تواریخ و تذکره‌ها) شاید تا مدتی رهبر شاخهٔ نظامی حروفیه بوده و همیشه مورد غضب حکومت تیموریان بوده و زندگی مخفی داشته، نهایتاً طبق وصیت و سفارش رهبر و استادش، به کارهای فرهنگی روی آورده و به آذربایجان و مصر و شام مهاجرت کرده و عمدتاً به تبلیغ پرداخته است. با این حال، با توجه به اینکه نسیمی به دستور سلطان مؤید، خلیفهٔ مصر به شهادت رسیده بعید نیست که سلطان ابراهیم نوهٔ تیمور که در آن زمان حاکم فارس و جنوب کشور بوده و نسبت به هنرمندان و ادیبان نظر مساعد داشته برای جلب نظر و رضایت مردم و یا خنثی کردن انقلابهای احتمالی حروفیه در فارس، از قتل نسیمی بهره‌برداری سیاسی و ابزاری کرده باشد و خود را حامی و دلسوز آن شاعر و عارف شهید معرفی نموده باشد و فضای مناسب و کنترل شده برای عزاداران و طرفداران نسیمی فراهم کرده باشد و حتی ممکن است اولین بقعه را به همراه چاه آب و تأسیسات (که تا نیم قرن پیش در کنار مرقد نسیمی وجود داشت) احداث کرده باشد. لازم به ذکر است که تعدادی از خانواده‌های درجه اول تیموریان نیز از همان زمان در زرقان ساکن شده‌اند که دو نمونه از سنگ قبرهای کشف شده (که

در قسمت بعد به آنها اشاره می‌شود) گواه این مدعاست. ذکر این نکته نیز ضروری است که اکثریت خانواده‌های زرقانی به طریقی با یکی از حکومت‌های فارس (یا مرکزی) مرتبط، خویشاوند و یا در تضاد و نبرد بوده‌اند چون منطقه زرقان بخاطر موقعیت خاص جغرافیائی و به عنوان نزدیکترین شهر به مرکز استان و قرار گرفتن در میانه شاهراه تاریخی شیراز-تخت جمشید، همچنین به لحاظ سربیزی و حاصلخیزی و وسعت قابل توجه، همیشه شاه نشین و مایملک حکومت‌های فارس و مرکزی بوده و به عنوان گل سرسبد ایالت‌های فارس بین نورچشمی‌های حکومت‌ها تقسیم و دست به دست می‌شده و هر حکومتی، عده‌ای از مخالفین و تبعیدیان و تعدادی از یاران درجه یک علمی، اداری، نظامی، سیاسی و اطلاعاتی خود را در این شهر اسکان می‌داده‌است که معمولاً توسط حکومت‌های بعدی سرکوب و جایگزین می‌شده‌اند و شهر زرقان در این تغییر و تحولات تاریخی و دائمی، پیوسته تخریب و غارت و نابود می‌شده و دوباره ققنوس‌وار سر از خاکستر خویش بیرون می‌آورده‌است.

سنگ‌های تاریخی قابل توجه دیگر در زرقان

علاوه بر پنج سنگ فوق‌الذکر یعنی سنگ‌های «شهید قاضی عمادالدین محمود»، «غیاث‌الدین»، «ناصرالدین»، «والده سید نسیمی» و «نوه شاه منصور» سنگ مزاری بنام «قائد نظام الدین...» و یک سنگ ناخوانا و شکسته دیگر نیز کشف شده که قدمت آنها نیز مثل سنگ‌های عمادالدین و غیاث‌الدین است.

علاوه بر این، دو سنگ قبر دیگر متعلق به دو بانو در زرقان وجود دارد که نسب یکی از آنها با ده نسل و نسب دیگری با سیزده نسل به ابراهیم سلطان (فرزند شاهرخ فرزند تیمور) حاکم فارس در دوره تیموریان می‌رسد... در مورد سنگ مزار نوه شاه منصور^۷ هم که قبلاً به آن اشاره شد لازم به ذکر است که تاریخ ربیع‌الاول

۷ - شاه منصور آخرین پادشاه سلسله آل مظفر بود که در سال ۷۹۵ قمری در یک جنگ نابرابر به دست تیمور کشته شد و سلطنت آل مظفر پایان یافت.

۹۵۷ روی آن حک شده و متعلق به یکی از نوادگان دختری شاه منصور (ممدوح حافظ) است. چنانکه قبلاً گفته شد اهمیت این سنگ به این خاطر است که دیرینگی دو سنگ بی‌تاریخ مزار ناصرالدین و مادر نسیمی را مشخص می‌کند و قدمت آنها را به هزاره قبل می‌رساند.

نتیجه‌گیری بر اساس مطالعه سنگها، مصاحبه‌ها و تفحص در کتب

فرض کنید ما به عنوان پژوهشگر در حال یک سفر تحقیقاتی هستیم و شبانه بطور تصادفی به بقعه‌ای بی‌نام در شهری ناشناس رسیده‌ایم و هیچ اطلاعی از تواریخ و تذکره‌ها و پیشینه این شهر و آن بقعه نداریم. در آنجا پنج سنگ مزار (فوق‌الذکر را) می‌بینیم و تحقیقاتمان را شروع می‌کنیم و با خواندن سنگها متوجه می‌شویم که اطلاعات روی آنها جامع و کامل نیست و این پنج سنگ به طریقی مکمل اطلاعات یکدیگرند، سپس بر اساس مطالعه و مقایسه و تحلیل داده‌ها به نتایج زیر می‌رسیم:

اول اینکه با خواندن سنگ اول و دیدن کلمه شهید می‌فهمیم که این بقعه متعلق به یک شهید است بنام عمادالدین محمود که نسل در نسل قاضی بوده‌اند. دوم اینکه: چون سنگ قاضی شهید عمادالدین تاریخ ندارد ولی سنگ غیاث‌الدین (که به لحاظ شکل و اندازه و نوع کتیبه نگاری دقیقاً مثل سنگ قاضی شهید عمادالدین است) تاریخ دارد پس تاریخ تقریبی سنگ قاضی شهید عمادالدین را نیز تعیین می‌کند و به حدود سال ۸۳۶ قمری می‌رساند.

سوم اینکه: چون قاضی شهید عمادالدین (نوه نورالدین زرقانی) و غیاث‌الدین (پسر نورالدین زرقانی) است (و هم‌عصر بوده‌اند) پس اینها ارتباط خانوادگی داشته‌اند و غیاث‌الدین عموی عمادالدین بوده است.

چهارم اینکه: چون مزارهای مادر نسیمی و سیدناصرالدین در یک بقعه و در کنار هم هستند پس صاحبان این دو مزار نسبت خانوادگی داشته‌اند و مادر نسیمی مادر ناصرالدین هم بوده است و عبارت «والده العارف.. سید نسیمی» که روی

سنگ مادر نسیمی حک شده مشخص می‌کند که شهرت سید ناصرالدین هم باید نسیمی باشد.

پنجم: چون سنگهای ناصرالدین و مادر نسیمی تاریخ ندارند اما سنگ نوه شاه منصور که تاریخ دارد (و از هر لحاظ دقیقاً مشابه این دو سنگ است و با هیچ سنگ دیگری در آرامستان مشابه نیست) تاریخ تقریبی این دو سنگ نیز مشخص می‌شود و به حدود سالهای ۹۵۷ قمری برمی‌گردد. در ضمن این سه سنگ چنان شبیهند که انگار حتی خطاط و حجارشان یک نفر بوده است (در زمانهای متفاوت). ششم اینکه: اگرچه کلمه نسیمی روی سنگ شهید عمادالدین نیست ولی از طریق سنگ مزار مادرش درمی‌یابیم که نام او نسیمی است.

مقایسه تاریخ سنگهای غیاث‌الدین (و سنگ عمادالدین و مادر نسیمی و ناصرالدین) نیز نشان می‌دهد که شهادت عمادالدین قبل از وفات ناصرالدین و مادر نسیمی اتفاق افتاده است، وجود بقعه نیز اثبات می‌کند که مهم‌ترین عامل وجودی آن بخاطر وجود مزار یک شهید بزرگ و مهم بوده و بقیه افراد بعدها در کنار او دفن شده‌اند، پس اگرچه کلمه نسیمی روی سنگ عمادالدین نیست ولی نام او روی مزار مادر نسیمی (که بعد از او دفن شده) نشان می‌دهد که شهید عمادالدین با نام سیدنسیمی نیز مشهور بوده است.

در خلال این تحقیقات فرضی، فرصتی پیش می‌آید و سری به بیرون از بقعه می‌زنیم و تمام سنگ مزارهای آرامستان را در یک نگاه می‌خوانیم و متوجه می‌شویم که این پنج سنگ هیچ شباهتی با سنگهای دیگر آرامستان ندارند و نوع آنها و تفاوتشان با بقیه سنگهای آرامستان نیز نشان از اهمیت تاریخی و اجتماعی آنها دارد. تاریخ این پنج سنگ سه رقمی است در حالیکه تاریخ بقیه سنگهای آرامستان چهار رقمی است و بجز شهیدانی که در نیم قرن گذشته در جوار این بقعه آرمیده‌اند نام هیچ شهید دیگری جز همین عمادالدین در این آرامستان پیدا نمی‌شود.

حالا با این دانسته‌های پراکنده، از بقعه بیرون می‌رویم و از مردم (که فرضاً این سنگها را ندیده‌اند و هیچ تاریخ و تذکره‌ای را نخوانده‌اند) می‌پرسیم اینجا کجاست؟ می‌گویند: زرقان فارس، می‌پرسیم: این بقعه کیست؟ می‌گویند: سیدنسیمی... باز می‌پرسیم: سید نسیمی کی بوده؟ چرا بقعه دارد؟ اسمش، لقبش، کنیه‌اش و نام پدر و اجدادش چیست؟ در چه تاریخی، به چه اتهامی، در کجا و توسط چه کسانی و چگونه شهید شده؟ چکاره بوده؟ چرا مشهور به نسیمی است و اصلاً کلمه نسیمی چه معنا و مصداقی دارد؟ و دهها سؤال دیگر که پاسخ تمام سؤالات، کلمه «نمی‌دانیم» است. می‌پرسیم پس شما از کجا می‌دانید که نام او سیدنسیمی است؟ می‌گویند: چون پدرانمان از پدرانشان نقل قول کرده‌اند که دو سید بزرگوار به نام‌های سیدنسیمی و سیدناصرالدین در اینجا هستند. می‌پرسیم از کجا می‌دانید که آنها آدم‌های مهم و بزرگی بوده‌اند؟ می‌گویند: چون نسل در نسل، آنها را زیارت کرده‌ایم و از آنها حاجت گرفته‌ایم و اینک مزار یکصد شهید دلاورمان نیز در جوار بقعه آنهاست....

کنکاشها را ادامه می‌دهیم و به دنبال سرنخهای دیگری می‌گردیم، اگرچه مردم شهر اطلاعات چندانی درباره او نداشتند ولی حداقل فهمیدیم که طبق روایات شفاهی از قدیم، فردی بنام سید نسیمی و برادرش ناصرالدین در این شهر که نامش زرقان فارس است دفن شده‌اند و از قدیم باب حاجات مردم بوده‌اند ولی هیچکس از نام و لقب و شغل و خانواده و علت اشتها آنها و جزئیات دیگر باخبر نیست، برای ادامه پژوهشها وارد کتابخانه شهر (و یا اینترنت) می‌شویم و در کتب و مطالب تاریخی به جستجوی کلمات نسیمی، عمادالدین، ناصرالدین و زرقان فارس می‌پردازیم و در می‌یابیم که: اطلاعات تاریخ درباره زندگی و شهادت و مولد و مدفن او متفاوت است ولی بطور خلاصه می‌فهمیم که شاعر و عارفی بنام سید عمادالدین نسیمی در قرن نهم در شهر حلب سوریه شهید شده و بدنش قطعه قطعه شده و یکی از قطعه‌های بدنش برای برادرش بنام سید ناصرالدین فرستاده‌اند

که نام شهر و کشورش ذکر نشده و تمام کتب، بدون استثناء مدفن شهید عمادالدین را دو شهر ذکر کرده‌اند: حلب سوریه و زرقان فارس...

حالا با توجه به خواندن سنگها و مصاحبه با مردم و کتب تاریخی و تذکره‌ها می‌توانیم به یک جمع‌بندی نهائی برسیم: نام شهید، عمادالدین نسیمی است که در شهر حلب سوریه به فجیع‌ترین روش به شهادت رسیده و نام برادرش سیدناصرالدین است که یک قطعه از بدن برادر شهیدش را دریافت کرده است. در ضمن متوجه می‌شویم که یک برادر احتمالی دیگر هم به نام شاهخندان در شهر شماخی جمهوری آذربایجان دارد که شاید هم واقعاً برادر نسیمی باشد اما از آنجا که نامش در هیچ تاریخی نیست، اولویت با نام برادری است که در تواریخ به عنوان برادر عمادالدین نسیمی مطرح شده است یعنی سید ناصرالدین، صاحب همین قبر.

حالا با توجه به اطلاعات جدیدی که از مردم و کتابها گرفته‌ایم دوباره به سنگهای داخل بقعه برمی‌گردیم و اطلاعات به دست آمده را کنار هم می‌چینیم: شهید، عمادالدین، حلب، قطعه‌ای از بدن شهید، سید ناصرالدین، قرن نهم، عارف ربانی، زرقان فارس، سنگ مزار سیدناصرالدین، سنگ مزار مادر نسیمی، زیارتگاه مردم و می‌توانیم اینگونه نتیجه بگیریم که قاضی شهید عمادالدین همان سید عمادالدین نسیمی است که جدش زرقانی است و سالها زندگی مخفی و اسم مستعارهای متعدد داشته و در غربت به طرز فجیعی شهید شده و قطعه‌ای از بدنش که برای برادرش سید ناصرالدین فرستاده شده توسط او در زادگاهش زرقان دفن شده است.

گزارشی از یک سنت دیرینه در زرقان

از تاریخ خشک و بیروح که بگذریم به جغرافیای سبز عشق و شهادت و عواطف می‌رسیم. بدون شک، شهادت نسیمی یکی از فجیع‌ترین و دلخراش‌ترین قتل‌های تاریخ بشری محسوب می‌شود که حتی تصور و شنیدنش نیز جانگزا و

دلخراش و طاقت‌سوز است و هیچ انسانی حاضر نیست حتی حیوانات را هم زنده زنده پوست بکند و قطعه قطعه^۸ کند. داستان این قتل فجیع تا قیامت روح هر شنونده‌ای را جریحه‌دار می‌کند و قلب هر آزاده‌ای را می‌سوزاند و همه بر سُبُعیت قاتلانش (که او را صرفاً بخاطر اعتقاداتش اینچنین مسلوخ کردند) لعنت می‌فرستند و عجیب نیست که مرحوم علامه امینی، شخصیت سید نسیمی را جزو شهدای بزرگ و پر فضیلت تاریخ اسلام قلمداد کرده است. مردم شهر ما نیز قرن‌هاست داغدار آن داغ فراموش نشدنی و امانتدار و روایتگر آن آتش عشق خاموش نشدنی هستند و عمریست بر سر مزارش عرض حاجت می‌کنند و حرمش را یکی از حرمهای منسوب به اهلیت می‌دانند. در زرقان رسم است که مردم و تمام هیئتهای مذهبی شهر و حومه در روزهای عاشورا به زیارت سید نسیمی می‌روند و با نظم و حزن خاصی اطراف بقعه او طواف و عزاداری می‌کنند و کهنسالان این شهر که حدود یک قرن از عمر پر برکت آنها گذشته نیز تعریف می‌کنند که برگزاری این رسم از پدرانشان و از نیاکانشان به آنها منتقل شده و بر احیای آن سفارش شده‌اند. بدون شک سید ناصرالدین بعد از دفن قطعه‌ای از بدن برادر و رهبرش «سیدعمادالدین نسیمی» در زرقان، برای او که در هنگام شهادت بین ۳۵ الی ۵۵ ساله بوده یادمانی در قبرستان فعلی (که قبل از او هم وجود داشته) بپا کرده و مرقد او از همان آغاز زیارتگاه مردم و آزادیخواهان و روشنفکران تاریخ بوده است. به نظر می‌رسد که مادر داغدار نسیمی پس از شنیدن خبر قتل فجیع فرزند رعنا و نابغه و جوانمردش، تا مدت‌ها بر سر مزار او ساکن بوده و شبانه روز به عزاداری و نوحه سرایی می‌پرداخته و مردم دسته دسته برای همدلی با او و عرض تسلیت به مادر و خانواده نسیمی به همین مکان می‌آمده‌اند و به همراه بستگان و ارادتمندان نسیمی به عزاداری و برگزاری مجالس ختم و پرسه برای او می‌پرداخته‌اند و مجلس ذکر شهادت او را سینه به سینه به نسلهای بعد منتقل می‌کرده‌اند. لذا مردم

۸ - دربارهٔ روش قتل فجیع نسیمی در منابع انگلیسی از عبارت he was skinned alive in Aleppo

استفاده شده یعنی در (شهر) حلب، زنده زنده پوست کنده شد.

زرقان قبل از اینکه نسیمی و برادرش را از طریق کتب تاریخی و تذکره‌ها شناخته باشند آنها را از طریق همین مجالس ذکر و عزاداری شناخته‌اند. این رسم هنوز هم منسجم‌تر و پرشورتر از قبل برگزار می‌گردد و مردم زرقان در هر جا که باشند حتی‌المقدور در روزهای عاشورا (بصورت انفرادی یا همراه با هیئات مذهبی) خود را به آرامستان سید نسیمی می‌رسانند و علاوه بر زیارت اموات خود به زیارت شهدا و سید نسیمی نیز می‌پردازند و با آنها تجدید عهد و پیمان می‌کنند.

سه تقاضا از مسئولین محترم

نهایتاً اگرچه کلاً استان فارس در قلمرو نفوذ فرهنگی حروفیه نبوده و آنها عمدتاً در اصفهان و سرحدات شمال و شرق کشور فعالیت داشته‌اند، ولی به دلیل فارسی بودن نسیمی، ممکن است اطلاعات مفید دیگری در آرامستانهای تاریخی زرقان موجود باشد که باید به عنوان مواریث فرهنگی کشور حفظ و حراست شود و یادمان و الیمانی (مثل حافظیه) در این مکان احداث گردد. همچنین لازم است هرگونه حفاری و دفن تا شعاعی خاص در اطراف بقعه نسیمی ممنوع گردد و مراجع اداری و قضائی و انتظامی از این تصمیم حمایت قاطع نمایند و امیدواریم کشفیات آینده در این آرامستان پرده‌های دیگری را از تاریخ حروفیه و نسیمی و نسیمی بردارد.



بقعه شاه خدندان در شماخی (جمهوری آذربایجان) + بقعه سیدعماد الدین نسیمی و عادر و برادرش ناصرالدین در زرقان (ایران) + بقعه نسیمی در حلب (سوریه)

در ضمن پیشنهاد می‌گردد که سه شهر حلب، زرقان و شماخی که هر کدام به طریقی با نام بزرگ سید عمادالدین نسیمی مرتبط هستند به عنوان خواهر خوانده اعلام شوند و این میراث عظیم جهانی و بشری را با کمک دولتهای هم پاس بدارند.

سلوک سرخ

نگرشی داستان‌گونه بر زندگی و شهادت سید عمادالدین نسیمی

اگرچه زادگاهش نیز مهد علم و معارف بود و از کودکی بخاطر نبوغ فوق‌العاده‌اش علوم مختلف را در شهر خود نزد پدر و برادرش سید ناصرالدین و علمای دیگر فرا گرفته بود ولی در نوجوانی مجبور شد برای تکمیل درسها و مطالعاتش در رشته‌های مختلف علمی مثل نجوم، طب، ریاضیات و هندسه، فلسفه، کلام و تفسیر به شهر بزرگتری برود که مرکز علم و ادب و عرفان باشد و بزرگترین و نزدیکترین شهر شیراز بود با فاصله یک منزل از زادگاهش، زرقان.^۹

۹ - قرن‌هاست محققین از خود می‌پرسند بین زرقان و نسیمی چه ارتباطی وجود دارد؟ اگرچه در مورد تاریخ حروفیه تحقیقات علمی مفصلی در سده اخیر صورت پذیرفته که تماماً با ارزش و قابل تقدیرند اما آنچه در هیچ تاریخ و تذکره‌ای وجود ندارد اثبات ارتباط زرقان و نسیمی است و نکات مهمی که ما می‌توانیم بر اساس کشفیات جدید به پژوهشهای تاریخ حروفیه اضافه کنیم سه نکته است: ۱- زرقانی بودن سید نسیمی ۲- وجود مزار مادرش در زرقان ۳- وجود مزار برادرش سید ناصرالدین در زرقان. بر اساس همین مدارک، اینکه گفته‌اند مزار زرقان متعلق به یک نسیمی دیگر است مردود و بی‌اعتبار است و ما نیز اذعان داریم که فقط یک قطعه از بدن شریف آن سید شهید به همراه پیکر برادر و مادرش در آرامستان نسیمی زرقان دفن است.

زرقان بخاطر قرار گرفتن بین شیراز و تخت‌جمشید از عهد باستان دارای موقعیت ویژه‌ای در شهرهای فارس بوده است. طبق نظر پروفیسور عبدالمجید ارفعی در کتاب «رکان، زرقان باستانی» یکی از جنگهای داریوش هخامنشی (طبق گواهی کتیبه سه زبانه بیستون) در زرقان اتفاق افتاده که منجر به پیروزی داریوش شده است. همچنین، در گل‌نوشته‌های هخامنشیان که در تخت جمشید کشف شده (و تاکنون ترجمه شده) حدود ۵۰ بار به اسم زرقان اشاره شده است....

علاوه بر این، دو جنگ بزرگ و مهم دیگر که منجر به شکست متجاوزین دو کشور مهاجم در شهر زرقان شده نام این شهر را در تاریخ ایران بلندمرتبه و پُر آوازه کرده است، یکی جنگ عمرو لیث صفاری علیه احمد ابن عبدالعزیز و دیگری جنگ نادرشاه با اشرف افغان که هر دو جنگ در منطقه زرقان با پیروزی سپاه ایران به پایان رسید. در دوره زندیان نیز زرقان یکی از پایگاههای نظامی آنها بود و یکی از سرداران دلاور لطفعلیخان به نام حیدر زرقانی (که محله و مسجد و حمامی در زرقان به نام اوست) با تمام وجود از دلاور زند دفاع می‌کند که منجر به شهادت او می‌شود. تا سده پیش، منطقه وسیع و سرسبز زرقان همیشه به عنوان حیاط خلوت حاکمان فارس که در شیراز حکومت می‌کردند مطرح بوده و هدیه مخصوص حکام و پادشاهان فاتح به نورچشمی‌های خود بوده است، به

سید عمادالدین دوران کودکی^{۱۰} را در خانواده‌ای متمول، سرشناس و اهل علم و معرفت در ناز و نعمت پشت سر گذاشته بود و چون در یک محیط دو زبانه به دنیا آمده بود بر دو زبان فارسی و ترکی تسلط کامل داشت.

او بعد از چند سال تحصیل و تزکیه نفس در شیراز، در عنفوان جوانی در اکثر رشته‌های روزگار خود به استادی و اجتهاد رسید، اگرچه شاگردان و مریدان زیادی دور شمع وجود او جمع شده بودند و او را علیشاه شیرازی می‌نامیدند ولی اینهمه روح تشنه او را سیراب نمی‌کرد.

در همین دوران حکومت آل مظفر که ممدوحین حافظ بودند در شیراز از هم پاشیده شده بود و دوره آرامش قبل از طوفان یا بین دو طوفان تمام شده بود و تیموریان بعد از مغولان، ایران را به خاک سیاه نشانده بودند و خبر قتل عامهای گسترده‌ای که توسط آنها انجام می‌شد در تمام بلاد پیچیده بود و سید نمی‌توانست اینهمه ظلم و جور و فساد و قتل و غارت را برتابد. او کمابیش اخبار نهضت حروفیه و مبارزات آنها را شنیده بود اما اطلاع چندانی از تفکر و برنامه‌های آنها نداشت. روح بزرگش در زمان و مکان نمی‌گنجید، سری پر شور و دلی پر از عشق به انسانیت داشت و جوانمردی در وجودش موج می‌زد، تصمیم به هجرت گرفته بود اما هنوز شهر و دیاری را برای مهاجرت انتخاب نکرده بود. او خاطره قتل عامها را در ذهن داشت و همیشه به این فکر بود که چگونه می‌شود این جهان و این انسان را تغییر داد؟

همین خاطر اکثریت مردم این شهر مهاجر بوده‌اند و از وابستگان یکی از حکومتها محسوب می‌شده‌اند چون هر حکومتی روی کار می‌آمده‌ای از سران خود را در این شهر تاریخی ساکن می‌کرده است و از آنجا که این شهر اولین سپر دفاعی و خط مقدم جبهه جنگی حکام شیراز برای مقابله با مهاجمان شمالی بوده همیشه نابود شده و مردمش نیز بارها قتل عام شده‌اند، شاید خانواده نسیمی نیز مثل ترکمنها، ترکها و لرها (که در دفعات متعدد در زرقان ساکن شدند) در روزگاری ناشناخته، به هر دلیلی در زرقان رحل اقامت افکنده بودند و یا شاید اصالتاً اهل این شهر بوده‌اند چنانچه سنگ کشف شده اخیر، جد عمادالدین را نورالدین زرقانی معرفی می‌کند.

۱۰ - سال تولد نسیمی به درستی معلوم نیست، بعضی از تواریخ میلاد او را بین سالهای ۷۷۰ تا ۷۸۰ قمری نوشته‌اند ولی دهسال کمتر یا بیشتر مهم نیست، مهم شخصیت و هدف و برنامه‌ها و آثار اوست.

زمان به همین منوال می‌گذشت تا اینکه با صاحب‌دلی آشنا شد که سفیر حروفیه در شیراز بود و صرفاً برای جذب او و برادرش سید ناصرالدین به شیراز آمده بود. نسیمی هنوز ازدواج نکرده بود ولی ناصرالدین دارای اهل و عیال بود و حق استادی به گردن برادرش داشت. پس از این دیدار، مقصد مهاجرتش مشخص گردید: زیارت امام رضا (ع) و دیدار نعیمی در استرآباد....

ناصرالدین که از اعتبار ویژه‌ای در شیراز برخوردار بود و دارای کرسی تدریس و محفل عرفانی در این شهر بود در شیراز ماند ولی عمادالدین اسب و رهتوشه آماده کرد و همراه ابوالحسن اصفهانی مشهور به علی اعلی (سفیر حروفیه) به جاده زدند، قرار بود بروند و برگردد و به عنوان نماینده رهبر نهضت حروفیه در فارس فعالیت کند ولی دست سرنوشت برنامه دیگری برای او رقم زده بود. به هر حال، پس از آن سفر یکماهه به محضر فضل رسیدند و گمگشته دیرینه خود را در نعیمی یافت و به او دست ارادت داد و در سلک یارانش قرار گرفت. اگرچه نعیمی تا آن زمان بدون خانواده‌اش به مسافرت‌های زیادی رفته بود و سالها از عمرش را در سفرهای زیارتی و تبلیغی گذرانده بود ولی در آن زمان در زادگاه خود در استرآباد ساکن بود.

نسیمی در همان روزهای نخست فهمید که چقدر داستان زندگی خودش و استادش به هم شبیه است. هر دو سید، هر دو قاضی‌زاده، هر دو نابغه، هر دو دارای موقعیت اجتماعی بالا، هر دو شیعه جعفری اثنی عشری، هر دو مخالف با ریا و دین درباری، هر دو مخالف با هجوم بیگانگان به کشور، هر دو شاعر و ادیب و اهل معرفت، و هر دو عاشق انسان و گمگشته یکدیگر... استاد هم تمام آلام و آرمانهای خودش را در وجود شاگردش متجلی می‌دید و می‌دانست که او فراتر از یک شاگرد و مرید عادی و ساده است، او هم در اولین نگاه باطن‌بین خود به گوهرهای پنهان در اقیانوس قلب عمادالدین که استادی بی بدیل بود پی برده بود و فهمیده بود که این جوان نابغه شیرازی، علیرغم جوان بودن، در معرفت به کمال رسیده و جامع علوم و فنون زمان خود است و در عرفان شمع جمع کثیری است، به این خاطر او را بیش از تمام یاوران خود گرامی می‌داشت که گاهگاهی حسادت برخی از یاوران

قدیمی‌تر و بزرگتر را بر می‌انگیخت... نسیمی جوان بود اما نه جوانی خام و بی تجربه و جویای نام بلکه جوانی پخته و مجرب و نامور که به تمام چیزهائی که آرزو داشت رسیده بود. حالا تنها دو آرزو داشت، یکی آرزوی سعادت‌مندی برای جامعه‌اش و دیگری آرزوی «انسان خداگونه شدن» برای خودش.

نسیمی ۱۱ در زمانی مسئولیت اجتماعی خود را به عنوان یک روشنفکر علنی کرد که هیچ رهبریت و مرجعیت واحدی در جهان اسلام وجود نداشت و تیمورها با

۱۱ - بعد از سرکوب نهضت سرداران و خاتمه استقلال سادات مرعشی به دست تیمور گورکانی، حروفیه از تشکلهای سازمان‌یافته‌ای بود که توسط فضل‌الله استرآبادی به وجود آمد و پس از قتل او توسط میرانشاه پسر تیمور، فعالیت‌هایش در ظاهر متوقف شد... شهاب الدین فضل الله بن عبدالرحمن نسیمی استرآبادی چنان که از مآخذ حروفیه برمی‌آید در سال ۷۴۰ هجری در استرآباد متولد شد و در سن پنجاه و شش سالگی در سال ۷۹۶ کشته شد. او نسبت خود را به جعفر بن موسی بن جعفر (ع) می‌رسانیده است. پس از قتل فضل‌الله، بنا به وصیت او هوادارانش در اطراف و اکناف پراکنده شدند و پنهانی به نشر افکار حروفی‌گری پرداختند. یکی از پیروان او به نام نسیمی در سال ۸۲۱ در حلب به ترویج افکار فضل‌الله پرداخت و طرفداران بسیار یافت اما به فتوای علمای حلب وی را با شکنجه بسیار کشتند. علی‌الاعلی یکی دیگر از خلفای فضل بود که به آناتولی سفر کرد و به تبلیغ عقاید حروفیه پرداخت. او در آسبای صغیر کتاب «جاویدان نامه» فضل را تدریس و تعلیم می‌کرد. در نظر حروفیان، کلمات وسیله خلق عالم هستند. بنابراین، واژه‌هایی که برای نامیدن اشیا به کار می‌بریم، کلماتی اعتباری برای نامیدن اشیا نیستند بلکه کلام حق و ماهیت خود اشیا هستند؛ پس اسماء عین مسمی خواهند بود. از نظر آنان، بعضی از ۳۲ حرف الفبای فارسی در کتاب‌های آسمانی مذکورند. طبق این نظر در تورات ۲۲ حرف، در انجیل ۲۴ حرف و در قرآن ۲۸ حرف موجود است. از عقاید دیگر حروفیه این است که هیچ حقیقتی بی‌صورت نیست و نخواهد بود. دلیل قطعی آنان بر اثبات این امر، آن است که حق در قیامت به صورتی که بخواهد مرئی خواهد شد و اهل بیش به لقای او مشرف خواهند شد. حق در این عالم هم به صورت‌های گوناگون متجلی می‌شود، اما به رغم تجلی حق در کثرات اسماء، وحدت ذات حق باقی است. پس مانند طرفداران وحدت وجود، از نظر حروفیه خداوند در همه اشیا ظهور دارد، اما کامل‌ترین ظهور حق، در انسان است. خدا روح خود را به صورت کلمه در مریم دمید و عیسی (ع) پدید آمد و آن امانت هم که خدا به انسان داده، نطق یا قدرت برای ادای کلمه بوده است. به واسطه همین نطق، انسان آینه وجود الهی و مسجود فرشتگان است. حروفیان به واسطه تشابهاتی که بین انسان و قرآن قائل‌اند، انسان را نیز مانند قرآن می‌دانند. آن‌ها قرآن و انسان را از جهات مختلف مساوی هم می‌دانند. برای مثال می‌گویند مجموع حروف غیر تکراری بسمله به اضافه نقطه‌هایشان «ب س م ا ل ه ر ح م ن ی» می‌شود ۱۴ همان‌طور که بسمله در راس قرآن، دارای ۱۴ علامت است، انسان نیز در سر خود دارای ۱۴ علامت (خط) می‌باشد. این یکی از دلایل تشابه و ترادف قرآن و انسان است. حروفیان معتقدند در صورت انسان ۱۴ خط وجود دارد و تعداد مفصل‌های هر یک از دست‌های راست و چپ او نیز ۵۰ است. جمع این ارقام ۱۱۴ می‌شود که با تعداد سوره‌های قرآن مساوی است. آن‌ها همچنین اعتقاد داشتند که دو قرآن وجود دارد؛ حقیقی و مجازی. قرآن مکتوب و دربرگیرنده آیات و سوره‌ها از نظر حروفیه قرآن مجازی است. قرآن حقیقی عبارت از صورت و وجود انسان است. چرا که خطوط صورت انسان برخلاف خطوط

استفاده از این خلأ، علمای متفرق دین را در خدمت گرفته بودند و آنها را تبدیل به ماشینهای صدور حکم قتل و تکفیر و ارتداد کرده بودند. در چنین جوّ آشفته و غمباری نیمی احساس کرد رسالت و مسئولیتی به دوش دارد. این احساس را تمام روشنفکران و متفکرین جامعه داشتند اما نیمی رسالت خود را رسالتی خدائی می دانست. او دقیقاً در کانون بحران قرار داشت و شهر او استرآباد یکی از شهرهائی بود که دائماً بین نیروهای دشمن و خودی دست به دست می شد و هر بار صدها قتل صورت می گرفت و زندگی های بسیاری از هم پاشیده می شدند لذا او بدبختی های جامعه را با تمام وجود حس می کرد. در کودکی پدر خود را از دست داده بود ولی او علیرغم صغیر بودن اعتباری عظیم بین مردم استرآباد داشت و مردم از او به عنوان یک قاضی نابغه در حل مشکلات و اختلافاتشان یاری می جستند. در نوجوانی به علوم و معارف قرآنی مسلط شد. چند سال قبل از تولدش ابوسعید آخرین ایلخان مغول از دنیا رفته بود و امپراطوری مغولان تجزیه شده بود و جنگ و شورشهای داخلی برای کسب و تصاحب قدرت و گسترش قلمرو در بین بازماندگان آنها و دیگران در تمام شهرها و ایالتها جریان داشت. لذا دوران کودکی و نوجوانی نیمی نیز با شروع حمله های تیمور و حکومت تیموریان مقارن شد. او به دستگاه حکومتی وصل بود و نسبت به تمام مردم در رفاه کامل قرار داشت. انتظار همه این بود که او در آغاز جوانی تبدیل به یکی از بزرگان و صاحب منصبان شهر و منطقه بشود ولی او قبل از بلوغ جسمی با شنیدن بیثی از مولانا^{۱۲} متحول شد و پشت پا به دربار زد و مجاهده با نفس و روزه داری را شروع کرد که تا آخر عمرش ادامه یافت. سپس در ابتدای جوانی زادگاهش را به دنبال علم و معرفت ترک کرد و به سیر آفاق و انفس پرداخت و با طایفه دوزی (نوعی کلاه) روزگار گذراند، هرگز در طول عمرش هدیه کسی را قبول نکرد و طعام کسی را نچشید،

قرآن مکتوب، قابل پاک شدن و محو گردیدن نیست. به همین دلیل انسان کامل، کتاب مبین، حقیقی و امام مبین است..... به نقل از کتاب حروفیه، نوشته: فاتح اسلو، ار، ترجمه داوود وفایی، انتشارات مولی، تهران ۱۳۹۱ (با تصرف و تلخیص).

در عمرش دروغ نگفت و سر تعظیم جز در برابر خداوند فرود نیاورد، همیشه به انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات اهتمام جدی داشت و یکی از زُهاد زمانه خود محسوب می‌شد که به همین خاطر به سید حلال‌خور شهرت یافت، گویند در اثر ریاضتهای شرعی و زهد و تقوا نور حق بر دلش تافت و به درجه‌ای رسید که می‌توانست باطن افراد را ببیند و بخواند.

او سالهای زیادی را به سفر گذراند و در طول این سفرها عقاید خود را تبلیغ کرد. در همین کشف و شهودها و در خواب و رؤیا به او الهاماتی می‌شده که باید رهبریت جامعه را به دست بگیرد و حکومت صالحین تشکیل دهد. به همین خاطر و به قصد اتمام حجت شخصاً پیامش را به تیمور هم داد که تیمور نپذیرفت و اولین جرقه برای قتل او در ذهن تیمور زده شد. علاوه بر این، گویند یک طایفه متبرک را به والی آذربایجان هدیه کرد ولی نتوانست در این حکومتها راهی باز کند ولذا در خلال مسافرتهايش به شهرهای مختلف پیام خود را منتشر کرد و در آن برهوت سیاه تاریخی چراغ انقلاب فرهنگی را برافروخت و بسیاری از نخبگان فرهنگی آن دوران به جمع شاگردان و ارادتمندان او پیوستند و جزو سرسپردگان و مریدان جان بر کف او شدند. نهایتاً با کوله‌باری از علم و تجربه و معنویت و علمی که به قلبش الهام شده بود به زادگاه خود «استرآباد» یا گرگان برگشت که او آن را «بلد امین» می‌نامید. اگرچه او عالم به اکثر علوم زمانه خود بود و در نظم و نثر و علوم دینی و عرفان و حکمت یکی از نخبگان روزگار خود محسوب می‌شد اما اکنون بصورت اختصاصی دو هنر و سرمایه معنوی دیگر را نیز در اختیار داشت یکی علم حروف و دیگری تأویل خواب که این دو برای مردم عادی و حتی روشنفکران بسیار جالب بود. او مسلح به سلاح شعر هم بود اما در جامعه‌ای که اکثر مردمش حافظ اشعار حافظ و دیگران بودند شعر او نمی‌توانست مقبولیت اجتماعی یابد مگر اینکه فکر و حرف تازه‌ای داشته باشد که داشت، هرچند هدف او ایجاد انجمن شعر و شاعرپروری نبود.

نعمی^{۱۳} پیرو هیچ فرقه‌ای از تصوف نبوده و در هیچ تاریخی اسمی از مراد و مرشد او ذکر نشده است^{۱۴} و از آنجا که برای حروف و کلمات و اعداد ارزش خاص قائل بود، نهضت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این فقیه و عارف و شاعر روشن ضمیر به حروفیه مشهور شد و در مدت اندکی از شمال خراسان و حاشیه خزر تا فارس و اصفهان و از آذربایجان تا عراق و سوریه و آناتولی گسترش یافت و حتی به اروپا (منطقه بالکان) نیز رسید. به راستی وقتی که تیمورها می‌توانستند با نام دین، رهبریت جوامع انسانی را به دست گیرند چرا نعمی‌ها نتوانند.

سید عمادالدین نسیمی که بوسیله علی اعلی جذب حروفیه شده بود علاوه بر استادی در علوم مختلف، در ادبیات عرفانی هم قلبی بر آتش داشت و روح لطیفش او را به وادی خیال انگیز شعر کشانده بود، مگر می‌شد صاحب‌دلی مثل نسیمی در

۱۳ - بدون شک عقاید حروفیه در طول تاریخ توسط مورخین درباری مورد حمله قرار گرفته و بعضی از نویسندگان سده اخیر بدون اینکه عنادی با حروفیه داشته باشند سعی کرده‌اند به تبعیت از تاریخ، حروفیه را بکوبند و عقاید آنها را تخطئه کنند. اما علیرغم آنکه نعمی و نسیمی در طول تاریخ شدیداً کوبیده شدند ولی تاریخ هرگز نتوانست عظمت آنها را کتمان کند و آنها در زمان خود و بعد از خود بسیار خوشنام‌تر از آن بوده‌اند که نیاز به دفاع داشته باشند. در عین حال، در عصر ما علاوه بر علامه شیخ آقابزرگ تهرانی که در کتاب عظیم ذریعه آنها را جزو مؤلفین شیعه ثبت کرده، علامه امینی صاحب‌الغدير هم به دفاع از آنها برخاسته و نام آنها را به عنوان شهدای بزرگ اسلام در کتاب «شهداء الفضيله» ذکر کرده و بویژه نعمی را با عبارت «حکیم دریادل» توصیف و تحسین کرده است که هم نشان از آزادی و شهامت علامه در بیان حقایق دارد و هم شخصیت نعمی و نسیمی از طرف یکی از بزرگترین مراجع علمی شیعه مورد تأیید قرار گرفته است.

آنچه مسلم است امروزه نه مکتبی با نام حروفیه وجود دارد و نه کسی عضو یا هوادار آن است اما اشعار وحدت وجودی‌های تاریخ ادبیات ایران به وفور در قالبهای سرود، نوحه، ترانه و ذکلمه در رسانه‌ها و برنامه‌های مختلف مذهبی و غیر مذهبی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد بدون اینکه کسی از نوع و محتوا و سراینده آنها خبر یا با آنها مخالفت داشته باشد. لازم به ذکر است که حروفیان مبدع علم حروف نبودند اما بیشتر از تمام اعصار گذشته، آن را به کمال رساندند

۱۴ اگرچه برخی از محققین می‌گویند او مرید فردی به نام حسن بوده ولی حقیقت این است که او فقط و فقط مرید سیرت و آئین حضرت ابوالحسن، مولا علی (ع) بوده چنانکه خودش در لایلای یکی از مثنوی‌هایش می‌گوید:

مرشد من بود آن در راه دین	عارف حق، عالم علم‌الیقین
قطب عالم مرد معنی، بوالحسن	سیرت و آئین او شد پیر من
تا به کشف انبیا ره یافتم	مو به مو اسرار حق بشکافتم

شهر حافظ و سعدی و در زمان نزدیک به آنها زندگی کرده باشد و احساس شعر گفتن نداشته باشد. لذا شعر هم می‌گفت ولی نه به عنوان یک شاعر رسمی بلکه به عنوان یک عاشق^{۱۵} دردمند و دلسوخته. او می‌دانست که قرار نیست کسی بالاتر از سعدی و حافظ در عرصه شعر و شاعری ظهور کند و هدفش از شعر گفتن این نبود که به رقابت با آنها بپردازد، از طرفی حلاج و سهروردی و عین‌القضاة را می‌شناخت و از سرنوشت خونین آنها خبر داشت و می‌خواست ثمره مجاهدت علمی و ادبی و عرفانی تمام این بزرگان را در هم بیامیزد. او سرنوشت شعرای قبل از خود را می‌دانست، یا باید مداح پاشاهان و درباریان می‌شد و یا باید تن به آوارگی و سیاهچال می‌داد، در اصل شعر و شاعری کمترین و کوچکترین هنر او بود. اگرچه تا آن زمان گاهگاهی شعر می‌گفت و هر بار با نامی تخلص می‌کرد ولی بعد از پیوستن به نعیمی تخلص «نسیمی» را برگزید و یا برایش برگزیدند و او دیگر آن را تغییر نداد و تمام پیشینه و سوابق و تاریخ زندگی او در عبارت «سید نسیمی» خلاصه شد، حالا دیگر کاری به اسم واقعی و اسمهای مستعارش نداشتند.

روزی که از زادگاه خود رفت هنوز این نام رؤیائی و دل‌انگیر برایش انتخاب شده بود و تخلص نسیمی ذیل هیچیک از اشعارش قرار نگرفته بود. هیچکس به درستی نمی‌داند که تخلص نسیمی^{۱۶} چرا و چگونه انتخاب شد و در نسیم چه رازی نهفته بود که او خود را نسیمی نامید و یا نامیدندش. اما به نظر می‌رسد این تخلص توسط استادش انتخاب شده باشد که نسیمی اینهمه بر حفظ و حراست از آن تقید و اهتمام داشت. شاید به این خاطر بود که افکارش مثل یک نسیم روحبخش و جانفزا مشام جان نعیمی و اطرافیانش را نوازش می‌داد و سرشار از عطر آزادگی و

۱۵ - در اصل، نسیمی نه رسماً فیلسوف است نه عارف و نه شاعر؛ بلکه او یک عاشق انقلابی و سیاسی است که شعر و فلسفه و عرفان را نیز به عنوان پشتوانه مبارزات خود به کار گرفته و مثل همولایتی دیگر ما، حسین ابن منصور حلاج به مبارزه با دین درباری و دربار دینی برخاسته است.

۱۶ - بعضی از مورخین علت انتخاب تخلص نسیمی را بخاطر انتسابش به منطقه نسیم در حوالی بغداد می‌دانند اما از آنجا که به گفته برخی از محققین، چنین شهر و دیار و منطقه‌ای در جغرافیای بغداد وجود نداشته و ندارد لذا باید دلیل انتخاب تخلص «نسیمی» را در امور دیگر جستجو کرد.

رهائی و سبکبالی می‌ساخت. اعضای حروفیه وجود فضل الله نعیمی را از نعیم بهشت می‌دانستند و نسیمی کسی بود که با اشعار و افکارش نسیم آن نعیم را به جان مشتاقان و عاشقان نعیمی اهداء می‌کرد.

در اصل در بین دهها اسم و لقب و اسم مستعار که در این سالها برایش گذاشته بودند و یا خودش انتخاب کرده بود کلمه نسیمی که امضای ادبی هنری‌اش بود نماد تمام شخصیت پیدا و پنهان او شد در حالیکه این امضای هنری فقط مربوط به یک عرصه کوچک از زندگی‌اش بود نه تمام هستی و خاطرات تلخ و شیرین و خونین خودش و حروفیه.

حروفیه نامی بود که تاریخ به آنها داد و آنچه آنها را دور هم جمع کرد جاذبه علمی و معنوی استادشان فضل بود. علاوه بر این، عقایدشان درباره عظمت و کرامت انسان نمی‌گذاشت آنها نسبت به احوال و اوضاع اطرافشان و سرنوشت ملت و کشورشان بی‌تفاوت باشند. آنها انسان را عظیم‌ترین موجود آفرینش می‌دانستند که در هر حال قدرت معجزه‌گری و تغییر سرنوشت خود دارد نه حیواناتی که باید زیر دست و پای لشکریان متجاوز دسته دسته کشته شوند و دست و پای متجاوزین را نیز خالصانه و ذلیلانه ببوسند و آن بوسه را تنها ذخیره اخروی خود برای ورود به بهشت بدانند.

در دوره مبارزاتشان سیل انواع تهاجمات فکری و فرهنگی نیز علیه آنها در هر شهر و دیاری توسط مخالفین آنها جاری بود، بعضی‌ها می‌گفتند: فضل ادعای مهدی بودن کرده، برخی می‌گفتند ادعای مسیح بودن و نبوت کرده، بعضی‌ها می‌گفتند نعیمی و نسیمی «انال‌الحق» گفته‌اند و ادعای خدائی کرده‌اند و به راه کفر و شرک و زندقه رفته‌اند، گاهی اوقات آنها را به علوم غریبه و سحر و جادو و تبعیت از افکار و اعمال فرقه اسماعیلیه و حشّاشین منتسب می‌کردند و گاهی آنها را به فساد اخلاقی و بی‌بند و باری و لابی‌لگیری متهم می‌ساختند، برخی از علمای آن عصر بر این عقیده بودند که حروفیه یک جریان خرافاتی اسرارآمیز است که با قرامطه نسبت یا شباهت دارد و از جهالت مردم سوء استفاده می‌کند و با نان و پنیر

و شراب آنها را اغوا می‌سازد.... در این دوران اتهامی وجود نداشت که کاتبین و رسانه‌های درباری به آنها نچسانده باشند و در این میان، آنها در سکوت کامل به کار خود ادامه می‌دادند و هیچ رسانه‌ای جز شعر و مقالات ادبی-عرفانی نداشتند که از خود دفاع کنند و معلوم بود که اینها هم فقط به دست خواص می‌رسید و جامعه در خفقان مطلق دست و پا می‌زد. از طرفی نباید شرح اقدامات خود را می‌نوشتند چون مستمسکی به دست قضات و مفتی‌های حکومت می‌دادند و باعث قتل و سرکوب و پیگرد بیشتر آنها می‌شد لذا اکثر اقدامات نظامی و فرهنگی آنها برای همیشه در پستوهای تاریخ ماند و هیچگاه آشکار و علنی نشد.

عده‌ای برای خرافاتی جلوه دادن نهضت حروفیه می‌گفتند: فضل، خواب‌نما شده و تمام حرفهایش ریشه در اوهام و خیالات و رؤیایها دارد... البته هر انسانی ممکن است در خواب به حقایق و معارفی دست یابد و نعیمی هم از این معارف بهره کافی و وافی برده بود ولی علت نهضت نعیمی بخاطر خواب‌نما شدن نبود، بلکه یک ضرورت تاریخی بود. نعیمی دانشمندی نابغه بود و عمده دانش خود را از طریق علم و تحصیل و سیر آفاق و انفس و کشف و شهود به دست آورده بود و اگرچه در خوابهایش نیز به حقایقی دست یافت ولی اینطور نبود که در یک شب بطور ناگهانی در عالم خواب به گنج بی‌پایان علم دست یافته باشد.... نهایتاً او در آن روزگار بی‌رسانه چنان شهرتی یافت که تبدیل به شخصیتی در مقابل شخصیت تیمور جهانگشا شد و عجیب است که جزئیات زندگی او و نسیمی تا این اندازه مبهم و مجهول باقی مانده است. بدون شک خودشان خواسته بودند چنین باشد چون تمام اهداف نهضتشان بصورت عملی در سه اصل خلاصه می‌شد: اول، حلال‌خوری، دوم تزکیه نفس از طریق نماز و روزه (شرعی) و سوم: مردم‌داری و کمک به دادخواهان. تشکیلات ساده و معنوی حروفیه اساسنامه و مرامنامه خاصی نداشت و اعتقاد به رازدار بودن حروف و تبیین وحدت وجود و تفسیر آیات مقطعه قرآن کریم و تعبیر خواب، قبل از آنها هم وجود داشت (و هنوز هم وجود و جاذبه دارد).

یکی از رازهای موفقیت سپاهیان تیمور در تمام جنگها استفاده از روحیهٔ بیرحمی در مواجهه با مردم غیرنظامی بود. بدون شک سپاه حداقل ده هزار نفری دشمن که هزاران کیلومتر دورتر از سرزمین و منابع مالی و تدارکی خود، در کشوری دیگر عملیات می‌کرد حداقل نیاز به سی هزار قرص نان و چند هزار کیلو گوشت و چندین هزار کیلو حبوبات در هر روز داشت و اسبهایشان نیز حداقل روزانه نیاز به چندین هزار کیلو جو و علوفه داشتند و اینهمه، هر روز باید توسط مردم شهرها و آبادی‌های سر راه تأمین می‌شد که یا باید دو دستی تقدیم متجاوزین و مهاجمین می‌کردند و یا بیرحمانه قتل عام می‌شدند و شهرها و آبادی‌های آنها غارت و نابود می‌شد، این فقط داستان یک روز از تهاجم و تجاوز آنها بود در حالیکه تیموریان حدود دو دهه، چندین بار خاک ایران را در جهات مختلف مورد تاخت و تاز قرار دادند و بدیهی است که هزینهٔ اشغالگری و تجاوزگری آنها باید توسط مردم پرداخت می‌شد. حداقل یکی از قتل عامهایی که تاریخ از آن یاد می‌کند قتل عام هفتاد هزار نفر زن و مرد و کودک و پیر و جوان غیرنظامی در اصفهان^{۱۷} در سال

۱۷ - یکی از جاهائی که بارها طعم تلخ تیغ تیموریان را چشید اصفهان بود که یکی از اولین پایگاههای حروفیه به حساب می‌آمد، گویند: درویشی مسافر نام به نعیمی بشارت داد که «ذات پاک کبریا» دارد و «وقت ظهور» است و او برای اولین بار در اصفهان آئین خود را ظاهر ساخت و هفت نفر از پیروانش را برای اشاعهٔ هدفش به سرزمینهای مختلف فرستاد. (در رابطه با تبریز هم چنین قولی وجود دارد).

بر اساس تمام تواریخ، تیمور دوبار به اصفهان لشکر کشید. دفعهٔ اول مقاومت صورت نگرفت و تیمور اصفهان را به غمال خود واگذار کرد و آنها به عنوان یک رسم و عادت شروع به دست‌اندازی به جان و مال و ناموس مردم کردند که منجر به انقلاب حروفیه و مردم و قتل تمام عمال تیمور شد، بار دوم که تیمور به اصفهان حمله کرد با مقاومت سرسختانهٔ مردم مواجه شد که منجر به آن قتل عام وحشتناک و تاریخی شد. حافظ ابرو نویسنده کتاب زبدة‌التواریخ که در رکاب تیمور ناظر بر کشتارها بوده می‌نویسد: ...شمردیم ۲۸ منار بود... هر منار تقریباً یک‌هزار و پانصد سر، که (حدوداً) ۴۲ هزار سر می‌شد و اطراف دیگر نیز بود... (به نظر می‌رسد عدد ۲۸ منار در این گزارش تصادفی نیست. اگرچه در هیچ منبعی به علت تعداد این منارها اشاره نشده اما بعید نیست بخاطر ۲۸ حرف بودن الفبای عربی است که نعیمی مظهر کامل آن را عدد ۳۲ به تعداد حروف فارسی اعلام کرد و گویا اقدام تیموریان با ساختن ۲۸ منار مخالفتی نمادین با عدد ۳۲ عجمی است که راز و رمزها در مکتب حروفیه دارد).

۷۸۹ قمری بود که از کله آنها مناره‌ها ساختند و شهر را به خاک و خاکستر نشانند فقط بخاطر اینکه گروه‌های مقاومت در این شهر در مقابل حملات تیموریان از شهر خود دفاع می‌کردند. اعضای تشکیلات حروفیه نیز اگرچه نمی‌توانستند کل این لشکرها را از بین ببرند ولی در حد خود عملیات می‌کردند و تسلیم نبودند. در چنین وضعیتی، علم و ادب و عرفان هیچ ارزشی برای آنها نداشت و تنها هنر ارزشمند آنها فقط و فقط دفاع از کشور و نوامیس مردم بود.

در آغاز، گروه کوچک حروفیه (که هنوز این نام را به یدک نمی‌کشیدند) به تبعیت از سربداران خراسان دور فضل جمع شدند و به عملیات‌های پارتیزانی علیه متجاوزین تیموری که در شهرهای ایران مستقر شده بودند پرداختند. اگرچه نسبت به علم حروف و اعداد هم تمایل شدید داشتند ولی هدف پنهان و مخفی‌شان دفاع از مردم در برابر خونخواران تیموری بود. آنها در قالب درویش‌های دوره‌گرد به فعالیت‌های نظامی و اطلاعاتی می‌پرداختند و هیچ ردی از خود بر جا نمی‌گذاشتند. شاید یکی از دلایل انتساب گروه نسیمی به این خاطر بود که از نظر مردم، آنها مثل نسیم از هر جایی سر در می‌آوردند و مثل نسیم در همه جا حضوری دل‌انگیز و امیدوارکننده و نجات‌بخش داشتند و دشمن نیز از دستگیری آنها عاجز بود، موج عملیات‌هایی که این کینک پوشان (که نسیمی در غزلی آنها را ستوده است) در قلمرو متجاوزین تیموری چنان آرام و بی‌سر و صدا و بی‌مقدمه و ناگهانی بود که کارهایشان به اقدامات اسماعیلیه شباهت پیدا کرده بود و دشمن برای از بین بردن پایگاه‌های مردمی و عقیدتی آنها، به آنها برچسب حشّاشین (یعنی استفاده‌کنندگان از مواد مخدر و توهّم‌زا) می‌زد ولی طریقت و روش مبارزاتی آنها واقعاً مثل فدائیان قلعه الموت نبود و آنچه آنها را به این قدرت رسانده بود ایمانشان به راهی بود که برگزیده بودند و آرمان‌هایی که در وجود نعیمی و

لازم به ذکر است که حدود دهسال بعد، شاه‌رخ پس از مرگ تیمور دوباره به اصفهان لشکر کشید و به قتل سکنه و تاراج آن پرداخت، والی او دهسال بر اصفهان حکم راند که دوباره منجر به قیام مردم و حروفیان شد و دو فرزند حاکم را کشتند و ماجرائی عظیم به راه افتاد.

نسیمی متجلی می‌دیدند. در اصل، انتساب نام نسیمی قبل از آنکه در انحصار سید عمادالدین باشد مشمول تمام اعضای گروه می‌شد، گروهی که به گروه نسیمی شهرت یافته بود و عمادالدین در رأس آنها بود و کم‌کم به دستور استادش، این نام به عنوان تخلص و امضای هنری‌اش انتخاب شد و در آخرین ابیات غزل‌های جدیدش جا گرفت و سیدعمادالدین شیرازی تبدیل به «سیدنسیمی» شد، یعنی آقا و امیر و رهبر گروه پاتیزانی و نسیم‌آسای حروفیه، گروهی که قدرت طوفان داشت ولی از آنجا که مخرب نبود و در عین حال روحبخش و معطر و آرام نیز بود به نسیم شباهت پیدا کرده بود. در اصل، عملیات‌های آنها از بس پنهان بود حتی دشمنان هم نمی‌فهمیدند کار چه کسانی است تا گزارش اقدامات نظامی آنها را ثبت کنند و خودشان هم در کمال رازداری هیچگاه نامی از کارهایشان نمی‌بردند.^{۱۸}

یکی از شگردهای فرهنگی تیموریان و بسیاری از حکومتها درویش پروری و ترویج تصوف بود چون کسانی که به این سلک در می‌آمدند تبدیل به موجودات بی‌خطری می‌شدند که فقط با خود و کائنات درگیر بودند و کاری به کار حکومتها نداشتند و بلکه دخالت در این امور را پیروی از هوای نفس و غرق شدن در مادیات می‌دانستند اما حروفیه، حداقل نسل اولشان، که محضر نعیمی را درک کرده بودند اگرچه ذاتاً اهل سیر و سلوک بودند ولی واقعاً درویش و صوفی نبودند، برخی از آنها نظامیان متعهد و کارکشته‌ای بودند که تحت پوشش تصوف فعالیت سیاسی و نظامی می‌کردند و خانقاههایشان نوعی پایگاه نظامی بود و مردم و حکومتها نیز از

۱۸ - دوران سیاه حکومت‌های چنگیزی و تیموری حدود ۴۰۰ سال طول کشید و صدها کتاب تاریخی درباره فتوحات آنها نوشته شد و همه جا مردم با آنها درگیر بودند اما در طول و عرض این ۴۰۰ سال حتی به تعداد انگشت‌های یک دست درباره جنبش‌های مردمی و مبارزات حق‌طلبانه مردم در کتب تاریخی نیامده و نباید می‌آمد. در اصل، این اوج بلاهت است که حقانیت نعیمی و نسیمی را در لابلای نوشته‌های تیموریان جستجو کنیم و طبیعی است هرچه تواریخ درباره این دو شهید بزرگوار نوشته‌اند صرفاً برای تخریب شخصیت آنها بوده نه تجلیل از مقام و عملکرد آنها البته نعیمی و نسیمی آنچه را باید می‌نوشتند نوشتند و اهداف و برنامه‌ها و افکار و عقایدشان را در قالب ماندگار شعر ریختند و به جزئیات زندگی خودشان نپرداختند تا همیشه محل پرسش باشند و مردم از تاریخ بی‌رسند که چرا زندگی این شخصیت‌های بزرگ و مهم تا این اندازه مبهم است. آنها جزئیات را ننوشتند تا هرکس به هر طریقی می‌خواهد بنویسد چون جزئیات مهم نیست، اصل، اصول است.

روحیه آنها خبر داشتند و به همین خاطر مردم از ترس حکومتها با آنها مراوده آشکار نداشتند و اگر چنین بود تحت تعقیب قرار می گرفتند.

رسم تیمور این بود که پس از فتح هر شهر، اداره امور آن را به یکی از بستگان و نزدیکان خود واگذار می کرد و به فتوحات خود ادامه می داد. حاکمین جدید نیز با زور سرنیزه، تمام آشوبها را فرو می نشاندند و به اخذ مالیات و عوارض از مردم و یا غارت و چپاول و دست اندازی به نوامیس مردم می پرداختند و ارباب مذاهب نیز با آنها همنا می شدند و ظلم و تجاوز آنها را خواست و مشیت خدا می دانستند و برای آنها منابر و تربیون مذهبی تهیه می کردند و آنها را دعا می نمودند، به همین خاطر نه فقط متجاوزین تیموری با نسیمی و نسیمی مخالف بودند بلکه ارباب مذاهب نیز آنها را تکفیر و تفسیق می کردند که چرا رودرروی اراده خدا ایستاده اند^{۱۹}....

۱۹ - یکی از عوامل حمله چنگیز به ایران کشته شدن چند صد نفر از بازرگانان مغول در مرز ایران بود اما انگیزه تیمور از حمله به ایران چه بود؟ ظاهراً تبلیغ دین و باطناً میل به کشورگشائی. مطالب زیر به عنوان نمونه، نشان از انگیزه دینی تیمور برای حمله به ایران دارد.

درباره واقعه قتل عام اصفهان در کتاب ملفوظات تیمور چنین آمده است: اکثر خروج کنندگان اصفهان «رافضی» بودند که تیمور آنان را به دوزخ فرستاد....

حافظ ابرو نیز در «زبدۀ التواریخ» درباره واقعه ترور سلطان شاهرخ ضمن انتقاد شدید از حروفیان، اینگونه نوشته است: ..تصور در سر ایشان افتاده که سروری و فرماندهی کاری است که به هر بی و سر و پائی برسد... و ندانند که پادشاهان برگزیده آفریدگار و پرورده پروردگارند... سپس احمدلر را با صفت «یحاربون الله و رسوله» وصف کرده و او و همفکرانش را تکفیر نموده است.

یکی دیگر از نویسندگان عهد تیموری به نام «محمد طوسی در رساله مجمع التهنائی و محضرالامانی» شدیداً به حروفیه خصومت ورزیده و درباره آنها می نویسد: آن کفره طاغیه و فجّره... عظماء رنود ابلیس را پیشوا و اکابر جنود و فتنه را مقتدای خود ساخته...

علاوه بر اینها، اکثر تواریخ درباره تیمور می گویند: او شدیداً مقید به احکام دین بود و هیچگاه نمازش قضا نشد جز در میدان جنگ. گویند تیمور حافظ قسمتی یا کل قرآن بوده و می توانسته برخی از سوره ها را از حفظ از آخر به اول بخواند. لذا تمام اعمال و افکار و بویژه حملاتش ریشه در دیانت او داشته و از جانب بسیاری از سران دین نیز حمایت و تقدیس می شده است و فتواهای مورد نیاز خود را از آنان می گرفته است. همین سلطان در یک روز حدود هفتاد هزار نفر را در اصفهان قتل عام کرد. (یعنی به اندازه کشتاری که بمب امریکا در ناکازاکی کرد) در چنین وضعیت اجتماعی و فرهنگی، تیمور به ایران حمله کرده و نسیمی ها و نسیمی ها می خواهند با او مقابله کنند. یعنی باید به جنگ یک مهاجم دینی بروند لذا اولین و مهم ترین کاری که باید بکنند خلع سلاح دینی تیمور است، به عبارت دیگر باید با دین به جنگ دین او بروند و دینی را به مردم ارائه کنند که از دین مهاجم قویتر باشد. اما کدام

روزگار بر همین پایه می‌چرخید و درگیری‌های حروفیه با حکام تیموری ادامه داشت، در این دوران هر روز بر تعداد اعضای حروفیه و یاوران نعیمی افزوده می‌شد اما نعیمی در فکر هجرتی دیگر بود. او از سرنوشت خودش خبر داشت و می‌دانست که روزهای پایان عمرش نزدیک است، لذا دوباره ضمن تأکید بر وصایا و سفارشهایش، به تنهایی راه سفر را در پیش گرفت و عازم منطقه شروان^{۲۰} شد اما علیرغم اصرار بر تنهایی، تعدادی از یارانش از جمله سید عمادالدین نیز با او همراه شدند و با او به باکو رفتند. در آنجا نیز اوضاع بر وفق مرادش نبود و مشکلات فراوانی برای تبلیغ بر سر راهش قرار گرفت. نعیمی اوضاع آن روزگار را در شعری تاریخی بیان کرده و اظهار نموده که حتی یکی دوست هم در شروان پیدا نکرده و شروان به منزله کربلای^{۲۱} او محسوب می‌شود.

نسیمی از شیراز به استرآباد رفته بود که برگردد ولی دست تقدیر و جاذبه استادش او را ماندگار کرد و به خطه آذربایجان کشاند و اتفاقاتی رخ داد که مسیر زندگی نسیمی را به کلی عوض کرد چون میرانشاه، فرزند تیمور و حاکم آذربایجان (که حروفیان او را دجال می‌نامیدند) به امر پدرش، نعیمی را از شروان به خنجوان احضار کرد و به فتوای علمای عصر به قتل رسانید، جنازه‌اش را یک هفته در کوچه‌ها گرداند سپس سر و جسد او را سوزاند^{۲۲}. شهادت فجیع نعیمی قلب و روح نسیمی و حروفیه را از کینه تیموریان آکنده کرد و شعله‌های انتقام را در وجودشان شعله‌ور

دین؟ اصلاً بحث تشیع و تسنن نیست چون بسیاری از پیروان این مذاهب، یکدیگر را قبول داشته حتی مرید عرفای یکدیگر بوده‌اند. دینی که نعیمی و نسیمی باید ارائه کنند دینی است که به انسانها عظمت و غرور و آزادی بدهد نه دینی که در گوشه معابد و مساجد دفن شده باشد. دینی که در برابر دین مهاجم که آن هم از جنس دین خودشان است به ایرانیان قدرت «نه» گفتن و تسلیم نشدن و مبارزه بدهد.

۲۰ - که امروزه جزو جمهوری آذربایجان است و باکو یکی از شهرهای آن منطقه است.

۲۱ - من حسین عهد و ناهلان یزید و شمر من - روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

در همه عمرم مرا یک دوست در شروان نبود - دوست کی باشد کجا، ای کاش بودی آشنا

۲۲ - برخی از محققین بر این باورند که جسد نعیمی بعد از قتل دفن شد ولی تیمور چندین سال بعد قبر او را شکافت و جسدش را بیرون آورد و سوزاند تا حروفیه را متنبه کند و جلو کارهای تشکیلاتی آنها را بگیرد.

ساخت. استاد که شهید شد پیروانش نیز تحت تعقیب و پیگرد مجدد قرار گرفتند و ناچاراً زندگی مخفی آغاز کردند که منجر به تقویت شاخه نظامی‌شان شد.

به این طریق، روزهای خوش وصال بین این استاد و شاگرد (نسیمی و نسیمی) به سرعت برق و باد تمام شد و روزگار هجران فرا رسید. زمانی که نسیمی در ۵۶ سالگی شهید شد، نسیمی بیست و چند ساله بود و فقط چندین سال محضر استادش را درک کرد اما در این مدت کوتاه بیشترین بهره را از وجود استادش برد تا حدی که شخصیت و پیام نسیمی در وجود نسیمی کاملاً متجلی شد.

بعد از شهادت نسیمی زندگی نسیمی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱- کمتر از دهسال اول در حوالی استرآباد تا مرگ تیمور و کشته شدن میرانشاه ۲- حدود دهسال در باکو و شماخی ۳- چند سال سکونت در شهر حلب سوریه تا شهادتش.

در دوره اول یکبار ناصرالدین برای زیارت امام رضا (ع) و دیدار فضل و برادرش عمادالدین به خراسان و استرآباد رفت ولی موفق به کسب فیض از محضر نسیمی نشد چون در همان ایام نسیمی با خبر شهادت نسیمی از نخجوان به استرآباد برگشته بود. وصیت‌نامه محرم‌نامه فضل نیز که در زندان نوشته بود و بصورت مخفیانه به دست هواداران خود رسانده بود در همین برهه در بین اعضای حروفیه پخش شده بود.

یکی از وصایای فضل پیشنهاد ازدواج نسیمی با آخرین دختر او بود که نهایتاً به منظور اجرا شدن دستور فضل و همچنین بخاطر علاقه بین زوجین انجام شد. تشکیل خانواده برای نسیمی هم مایه آرامش و مباهات بود و هم دردسرهای جدیدی برایش ایجاد کرد چون اولین و مهم‌ترین شرط ازدواج بین طرفین، ادامه دادن راه فضل شهید بود و دختر فضل نیز با اطلاع از سوابق نسیمی و آواره و تحت تعقیب بودن او به ازدواجش درآمد و طبیعی بود که تا فرزندان آنها به دنیا نیامده بودند مشکل اساسی رخ ننمود ولی بچه‌ها که یکی پس از دیگری به دنیا آمدند مشکلی به نام زندگی در برابر آنها جبهه‌بندی کرد چون بچه‌ها نمی‌توانستند

مثل والدینشان زندگی مخفی و چریکی داشته باشند، آنها نیاز به محیط امن و آسوده‌ای برای رشد و گذراندن دوران کودکی داشتند.

فضل در شهر دیگری، صدها فرسنگ دورتر از استر آباد شهید شده بود که دهها شبانه روز با شهر خودش فاصله داشت و هنوز میرانشاه، قاتل فضل، زنده بود و بر نخجوان حکومت می‌کرد و زیارت مزار فضل ممنوع بود. در این دوران فعالیتهای گروهی از حروفیه تحت سرپرستی نسیمی در سرحدات شمال و خراسان علیه تیموریان ادامه داشت. البته این فعالیتهای، به دستور استاد شهیدشان، همراه با سیر و سلوک معنوی و کسب نان حلال بود.

برنامه حروفیه اینطور نبود که در جائی بنشینند و صرفاً به تبلیغ رازهای حروف و اعداد بپردازند و شعر بگویند بلکه در خلال کارهای فرهنگی‌شان وارد عرصه سیاست هم می‌شدند و مردم را علیه متجاوزین و زورگوییان می‌شوراندند و خود نیز وارد عمل می‌شدند. اگر قرار بود فقط در گوشه‌ای بنشینند و ذکر بگویند و شعر بخوانند که در شهرهای خودشان هم می‌توانستند اینکار را انجام دهند و لازم نبود هزاران کیلومتر دورتر، در شهری غریب تن به غربت آوارگی و رنج و حرمان و تهیدستی دهند تا سیر و سلوکشان به ثمر بنشیند. اگرچه اینها ذاتاً درویش بودند ولی از آنجا که سالها نظامیگری هم کرده بودند و شم سیاسی داشتند، سیر و سلوکشان با بقیه دراویش فرق داشت چون بسیاری از دراویش دیگر ورود به عرصه سیاست را حرام می‌دانستند ولی حروفیه اینکار را واجب می‌شمردند. بی تفاوت نبودن نسبت به سرنوشت خود و مردم در روح و خون حروفیه موج می‌زد و هرجا کسی دادخواهی می‌کرد اینها خودشان را برای کمک به او و احقاق حق او مسئول می‌دانستند در حالیکه بقیه دراویش این طرز تفکر را نمی‌پسندیدند و این دخالتها را مانع کمال‌جوئی و باعث دوری از سعادت دنیوی و اخروی خود می‌دانستند. به همین خاطر حکام تیموری انواع اتهامات^{۳۳} سیاسی و عقیدتی را به

گفته‌اند: او ادعای مهدی بودن کرده است در حالیکه او چنین ادعائی نداشته بلکه در خواب دیده است که مهدی در لباس اوست. او اکثر خوابهایی را که در عرض سی سال دیده و یا تأویل کرده در کتاب نومنامه خود آورده است. به راستی آیا کسی نمی‌تواند خواب ببیند که او یکی از انبیا یا اولیاست؟ مگر خواب از کسی اجازه می‌گیرد؟ و اگر کسی چنین خوابی ببیند آیا گناه کرده و آیا تبدیل به نبی و امام می‌شود؟ لازم به ذکر است که یکی از منابع کشف و شهود نسیمی، خواب و رؤیاهایش است که بسیاری از آنها در همان زمان به وقوع پیوسته، از جمله خوابی که در بروجد دربارۀ روش دستگیری و قتل خودش دیده است.

گفته‌اند: او دعوت خود را نام «ظهور کبریا» در تبریز مطرح ساخته و آشکار کرده و دورۀ خود را دورۀ آخرالزمان پنداشته و اظهار کرده که مسئولیت رهبری و نجات جامعه دارد. عبارت «ظهور کبریا» به معنای «وجود کبریا» نیست بلکه چنانچه وحدت وجودی‌ها (که شاخه‌های فکری متفاوت دارند) اکثراً معتقدند هر موجودی جلوه خداست و بویژه انسان کاملترین تجلی خداوند و عالی‌ترین مظهر کبریاست و هر انسان فرهیخته‌ای می‌تواند به مرزهای عصمت برسد و چنین انسانی نسبت به سرنوشت جامعه خود مسئول است و هر دورهای می‌تواند برای مردم همان عصر دورۀ آخرالزمان تلقی گردد.

گفته‌اند: نسیمی خود را «رب‌العالمین» نامیده در حالیکه اولاً در هیچیک از کتب و رساله‌های او چنین ادعائی وجود ندارد و هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند چنین ادعائی بکند ثانیاً اگر او در شعر ادعا کرده که تجلیگاه خداوند است به این معنا نیست که ادعای «رب‌العالمین» بودن کرده است. علت مطرح شدن این اتهام و بسیاری از اتهامات دیگری که به او بسته‌اند این است که دشمنانش روح و پیام اشعار وحدت وجودی‌ها را نفهمیده‌اند و یا تجاهل کرده‌اند.

گفته‌اند که یارانش بعد از شهادت او، نام او را در اذان می‌آورده‌اند و یا اطراف مزارش به رسم حجاج طواف می‌کرده‌اند و یا می‌گفته‌اند خدائی نیست جز فه (فضل الله) و از این قبیل حرفها... بدون شک آدم‌های افراطی در همه قشری پیدا می‌شوند. شاید برخی از افراطیون از فرط محبت چنین کاری را کرده باشند ولی بر فرض درست بودن، تقصیر به عهده یارانش است نه خودش.

گفته‌اند که حروفیان بهشت را علم و دوزخ را جهل شمرده‌اند و گفته‌اند که در بهشت تکلیف نیست یعنی عرفا تکلیف شرعی ندارند... اولاً این حرف در استوانامه غیاث‌الدین محمد درباره سید اسحاق آمده که سالها پس از مرگ نسیمی و نسیمی نوشته شده است، ثانیاً هرچه باشد خوب یا بد یک نظریه است و مردم در ابراز عقاید خود آزادند و حتی اگر خدا را هم انکار کنند چیزی از بارگاه کبریائی او کم نمی‌شود ثالثاً آنچه از زندگی نسیمی و نسیمی در طول عمرشان گزارش شده تقید کامل به امور شرعی بوده است و هیچگونه دستوری بر اسقاط تکلیف شرعی در نوشته‌هایشان نیز وجود ندارد، در ضمن بر فرض که یکی از اعضای حروفیه دچار لغزشی در فکر و عمل شده باشد نباید به حساب نسیمی و نسیمی گذاشته شود. علاوه بر این، اکنون کتب نسیمی شامل جاودان نامه، عرف نامه، نومنامه، انفس و آفاق، محبت‌نامه و عرش‌نامه و کتاب اشعار نسیمی موجود است و مستندترین و بی‌شبهه‌ترین اسناد برای قضاوت به شمار می‌آیند.

گفته‌اند پس از نسیمی و نسیمی برخی از یاوران آنها راه لایبالیگری و ترک واجبات در پیش گرفتند که بر فرض درست بودن هیچ ارتباطی به نسیمی و نسیمی ندارد و مگر برخی از یاران و اصحاب انبیا و اولیا پس از مرگ یا شهادت آنها دچار انحراف نشدند؟

آنها می‌چسباندند تا فتوای قتلشان را از علما و مفتیان بگیرند و اولین قربانی بزرگ این شگرد سیاسی، رهبر آنها سید فضل الله نعیمی بود. دشمن می‌پنداشت که با قتل فضل، نهضت حروفیه از هم پاشیده شود ولی درایت فضل و تعیین جانشین‌های نه گانه که یکی از آنها سید نسیمی بود باعث ادامه برنامه‌های حروفیه در خفا شد ولی نه به سادگی و سهولت دوره قبل؛ چون حکومت تیموریان تثبیت شده بود، دیگر اینکه جاسوسهای بیشماری در میان مردم کوچه و بازار و روستاها گذاشته بودند و برای سر اعضای حروفیه، بویژه نسیمی جایزه تعیین کرده بودند.

نسیمی به عنوان وصی استاد و رهبر یاران و ارادتمندان نعیمی، طبعاً شاخه نظامی حروفیه را نیز رهبری می‌کرد و به همین خاطر ملقب به امیر شد. اگرچه او روحی لطیف و پاک و شاعرانه داشت ولی به هر حال مجبور به درگیری با متجاوزین کشورش نیز بود. حالا دیگر چیزی که برای او ارزش نداشت شعر و شاعری بود اما بخاطر زبان موزونش ناچاراً شعر هم می‌گفت. او می‌توانست مثل تمام علما و عرفا و شعرای دیگر به یک زندگی عادی و شغل مناسب و درآمد مکفی و اعتبار اجتماعی قانع شود و یا مدرسه و خانقاهی پر از طلبه و مرید راه بیندازد ولی راهی را انتخاب کرده بود که به جهاد و شهادت ختم می‌شد و این سلوک سرخ به او احساس عزت نفس و نشاط و مفید بودن می‌داد.

به هر حال، دهسال اول زندگی مشترکشان در روستاهای اطراف استرآباد اینگونه سپری شد و فرزندانشان یکی یکی به دنیا آمدند و هیچکس بجز سران حروفیه از اقامتگاه آنها اطلاعی نداشت، همسر نسیمی و دو خواهر دیگرش که همسر دو نفر از اعضای اصلی حروفیه بودند نیز اهل فضل و کمال بودند و از مبارزین حروفی محسوب می‌شدند و مثل شوهرانشان تحت تعقیب بودند. خاطره

نهایتاً اینکه اگرچه حلاج و نعیمی و نسیمی را به جرم انالحق‌گوئی متهم کردند و کشتند اما حقیقت امر این است که جرم آنها «ادعای خدائی کردن» نبود، بزرگترین جرم آنها این بود که تابع و مطیع حکومت‌های فاسد زمانه خود نبودند و حتی اگر مردم را ترغیب به انقلاب نمی‌کردند، مردم، خود نافرمانی و عصیان را از آنها یاد می‌گرفتند و حداقل حکومتها را تقدیس نمی‌کردند و بساط خدائی حکام ظالم و فراعنه جدید را که همگی لقب «سایه خدا در زمین و امیرالمؤمنین» را به یدک می‌کشند به هم می‌ریختند.

جانگداز قتل یکی از خواهرانش به همراه پانصد نفر^{۳۴} از حروفیه (که در سالهای بعد اتفاق افتاد) نشان از عظمت روحی دختران نسیمی و مدیریت آنها در بحرانهای آن

۲۴ - در تواریخ فقط به اسامی چند نفر از این گروه بزرگ اشاره شده است. در موارد دیگر هم اسامی تمام اعضای حروفیه نیامده و فقط نام اعضای مهم و سرشناس آنها درج شده است.

در مقاله «حروفیه» نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو و فاطمه لاجوردی که در سایت مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی منتشر گردیده درباره اسامی یاران نسیمی و ارتباط آنها با بکتاشیه چنین آمده است: در نوشته‌های حروفیه از برخی شاگردان و همراهان فضل به‌عنوان خلفای او یاد شده است که عبارت‌اند از: امیر سید علی (علی الاعلی)، حسین کیا بن ثاقب، مولانا مجدالدین، مولانا محمود راشنانی، مولانا کمال‌الدین هاشمی، خواجه حافظ حسن، نصرالله نافجی، میرسید شریف، امیر غیاث‌الدین، شیخ علی مغزایش، مولانا بایزید، توکل بن دارا، مولانا ابوالحسن، امیرسید اسحاق، امیرسید عمادالدین نسیمی، مولانا حسن بن حیدر، حسین غازی، سیدتاج‌الدین کهنای (کهنابادی) بیهقی، امیرعلی دامغانی، پیرحسن دامغانی و سلیمان (گولپینارلی، ۱۶-۱۷، نیز «فضل‌الله»، ۷۳۴-۷۳۵؛ کیا، همان، ۲۶، ۳۶؛ ریتز، ۳۴-۴۰). درباره برخی از این افراد اطلاعاتی جز نام آنها در دست نیست و دانسته‌های ما درباره بیشتر آنان بسیار اندک است. به‌ر روی، چنین به‌نظر می‌رسد که این گروه خلفا و پیروان نزدیک، پس از مرگ فضل‌الله در ترویج اندیشه‌های او کوشیدند و باورهای او را در مناطق مختلف منتشر کردند و حتی در کنار فرزندان و نوادگان او — که ظاهراً نقش مهمی در رهبری جنبش حروفیه در دوره‌های بعد داشتند — به نشر عقاید حروفی پرداختند. برخی از آنان همچون علی‌الاعلی، میرسید شریف، نصرالله نافجی، میرسید اسحاق و ... نیز آثاری به‌وجود آوردند که اکنون از جمله مهم‌ترین منابع حروفیه به‌شمار می‌آیند. دو تن از شاگردان فضل‌الله، یعنی علی‌الاعلی و عمادالدین نسیمی از نخستین کسانی بودند که در ترویج اندیشه‌های حروفی در سرزمین آناتولی کوشیدند. بنابر برخی منابع مخالف بکتاشیان، علی‌الاعلی پس از مرگ فضل‌الله به آناتولی رفت و در خانقاه حاجی بکتاش ساکن شد و عقاید حروفی خود را به عنوان تعالیم سری حاجی بکتاش به بکتاشیان آموزش داد و به این ترتیب، عقاید حروفیه را با باورهای بکتاشی درآمیخت (گولپینارلی، ۳۱؛ آژند، ۴۷؛ برج، ۶۰؛ براون، «یادداشتها»، ۵۳۷). اما محققان درباره واقعیت تاریخی چنین ادعایی تردید کرده‌اند و بر این باورند که در این زمینه هیچ شاهد تاریخی وجود ندارد. به اعتقاد آنان، حتی اگر سفر علی‌الاعلی به همراه برادرش به آناتولی، و تبلیغ عقاید حروفیه در آنجا را بر اساس اشعار خود او بپذیریم (هرچند که در این مورد هم در خود منابع حروفیه مطلبی یافت نمی‌شود)، اما در زمینه اقامت وی در تکیه حاجی بکتاش ولی و تعلیم عقاید حروفیان به بکتاشیان هیچ مدرک تاریخی نمی‌توان یافت. افزون بر این، برپایه تحقیقات معاصر، به رغم نفوذ آموزه‌ها و باورهای حروفی در میان بکتاشیه، همواره مرز روشنی میان تعالیم حروفی و اعتقادات بکتاشی وجود داشته است و بکتاشیان هیچ‌گاه تعالیم حروفی را از آن حاجی بکتاش ولی به‌شمار نیاورده‌اند، بلکه همواره آنها را پیکره‌ای جداگانه می‌دانسته‌اند و از باورهای ضروری طریقه خود به‌شمار نمی‌آورده‌اند (گولپینارلی، ۳۱-۳۲؛ برج، ۶۰-۶۱). آشنایی بکتاشیه با باورهای حروفیه به هر شکل که بوده باشد، نمی‌توان تردید داشت که این باورها در میان بکتاشیان محل رشد و گسترش مناسبی یافت. افزون بر علی‌الاعلی، که به گفته خود او در کرسی‌نامه، کتابهایش را برای تبلیغ به آناتولی فرستاد و سپس همراه برادرش به آنجا رفت، عمادالدین نسیمی نیز ظاهراً مدتی پیش از کشته‌شدنش به آناتولی سفر کرد و در آنجا به ترویج تعالیم حروفی پرداخت (گولپینارلی، ۳۲). با آنکه درباره چگونگی فعالیت نسیمی نیز اطلاعات چندانی وجود ندارد، اما ظاهراً وی در میان بکتاشیان به گرمی پذیرفته شده بود، زیرا می‌بینیم که بکتاشیان او را یکی از اعضای طریقه خود به‌شمار می‌آوردند و در میان

عصر دارد. با کشته شدن فضل ظاهراً تشکیلات حروفیه از هم پاشیده شد ولی باطناً زندگی مخفی را شروع کردند و کارهای فرهنگی و نظامی خود را در حد امکان ادامه دادند. طبق وصیت فضل، هر کدام از یاران درجه اول او رهسپار دیاری شدند و رهبری گروهی را به عهده گرفتند. هنوز شهر نخجوان که قتلگاه نعیمی بود در چنگ میرانشاه پسر تیمور قرار داشت، تیمور نیز هنوز مشغول کشورگشائی‌های جدید بود و سرزمینهای فتح شده قبلی در تصرف ایادی او بودند. در برابر هجوم بی امان و گسترده لشکریان تیمور و ایادی خونخوار او دو راه بیشتر وجود نداشت، یکی مقابله و کشته شدن و دیگری تسلیم و تن دادن به ذلت و مرگ تدریجی که حروفیه راه اول را انتخاب کرده بود. اگرچه اعضای حروفیه نمی‌توانستند بصورت واقعی جلو این لشکر جرار و خونریز را بگیرند و یا ایادی بیرحم آنها را به عقب نشینی وادارند، اما آنها با همان نیروی اندک، بزرگترین تهدید برای حکمرانان تیموری که در شهرها مستقر شده بودند به حساب می‌آمدند و اقداماتشان باعث می‌شد که حکام تیموری با مردم برخورد بهتری داشته باشند و از ظلم و اجحافهای آشکار بپرهیزند چون می‌دانستند که حروفیه ملجأ و پناهگاه مردم هستند و بالاخره مردم به هر طریقی فریاد دادخواهانه خود را به گوش حروفیه می‌رسانند و اعضای حروفیه نیز مخفیانه انتقام می‌گرفتند و یا احقاق حق می‌کردند. حملات چریکی حروفیه در سالهای بعد به جایی رسید که فرد کپنک پوشی بنام احمد لُر که از اعضای حروفیه بود در هرات بعد از نماز جمعه خنجری در شکم سلطان شاهرخ تیموری فرو کرد ولی او جان سالم به در برد و احمد توسط محافظین شاهرخ کشته شد اما قدرت و نفوذ و بی‌پروائی و از جان گذشتگی حروفیه را زبانزد خاص و عام کرد و نور امید به وجود یک گروه نجاتبخش را در دل مردم زنده نگه داشت. در این عملیات تعدادی از افراد مظنون به همکاری با حروفیه دستگیر و روانه سیاهچال و اعدام و تبعید شدند. یکی از متهمین به

همکاری با حروفیه نیز شاعر و عارف مشهور شاه قاسم انوار بود که از هرات به سمرقند تبعید شد. در اصل، اگرچه تشکیلات مخفی حروفیه واقعاً عده و عده کافی برای ستیز با تیموریان را نداشتند ولی در بعضی از مناطق خواب راحت را از چشم آنها گرفته بودند و تبدیل به بزرگترین کابوس در خواب و بیداری تیموریان شده بودند. در این مناطق هر کس شکایتی علیه حکام تیموری داشت کافی بود درد دلش را بر سر گذرگاهی یا مسجدی یا معبدی با نسیم در میان بگذارد تا داستان‌ش به گوش نسیمی‌ها برسد و انتقام گرفته شود و یا فرد خاطی با قضاوت و صدور حکم نسیمی تنبیه و مجازات گردد و یا حق به صاحبش برگردد، به این خاطر آنها بر روح و قلب مردم حکومت می‌کردند و تیموریان نیز از این عشق مخفی دو طرفه بین مردم و انقلابیون حروفی خبر داشتند. حتی گروه‌هایی هم بودند که بدون عضویت در حروفیه و فقط با الهام از عزم و رزم آنها به مقابله با متجاوزین تیموری می‌پرداختند.

مرگ تیمور^{۲۵} در سال ۸۰۷ قمری به شوربختی ملتهای مشرق زمین پایان داد و مردم نفس راحتی کشیدند. پس از قتل فرزندش میرانشاه توسط قرايوسف قراقویونلو در سال ۸۱۰ قمری نیز فضائی بهتر و مناسبتر برای حروفیه بوجود آمد،

۲۵ - تیمور فرزند ترغای از قوم تاتار بود که آن قوم نیز شاخه‌ای از مغولان آسیای مرکزی بودند. تیمور به زبان مردم آسیای مرکزی به معنی «آهن» است. او در ۸ آوریل ۱۳۳۵ میلادی در شهر کش «شهر سبز کنونی» در جنوب سمرقند به دنیا آمد. طایفه‌ای که تیمور متعلق به آن بود «برلاس» نام داشت.

او از ۷۷۸ ق / ۱۳۷۷م تا هنگام مرگش در ۸۰۷ ق / ۱۴۰۵ م، به مدت ۲۹ سال، با بیرحمی تمام بسیاری از کشورهای مشرق زمین را در هم کوبید و سلسله تیموریان ایران را بنیان نهاد همچنین به واسطه ظهیرالدین محمد بابر، از نوادگانش، باعث تأسیس سلسله گورکانیان هند شد. تیمور نهایتاً در نزدیک سیردریا در شهر اترار بیمار شد و در رمضان سال ۸۰۷ در ۷۱ سالگی درگذشت و در شهر سبز ازبکستان دفن شد و پس از ۳۶ سال سلطنت و بر جا گذاشتن قلمروی گسترده از وی ۳۱ پسر، نوه، نبیره و نبیره زاده باقی ماند.

بر خلاف چنگیز که پسرانش بلافاصله بعد از او، با ولیعهدی که او برگزیده بود کنار آمدند و با حفظ اتحاد، از فروپاشی امپراتوری جلوگیری کردند، بازماندگان تیمور به درگیری با هم پرداختند و قلمرو وسیعی را که او با وجود آن همه جنگ و شقاوت به دست آورده بود تجزیه نمودند.

قلمرو تیمور با ظهور دو طایفه ترکمان - قراقویونلو و آق قویونلو - تجزیه شد و بعدها توسط دولت صفوی یکپارچه و متمرکز گشت ولی سرنوشت گورکانیان در هند بسیار متفاوت بود.

نعیمی قتل خود و میرانشاه را نیز پیشگوئی کرده بود و مردم قتل پسر تیمور را (که قاتل نعیمی بود) از کرامات و برکات وجودی فضل شهید می‌دانستند. اما مرگ تیمور باعث برچیده شدن حکومت ملوک‌الطوایفی تیموریان نشد بلکه باعث مستحکم‌تر شدن نظام کشوری و لشکری آنها گردید چون دیگر مجبور نبودند برای تجهیز سپاه تیمور نیرو و امکانات بفرستند و با همین نیرو و امکانات می‌توانستند حاکمیت خود را بیش از پیش تثبیت کنند و عرصه را بر تمام مخالفین مخصوصاً حروفیه تنگ‌تر نمایند لذا شگردهای جاسوسی و پلیسی آنها برای دستگیری باقیمانده حروفیه به اوج رسید و آنها مجبور به کوچ شدند و کجا بهتر از نخجوان، در جوار مزار فضل شهید.

تیمور از دنیا رفته بود ولی حکام تیموری با زور سرنیزه بر سراسر ایران پهناور آن روز که قسمت‌هایی از آسیای صغیر و ترکیه را نیز در بر می‌گرفت مستقر شده بودند و حکومتشان با رعب و وحشت در دل مردم ریشه دوانده بود، آنها دارای تشکیلات اداری، سیاسی و اقتصادی شده بودند و حتی سکه (با نام خلفای راشدین و عبارات دینی) ضرب می‌کردند، حکومت بین فرزندان و نوه‌های تیمور تقسیم شده بود و با عثمانی‌ها و قراقویونلوها درگیر جنگ بودند و نسیمی در این دوران بین شهرهای مختلف آسیای صغیر به اداره امور حروفیه مشغول بود. اگرچه تیموریان به جذب هنرمندان و ادبا و عرفا پرداخته بودند تا نیروی آنها را مهار کنند ولی نتوانسته بودند حروفیان را جذب کنند و آنها برای همیشه جزو دشمنان تیموریان باقی ماندند.

از آنجا که اعضای حروفیه در لیست سیاه تیموریان قرار داشتند هیچکس جرأت نداشت با آنها ارتباط برقرار کند و یا به آنها مساعدت مالی نماید. خودشان نیز اکثراً آواره بودند و از شهر و دیارهای مختلف دور هم جمع شده بودند و بخاطر تحت تعقیب بودن امکان کشاورزی و دامداری و صنعتگری و تجارت نداشتند و خمس و زکات هم به آنها پرداخت نمی‌شد و کلاً هیچگونه پشتوانه اقتصادی و تدارکاتی نداشتند و اهل غارت اموال دیگران نیز نبودند و از طرف هیچ دولت خارجی هم به

آنها کمک نمی‌شد و در عین حال با حکومت تا بن دندان مسلح تیموریان نیز درگیر بودند، با این حال چگونه می‌توانستند به فعالیتهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی بپردازند. اینها طبعاً چاره‌ای جز سکوت و سکونت در خانقاهها نداشتند و وضع کسانی که خانواده و فرزند داشتند به مراتب بدتر از وضعیت دیگران بود. نسیمی نیز در چنین وضعیتی قرار داشت و بدیهی است که از شهر و دیار خودش هم بخاطر طولانی و پر خطر بودن مسیر نمی‌توانست هیچ کمکی به آنها بشود.

ایادی حکومت فشرده نظامیان تیمور نیز در تمام شهرها مستقر بودند و امکان یک مسافرت دور و دراز و بی‌خطر که بدون شک چندین ماه طول می‌کشید به آسانی برای او فراهم نمی‌شد. زندگی‌اش در غریبی شکل گرفته بود و غریبی مهمترین قسمت سرنوشتش بود ولی غربت اصلی‌اش هجران دلدار ازلی بود که او را مثل نی به ناله در نیستان زندگی وا می‌داشت که در شعرهایش متجلی می‌شد. اگرچه دلش برای دیدار خانواده و مادرش پرپر می‌زد ولی مسئولیت رهبری حروفیه و کسانی که به ارشادات و تعالیم او دل بسته بودند اجازه نمی‌داد که به دیار خود یا شهر همسرش برگردد اما با برادرش ناصرالدین به هر طریق ممکن در تماس بود. ناصرالدین نیز بصورت پنهانی با حروفیه ارتباط داشت و برنامه‌های آنها را در فارس دنبال می‌کرد بدون اینکه تشکیلات نظامی داشته باشد.

آزاد شدن زیارت مزار نسیمی و عطش یاران او برای زیارت مزارش در پی محرومیت و محدودیتهای چندسال گذشته باعث شد که مزار فضل در نخجوان به زیارتگاهی مهم و بزرگ تبدیل شود و سیل رفت و آمد زوار و افرادی که شمع سیاسی و روح نظامی داشتند برای ایادی حکومت نخجوان خوشایند نبود و از ناحیه آنها احساس خطر می‌کردند، به همین خاطر در سالهای آخر، همیشه مأمورین حکومتی در اطراف زیارتگاه مستقر بودند و گاهگاهی درگیری‌هایی نیز بین آنها و زوار پیش می‌آمد اما سیل هدایا و نذورات زوار تا اندازه‌ای زندگی سیاسی تشکیلات حروفیه را از نابسامانی نجات داده بود، نسیمی نیز در شهر شماخی ساکن بود ولی

مرکز فعالیتش در شهر باکو بود که مهم‌ترین شهر ساحلی منطقه شروان محسوب می‌شد. او در این دوره از یکی زندگی معمولی و تقریباً راحت با دسترنج خودش برخوردار بود. علاوه بر این، سیل زائرانی که برای زیارت فضل به نخجوان می‌رفتند مشتاق دیدار با سید نسیمی که وصی فضل بود نیز بودند و بعضاً با تمهیدات امنیتی با آنها ارتباط برقرار می‌کرد و گاهگاهی شعری از او به عنوان یادگار با خود به شهر و دیارشان می‌بردند^{۲۶} از آن به بعد زیارت قبر فضل آزاد شد و گروهی از ارادتمندان او به منطقه نخجوان کوچ کردند و در آنجا ساکن شدند و آزادانه به زیارت مزار استاد شهیدشان پرداختند. نسیمی نیز در آن منطقه رهبری حروفیه را ادامه می‌داد اما از زندگی مخفی دست نکشید.

اگرچه نسیمی دوران کودکی را در یک محیط دو زبانه گذرانده بود اما دوران جوانی و بالندگی و اشتهاش را در یک محیط تک زبانه می‌گذراند و بیشتر به آذری تکلم می‌کرد چون مخاطبین و دوستان فارسی زبان او انگشت‌شمار بودند که آنها هم در آن محیط، زبان آذری را فرا گرفته بودند و عمدتاً با این زبان تکلم می‌کردند، به همین خاطر، اشعار ترکی‌اش در این دوره به اوج کمال رسید در حدیکه تمام مردم او را به عنوان یک شاعر آذری می‌شناختند و از آنجا که تبریز نزدیکترین شهر دو زبانه به شهرهای باکو و نخجوان و آنکارا بود او را تبریزی می‌دانستند ولی در اصل، او چهار زبانه بود: فارسی، ترکی، عربی و استرآبادی که زبان همسر و استادش بود.

۲۶ - و چون هنوز کتابی از نسیمی نسخه‌برداری نشده بود هر کسی آنچه را می‌شنید و یا از روی دست دیگران یادداشت می‌کرد به شهر خود می‌برد و به همین خاطر است که بعضی از شعرهای نسیمی با قرائتهای مختلف و حتی با اغلاط املائی و وزنی ثبت شده است. اما در هر حال، شعرهای ترکی نسیمی تأثیر شگرفی بر جوامع دو زبانه آن روز گذاشت چون قبل از او شعر ترکی تا این حد در آن شهرها سروده نشده بود و نسیمی اولین شاعری بود که در حد یک دیوان شعرهای آذری با مفاهیم بسیار متعالی و مضامین بسیار دقیق و لطیف بوجود آورد و شعرهای آذری‌اش بیشتر از شعرهای فارسی‌اش سر زبانها افتاد و شهرت یافت به همین خاطر در حوزه شعر آذری صاحب سبک شد و اکثر شاعران بعد از او از روش و افکار و مضامین او الهام گرفتند و راه او را در سرودن اشعار آذری دنبال نمودند.

در آغاز آنچه باعث شهرت نسیمی شد اعتقاد و رویکرد مردم به تعبیر خواب توسط او بود، او پس از سالها عبادت و نان حلال خوردن و سیر آفاق و انفس به مقامی رسیده بود که باطن افراد را می‌دید و بر آن اساس به تعبیر خوابهای آنها می‌پرداخت و آنها را از این طریق ارشاد می‌کرد، او در ادامه برنامه‌هایش، به شهرهای مختلف سفر کرد و در هر شهر خبر ورود عارفی مستجاب‌الدعوه پخش می‌شد و عده‌ای به او متمایل می‌شدند، کم‌کم خبرش در تمام بلاد پیچید و نخبگان فرهنگی آن عصر را جذب او کرد و در آن دوره سیاه تاریخی مثل خورشید در اعماق قلب مردم درخشید و چون خبر از جزئیات زندگی‌اش نداشتند ارادتمندانه درباره‌اش هر راست و دروغی را سر هم می‌کردند تا او را افسانه‌ای‌تر از آنچه بود جلوه دهند، وضعیت نسیمی هم همینطور بود، با این تفاوت که حالا این شاگرد مشهورتر و افسانه‌ای‌تر از استادش شده بود چون این حکیم فرزانه و شجاع و مقتدر، عرفان را از حجره‌های انزوا به میادین نبرد کشانده بود و در تمام شهرها، با کمترین تبلیغی، عیاران و جوانمردان و پهلوانان جذب نهضت آنها می‌شدند و به عنوان بازوی نظامی آنها (و همراه با آنها) عمل می‌کردند.

نسیمی اگرچه اهل ادب و عرفان بود ولی شعر کوچکترین و کمترین هنر او محسوب می‌شد و اگر شعر هم می‌گفته به این خاطر بوده که زبانی موزون و طبعی لطیف داشته و بسیاری از مفاهیم و حرفها و ایده‌هایش خواسته یا ناخواسته بصورت شعر در می‌آمده است. او قلم به مزد هیچ حکومتی نبوده و در دیوانش هیچ حاکمی را مدح نگفته و در شعرهایش به شعرا و عارفانی که اهل منقل و بساط و لهو و لعب و خوشگذرانی و بی بند و باری و بی‌تفاوتی و نان به نرخ روز خوردن بوده‌اند بارها حمله کرده و از آنها برائت جسته است. نسیمی متفکری ژرف‌اندیش و منطقی بود که به شهادت تاریخ در جوانی در اکثر علوم و فنون روزگار خود به استادی رسیده بود و با هر کدام از رشته‌های علمی‌اش می‌توانسته بهترین زندگی و امکانات برای خود فراهم کند و تا آخر عمر در رفاه به سر ببرد و یا به حکام و دربارها وصل شود و از انعام و مواجب بی حد و حصر آنها بهره‌مند گردد و آنقدر استعداد سیاسی

داشته که می‌توانسته از دولتمردان زمانه خود شود و از هر مهلکه سیاسی نیز جان سالم به در برد اما راه مولایش علی ابن ابیطالب را در پیش گرفته بود و روح شیدا و بی‌پروا و آزاده و ماجراجوی او باعث شده بود که دنیا و مافیها را ترک کند و به دنبال والاترین رتبه‌ای که خداوند برای او در قالب جهاد مقرر کرده بود برود، یعنی به دنبال انسانِ خداگونه شدن با شهادت در راه خدا.

در همین دوران ناصرالدین دوباره پس از سفر حج برای دیدار برادرش و خانواده او و زیارت مزار فضل به نخبوان مسافرت کرد که رفت و برگشت او حدوداً چند سال طول کشید، در همین سفر بود که با توجه به اوضاع جدید، از برادرش عمادالدین خواست که از سرودن اشعار صریح دست بردارد، همچنین از به او پیشنهاد کرد که با توجه به اوضاع نامساعد، به زادگاه خود برگردد اما نسیمی دیگر به زادگاه خود تعلق نداشت، زادگاه او تمام جهان بود و روح بزرگش در این جهان نمی‌گنجید. ناصرالدین نیز با توجه به اوضاع بحرانی جدید بصورت موقت در نخبوان ساکن شد.

نسیمی در طول بیست سال همکاری‌اش با حروفیه تبدیل به یک شخصیت اسطوره‌ای و جهانی شده بود که مردم تمام شهرها او را از خود می‌دانستند و با افتخار، او را به خود منسوب می‌کردند و آرزوهایشان را به جای او می‌سرودند و آرمانهایشان را در او متجلی می‌دیدند، او خودش (بخاطر زندگی مخفی و کارهای تشکیلاتی‌اش) خواسته بود که اینهمه ابهام و مجهولات در زندگی شخصی‌اش وجود داشته باشد. در اصل، هیچکس (جز نزدیکترین یارانش) سر از کار و زندگی و برنامه‌های او در نمی‌آورد. به خاطر همین ابهامات و مجهولات، هرکسی می‌توانست گوشه‌ای از زندگی او را بر اساس میل و آرزو و خواسته خودش روایت کند و یا درباره او داستان و افسانه بسازد. در اصل، او چنان بزرگ شده بود که جزئیات زندگی‌اش، کم‌ارزش‌ترین اطلاعات زندگی او به حساب می‌آمدند.

اگرچه رژیم سیاسی جدیدی که بر نخبوان حاکم شده بود با تیموریان در تضاد بود ولی دل خوشی هم از حروفیه و مخصوصاً نسیمی نداشت چون اینها بخاطر

روحیه سازش‌ناپذیری و ظلم‌ستیزی در هر زمان و هر مکان به عنوان یک تهدید اصلی برای هر حکومتی و هر صاحب منصبی تلقی می‌شدند. علاوه بر این، زیارت قبر فضل که عاشقان و ارادتمندان فراوانی داشت کم‌کم گسترده و روش‌مند می‌شد و برنامه‌های جدیدی در مناسک زیارت قبر او قرار می‌گرفت. همین نکته باعث شد که ارباب مذاهب را دوباره علیه آنها مجبور به موضعگیری کند چون به آنها خبر رسیده بود که حروفیه مناسکی شبیه به مناسک حج برای زیارت فضل شهید ابداع کرده‌اند و هر ساله در ایام معینی به زیارت آن می‌روند و کارهائی شبیه به کارهای حجاج انجام می‌دهند. این ارادت اگرچه از صمیم قلب بود و از نظر یاران نعیمی مناسک حج محسوب نمی‌شد اما در هر حال از نظر مفتیان نخبجوان بدعت به حساب می‌آمد لذا به فکر برچیدن مراسم زیارت مزار فضل و مناسک آن افتادند و دوباره فتواهای جدیدی به درخواست حکومت علیه حروفیه و نسیمی صادر شد و مجدداً تحت تعقیب قرار گرفتند اما نه به شدت قبل.

محدودیت جدید باعث هجرتی دوباره گردید و شاید سید عمادالدین استخاره با قرآن کرده بود که آیه «إِنَّ اَرْضِي وَاسِعَه» را در یکی از ابیاتش قرار داد تا به یاورانش اعلام کند که شهر باکو دیگر جای ماندن آنها نیست و قرآن کریم نیز رفتن را بر ماندن ارجح می‌داند.^{۲۷}

حالا تقریباً دو دهه از ازدواج آنها می‌گذشت و دو فرزندش در باکو و شماخی ازدواج کرده بودند اما همسرش که با او هم‌پیمان بود او را تنها نگذاشت و با فرزندان دیگرشان همراه نسیمی راهی حلب شدند. در حقیقت، او و یارانش عاشقان پاکبختهٔ مرام استاد شهیدشان بودند ولی عشق فقط روح تشنهٔ آنها را سیراب می‌کرد و برای فرزندان و خانواده‌هایشان ثمری جز رنج و آوارگی نداشت.

نسیمی اگرچه مشکلات معاش خانوادهٔ خود را داشت ولی بخاطر رهبری قسمتی از تشکیلات حروفیه در شهرهای مختلف شمال و شرق مشکل معاش و اسکان و امنیت صدها نفر از یاوران خود را نیز به عهده داشت و مجبور بود به هر طریق

۲۷ - ای نسیمی چون خدا گفت اِنْ اَرْضِي وَاسِعَه - خطهٔ باکویه را بگذار، کین جای تو نیست

ممکن، حداقل رفاه و امنیتِ ممکن را برای آنها تأمین نماید. اگرچه هرکدام از آنها در رشته‌ای از علوم و فنون مهارت داشتند ولی بخاطر محرومیت‌های اجتماعی نمی‌توانستند آزادانه به کسب و کار بپردازند و یکی از کسانی که بین مردم و متمولین نفوذ و اعتبار و شهرت داشت نسیمی بود که شبانه روز برای ایجاد امکانات برای گروه تحت سرپرستی‌اش تلاش می‌کرد و هرچه حکومت تیموریان بیشتر ریشه می‌گرفت کار حروفیه سخت‌تر می‌شد چون بدون پشتوانه اقتصادی، با آن گروه کوچک نظامی در آن فضای پلیسی نمی‌توانستند به حکومت بزرگ و پیچیده تیموریان کوچکترین لطمه‌ای بزنند. به همین خاطر، پس از سالها نظامیگری با هدایت و وساطت سیدناصرالدین تصمیم گرفتند به کشورهای دیگر مهاجرت کنند و صرفاً به کارهای فرهنگی و تبلیغی بپردازند. برنامه مهاجرت از باکو به حلب باعث شد که گروه از هم پاشیده شود و هرکسی راه شهر و دیار خود را در پیش گیرد، در این برنامه طبق سفارش نسیمی، سه گروه، تحت سرپرستی سه نفر راه ایران را در پیش گرفتند، گروه اول به سرپرستی علی‌ذی‌الآذر به سمت استرآباد و خراسان رفتند، گروه دوم به سرپرستی عثمان قزایلوک به طرف تبریز و اورمیه رهسپار شدند و گروه سوم تحت سرپرستی سیدناصرالدین راه اصفهان و شیراز را در پیش گرفتند.

از شهر حلب نیز خبر رسیده بود که عده‌ای از یاوران قبلی‌شان که تحت سرپرستی علی اعلی به آنجا رفته بودند منتظرشان هستند و نسیمی که دست ارادت به استاد شهیدش «فضل» داده بود و با او همپیمان شده بود که تا آخرین نفس در راهش مجاهدت کند و نهضت حروفیه را تنها و بی رهبر نگذارد، همچنین بخاطر عهد و پیمانی که با همسر و یاران خود برای ادامه راه استادشان و بقیه شهدای حروفیه بسته بودند نمی‌توانست آنها را به حال خود رها کند و به زادگاه خود بازگردد چون کنار کشیدن او، باعث فروپاشی احتمالی تشکیلات حروفیه در آینده‌ای نزدیک می‌شد.

در اصل هیچ جای دنیا برای او فرقی نداشت، او در همه جا تحت تعقیب بود و سرنوشتش، معلوم. حتی اگر به شیراز هم برگشته بود بدون شک شاخه نظامی حروفیه را در جنوب کشور فعال می‌کرد و به فعالیت‌های فرهنگی و نظامی خود ادامه می‌داد و طبعاً دوباره تحت تعقیب و پیگرد قرار می‌گرفت.

از طرفی سالها منتظر بود که انقلابات مردمی (مثل انقلاب‌های سربداران در مقابله با مغولها، اجداد تیموریان) در شهرها و آبادی‌ها شکل بگیرد ولی روز به روز بر قدرت تیموریان افزوده می‌گشت و از قدرت مردم کاسته می‌شد. حالا دیگر راهی بجز مهاجرت دسته جمعی به یکی از کشورهای همسایه وجود نداشت و باز نسیمی بخاطر مدیریتش و تسلطش بر زبان عربی و ترکی تنها کسی بود که می‌توانست این کشتی طوفان زده را به ساحل نجات برساند.

بعد از باکو مدتی در شهر بورسه ترکیه اقامت گزید ولی عثمانی‌ها از حضور او خبردار شدند و او را به جرم کفر و الحاد از شهر بیرون کردند، پس از آن به آنکارا رفت و مدتی را نزد یکی از دوستانش به نام «حاج بایرام ولی» بصورت مخفیانه گذراند. در همین دوران امیرنوراله، پسر نعیمی، به همراه چند نفر دیگر از یاران نزدیک پدرش به دلائل واهی در ترکیه دستگیر و در قلعه بدلیس زندانی شدند و برای فاش کردن اسرار و مخفیگاه رهبر حروفیه تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفتند اما آنها مقاومت کردند و اسرار نظامی حروفیه را فاش نساختند و نهایتاً آزاد شدند اما قبل از آزاد شدنشان، از آنجا که احتمال می‌رفت اسرار را فاش کرده باشند و به همین خاطر ممکن بود حاج بایرام به جرم پناه دادن و مخفی کردن نسیمی دستگیر و شکنجه شود نسیمی تصمیم به هجرت نهائی خود گرفت و بالاخره پس از تحمل رنج‌های فراوان با خانواده و باقیمانده یارانش در شهر حلب سوریه مستقر شدند.

در حلب، گروهش از آسایش و رفاه و امنیت بیشتری برخوردار بودند چون قبل از آنها زمینه حضورشان فراهم شده بود. درایش بکناشیه که موقعیت خوبی در حلب داشتند آنها را نیز تحت پوشش و حمایت خود گرفتند و اگرچه هر کدام از آنها

طبق طریقت و شریعت خود عبادت می‌کردند اما این تداخل فرهنگی باعث شد که از آداب و رسوم یکدیگر نیز بهره ببرند. در حلب زبان مردم عربی بود و اکثر اعضای حروفیه که همراه نسیمی به آنجا رفته بودند به زبان آذری تکلم می‌کردند و تقریباً جایی برای استفاده از زبان و ادبیات فارسی وجود نداشت. به همین خاطر اکثر دراویش بکتاشیه و حروفیه و مردم عادی، آنها را مهاجرین ترک به حساب می‌آوردند که عمدتاً نیز چنین بود.

حضور حروفیه در شهر حلب باعث ایجاد یک فضای فرهنگی جدید در آنجا شد، دراویش بکتاشی که سالها در آنجا فعالیت داشتند هیچگونه تهدیدی برای حکومت مملوکی مصر به حساب نمی‌آمدند و کاری به سیاست نداشتند چون اعمال و مناسکشان را در خانقاهها انجام می‌دادند اما حروفیه یک مکتب اجتماعی، سیاسی بود که اعضای آن آشکارا در بین مردم به تبلیغ عقاید خود می‌پرداختند و به همین خاطر در مدت کمی عده‌ای از مردم به طریقت آنها جذب شدند و این نکته باعث نگرانی رؤسای مذاهب چهارگانه و قضات و مفتی‌های آنها شد و بخاطر سعایت و بدگویی‌های آنها حروفیه و رهبرشان مجدداً تحت تعقیب قرار گرفتند و مجدداً زندگی مخفی خود را شروع کردند تا اینکه خبر به سلطان مؤید رسید که یک گروه خطرناک ایرانی به نام حروفیه به رهبری یک شاعر کافر یاغی به نام سید عمادالدین نسیمی به منظور سرنگونی حکومت مملوکی مصر و تشکیل حکومت حروفیه وارد حلب شده‌اند و طریقت آنها چنان جذاب است که ممکن است در مدت کوتاهی با جذب نیروهای مردمی موفق با این کار بشوند. مملوکی مصر نیز با اطلاعاتی که از سوابق حروفیه و نسیمی پیدا کرده بودند می‌دانستند که اینها در ایران با کمترین امکانات، حکومت خونخوار تیمور را به خطر انداخته بودند و حالا نیز اگر فرصتی به دست بیاورند با آن اعضای جان برکفی که دارند ممکن است در

مدت کوتاهی طومار مملوکین مصر را در هم پیچند، به همین خاطر سلطان مؤید شخصاً دستور دستگیری نسیمی را صادر کرد.^{۲۸}

اگرچه نهضت حروفیه در حلب امکان و قدرت نظامیگری نداشت ولی بعید نبود که در مواردی هم با ایادی حکومت سلطان مؤید درگیر شده باشند، علاوه بر این، اعضای حروفیه برای گسترش عقاید خود، به طور پنهان و آشکار به میان مردم می‌رفتند و مباحث عزت و آزادی و عظمت انسان را مطرح می‌کردند و شأن واقعی انسان و انسانیت را بویژه با استناد به اشعار نسیمی به مخاطبین تذکر می‌دادند و حکومتها را بخاطر لجن‌مال کردن شأن انسان نکوهش و سرزنش می‌کردند. همین مباحث باعث شد که بین حروفیه و بقیه دراویش شکاف فکری و عملی بوجود بیاید و بکتاشیان کم‌کم مهمانان خود را که نظراتی باب طبع مردم داشتند کنار بزنند و نهایتاً طرد نمایند. در اصل، آنها نیامده بودند که در حلب بمانند بلکه منتظر تغییر و تحولات سیاسی جدید در ایران بودند تا زمینه بازگشتشان به کشور فراهم آید اما هرچه ماندند اوضاع بهتر نشد و بلکه سخت‌تر و پیچیده‌تر نیز گردید چون حکومت‌های ایالتی تیموریان روز به روز مستحکم‌تر می‌شدند و عوامل قدرت آنها

۲۸ - در بیان عظمت نعیمی و نسیمی همین بس که آنها به دستور شخص اول مملکت‌های ایران و مصر دستگیر و شکنجه و اعدام و سوزانده شدند. در دوره‌ای که هر روز بدون بهانه و دلیل هزاران خون توسط ایادی حکومتها به زمین ریخته میشد چرا باید این دو نفر به دستور مستقیم پادشاه و خلیفه به شهادت رسیده باشند. در اصل، پادشاه و خلیفه آنقدر از این دو نفر وحشت داشتند و آنقدر خود را بخاطر آنها در خطر می‌دیدند که شخصاً وارد مبارزه با آنها شدند. این نکته نشان می‌دهد که نعیمی و نسیمی بسیار فراتر و بزرگتر از چیزی بودند که تاریخ درباره آنها نوشته است. به راستی چرا دولتهای آن زمان وجود نعیمی و نسیمی را اینقدر خطرناک حس می‌کردند؟ آیا صرفاً بخاطر رازناک بودن حروف و اعداد و تأویلات آنها بود؟ با این حرفها که هیچ حکومتی به خطر نمی‌افتد، در ضمن، این حرفها نیز حرف تازه‌ای نبود؛ در حقیقت، خطرناک بودن نعیمی و نسیمی بخاطر افکار و اعمال انقلابی آنها بود که هر لحظه ممکن بود انقلابات بزرگی در این کشورها برپا کنند و حکومتها را دچار بحران و یا حتی اضمحلال نمایند. ترس حکومتها از نعیمی و نسیمی به این خاطر بود که اینها دین و سیاست را در هم آمیخته بودند در حالیکه شاهان دین و سیاست را از هم جدا می‌خواستند و به علمای دربارشان امر کرده بودند که در خطابه‌ها و تبلیغاتشان، جدائی دین از سیاست را تئوریزه و مخالفین را تکفیر کنند. همین اعتقادات سرخ بود که طرفداران حروفیه را علیه متجاوزین، مسلح می‌کرد و به عملیاتهای گسترده و پنهان نظامی وا می‌داشت. دشمن نیز می‌دانست که از ناحیه آنها ضربه می‌خورد ولی هیچ دلیل و مدرک و شاهدی برای اثبات جرم آنها به چنگ نمی‌آورد..

محفوظتر و نامرئی تر می شد. ظاهراً حروفیه در حلب به انتهای خط خود رسیده بود و سیر و سلوک معنوی و روحانی شان روح آنها را اشباع و ارضاء نمی کرد. از طرف دیگر، حکومت مملوکین مصر که هنوز طعم تیغ تیمور را در کام داشتند، خود را خلفای پیامبر می دانستند و اداره امور حکومت و مردم به دست ملایان و مفتیان بود و این نکته که بر خفقان مذهبی شامات می افزود کار حروفیه را برای تبلیغ و اظهار نظر سخت تر و پیچیده تر می کرد.

حروفیه اگرچه در آغاز یک نهضت علمی فرهنگی بود اما تهاجم و ظلم و ستم حکومتها، آنها را به سمت نظامیگری سوق داد و بخصوص بعد از قتل رهبرشان، فضل شهید، مسلح شدند و راه مبارزات مخفی را در پیش گرفتند. در این میان، نسیمی که یکی از جانشینان فضل بود نیز رهبری و فرماندهی این گروه را به عهده داشت. البته تاریخ نگاران تیموری و دیگران، تمام ردپاهای حروفیه را از تاریخ پاک کرده اند، خود حروفیه هم تمام سرنخ های مبارزاتی خود را از بین برده اند تا مدارک اقدامات آنها به دست دشمن نیفتد. جانشینی نسیمی به این معنا نبوده که او یک کلاس یا یک مدرسه باز کند و به تدریس فنون شعر و شاعری و رمزگشائی از حروف و اعداد بپردازد، البته اینکارها هم در دستور کار او بوده ولی مهم ترین مأموریت او ادامه دادن راه فضل و شهدای حروفیه در قالب مردم داری و دفاع از مظلومین و مقابله با متجاوزین و هدایت گروه های پارتیزانی حروفیه بوده است. به همین خاطر پس از شهادت استادشان، توسط سه حکومت شدیداً سرکوب شدند، اول حکومت سلاطین تیموری در ایران، دوم توسط سلاطین عثمانی در ترکیه و سوم توسط حکومت خلفای مصر (یا سلاطین مملوکی) در سوریه. حکومت دیگری که نقش دوگانه بازی کرد حکومت قراقویونلوهای آذربایجان بود به این طریق که قرایوسف به نخجوان لشکر کشید و تورانشاه فرزند تیمور و قاتل نسیمی را کشت و خوشحالی و سپاسگزاری را به اردوی حروفیه باز آورد ولی چندین سال بعد، یکی از جانشینان قرایوسف به نام جهان شاه به فتوی نجم الدین اسکوئی، دختر نسیمی و پانصد و یک نفر از حروفیه را بیرحمانه قتل عام کرد و سوزاند و دوباره حروفیه را

در مائمی عظیم فرو برد و نهضت آنها را مخفی تر و نظامی تر کرد. این کشتارها و خصومت با حروفیه نشان می‌دهد که هیچکدام از حکومتها دل خوشی از حروفیه نداشتند چون حروفیه یک نهضت مردمی و انسانیت-محور و معتقد به مردم‌سالاری بود ولی تمام حکومتها با این عقیده ذاتاً مخالف بودند و گرنه اعتقاد به رازدار بودن حروف، خطری برای حکومتها به حساب نمی‌آمد.

اگرچه در طول این بیست و چند سال در کشورهای مختلف، بارها برای دستگیری سیدنسیمی تله گذاشتند و یک عمر تعقیبش کردند ولی هرگز نتوانستند او را به دام بیندازند تا روزی که برای نجات یک جوان آوازخوان خود را معرفی کرد و برای اولین و آخرین بار در شهر حلب سوریه دستگیر شد.

هرچند اکثر یاران نسیمی جزو فرهیختگان و اندیشمندان زمان خود بودند ولی مهمترین دیوان شعری که از حروفیه بر جای مانده دیوان فارسی و ترکی نسیمی است که در آن دوران پر از خفقان و ارباب فقط در بین یارانش دست به دست می‌گشت و برای اولین بار در حلب نسخه‌برداری می‌شد ولی دامنه افکارش از مرزها گذشته بود و اشعارش (که خواندن آنها جرم بود) به روشهای مختلف در جامعه مورد استفاده قرار می‌گرفت، قصه اسیر شدنش نیز به همین دلیل بود. به قول بعضی از تواریخ، جوانی آوازخوان یکی از شعرهای نسیمی^{۲۹} را بر سر بازار می‌خوانده و به اتهام اینکه او خود نسیمی است دستگیر می‌شود تا به مجازات مرگ برسد، نسیمی هم (که برای وصله گذاری کفشش در دکانی در آن میدان حضور داشته) برای نجات آن جوان، خودش را معرفی می‌کند و آن جوان آزاد می‌شود و محاکمه نسیمی شروع می‌گردد که به قتلش می‌انجامد اما علت سیاسی قتلش را باید در اموری دیگر از جمله مذهب او جستجو کرد.

۲۹ - در برخی از تواریخ نقل شده که آن جوان این شعر نسیمی را می‌خوانده و شاید به عربی ترجمه می‌کرده است:

حق بین نظری باید تا روی مرا بیند - چشمی که بُود خودبین، کی روی خدا بیند

... ای چشم نسیمی را از روی تو بینائی - آن را که تو منظوری، غیر از تو کرا بیند

و یا غزلی با این مطلع: مگر رخسار او سبعمثانی است - که هر حرفی از آن بحر معانی است

اگرچه بیش از سه قرن از شهادت فجیع یک نابغه ایرانی دیگر به نام سهروردی که به عقل سرخ یا شیخ اشراق مشهور بود در حلب می‌گذشت اما هنوز نقش خون او از دامن حلب پاک نشده بود و تمام در و دیوارهای آن دیار هنوز شهادت مظلومانه و غریبانه او را در گوش تاریخ طنین‌انداز می‌کردند و خاطره شهادت شیخ اشراق، انوار حکمت را در دل نسیمی متجلی و متبلور می‌ساخت. حلب علاوه بر قتل سهروردی، قتل‌های فجیع دیگری را در کارنامه سیاه خود داشت گویا مجازات پوست کندن علما و عرفا و فلاسفه با روح و خون حاکمین دینی و فکری و سیاسی حلب عجین شده بود که در هر قرن چند نمونه از این وحشیگری را به نمایش می‌گذاشت. نسیمی نیز از وقتی که دستگیر شد خود را آماده چنان مجازات وحشتناکی کرد، او با ارشادات فضل و سیر و سلوک سرخ خودش به آخرین پله ترقی خود در عقلانیت و معنویت رسیده بود و حالا برای پرواز ابدی و معراج خونین خود در کنج سیاهچال لحظه شماری می‌کرد تا اینکه برای اعدام او دادگاهی تشریفاتی گرفتند و پس از چندین بار رسیدگی، او را به امر سلطان به مرگی فجیع محکوم کردند.

اولین گزارش تاریخی از این دادگاه ساختگی و قدیمی‌ترین سندی که ماجرای کشته شدن نسیمی را شرح داده، کتاب «کنوز الذهب فی تاریخ حلب» است. محمد راغب الطباخ الحلبی در کتاب «اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء» این تفصیل را ذکر کرده است، ترجمه آن چنین است:

«در روزگار یشبک (یاش بک) علی نسیمی زندیق کشته شد. در عدالتخانه در حضور شیخ ما ابن خطیب الناصریه و شمس الدین ابن امین الدوله که در این هنگام نایب شیخ عزالدین بود و قاضی‌القضاة فتح الدین المالکی و قاضی القضاة شهاب‌الدین الحنبلی مشهور به ابن الخازوق نسبت به کلمات منسوب به نسیمی و این که برخی اشخاص نادان را اغواء نمود و آنان او را در راه کفر و زندقه و الحاد تبعیت کرده‌اند، ادعا شد. پس ابن الشنقشی الحنفی در حضور قضات و علمای شهر برای طرح دعوی برخاست. آنگاه نائب به او گفت: اگر آنچه را که درباره‌ی او

می‌گویی به اثبات نرسانی تو را خواهیم کشت. پس او از طرح دعوی گذشت و نسیمی چیزی بر کلام او نیفزود جز گفتن شهادتین و نفی آنچه که علیه او گفته شده بود. پس در این هنگام شیخ شهاب الدین ابن هلال در عدالتخانه حاضر گردید و بر فراز دست قاضی مالکی نشست و در این مجلس فتوی داد که نسیمی زندیق است و توبه‌ی او پذیرفته نیست و باید به قتل برسد. و همین که او بر فراز دست قاضی مالکی نشست به سوی او برگشت و به مالکی گفت: چرا او را نمی‌کشی؟ مالکی گفت: آیا به خط خود می‌نویسی که باید کشته شود؟ گفت: آری. پس برای او صورتی از فتوا نوشت و آن را بر شیخ ما ابن خطیب الناصریه و دیگر قضات و علمای حاضر عرضه کرد پس آنها با آن موافقت نکردند. آنگاه مالکی به او گفت: اگر قضات و علما موافق تو نباشند چگونه می‌توانیم او را به قتل برسانیم؟ و افزود: من او را نخواهم کشت زیرا سلطان مرا مأمور داشته که در این امر نیک بنگرم تا فرمان سلطان چه باشد.

آن مجلس در این هنگام از هم گسیخت و نسیمی را به زندان قلعه باز بردند. سپس فرمان سلطان مؤید^{۳۰} (خلیفه مصر) صادر شد مبنی بر این که از او پوست برگرفته شود و جنازه‌اش هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عام گذارده شود. آنگاه بدنش شقه گردد و برخی از اعضای بدن او جهت علی بک بن ذی العاذر (ذوالقدر) و برادرش سیدناصرالدین و عثمان قرایلوک که نسیمی عقاید آنان را فاسد کرده فرستاده شود. پس چنین کردند و این مرد کافر و ملحد بود. پناه می‌بریم به خدا از قول و فعل او و دارای اشعار لطیفی نیز بود....»

۳۰ - درباره سال شهادت نسیمی نیز اختلاف نظر وجود دارد اما از آنجا که قتل وی به دستور سلطان مؤید (خلیفه مصر) صورت گرفته و سلطان مؤید به مدت نه سال از سال ۸۱۵ تا ۸۲۴ قمری خلیفه مصر بوده لذا قتل نسیمی قطعاً باید در این محدوده زمانی اتفاق افتاده باشد.

نکته دیگر اینکه اختلاف تواریخ در بیان سال شهادت نسیمی ممکن است از اختلاف در سال دفن او نشأت گرفته باشد. شاید قطعه‌ای از بدن شریف او توسط ارادتمندان او به طریقی خاص نگهداری شده و سالها بعد از شهادتش به شیراز منتقل شده و در زرقان دفن گردیده باشد لذا هر دو تاریخ می‌تواند معتبر باشد.

گویند هنگام قتل فجیع نسیمی، شیخ شهاب الدین رو به جماعت فریاد می‌زند: «این ملعون (نسیمی) شیطانی است که اگر قطره‌ای از خون او بر روی جامه و جایی از بدن کسی بچکد، باید آن را برید و دور انداخت چونکه او نیز زندیق خواهد شد». از قضا هنگام قطع دست نسیمی، قطره‌ای از خونس بر انگشت شهادت شیخ شهاب‌الدین شتک می‌زند، شیخ هراسان انگشت به طراز جامه می‌ساید. حضار با طعن از او می‌خواهند تا بر قول خود، انگشت و طراز جامه خویش را با هم ببرد و دور اندازد. شیخ به تمثیل پناه می‌برد که یعنی از قیاس و مثل سخن گفته است. نسیمی در میان مرگ و زندگی با استناد به قرآن، به او پاسخ می‌دهد: «من شیطان نبوده‌ام. تو اهل قیاسی و اول کسی که به قیاس سخن آورد ابلیس بود»^{۳۱} همچنین نوشته‌اند نسیمی در پای چوبه دار به مخالفین خود گفت: «آن خدائی که شما می‌پرستید زیر پای من است». و در زیر پای نسیمی سکه‌ای یافتند که صورت سلطان بر آن حک شده بود.

این حاضر جوابی و خردمندی نسیمی در روایتی دیگر نیز جلوه‌گر است، گویند وقتی در اثر پوست گرفتن^{۳۲} خون زیادی از او می‌رود و رنگش در اثر کم‌خونی زرد می‌شود یکی از زاهدان ظاهربین به تمسخر می‌پرسد: تو که «انالحق» می‌گفتی و ادعای خدایی می‌کردی پس چرا از ترس رویت زرد شده؟

نسیمی در یک رباعی، خود را به خورشید پر دل تشبیه می‌کند و می‌گوید:

آن دم که اجل موکل مرد شود
 آهم چو دم سحرگهی سرد شود
 خورشید که پردل‌تر از آن چیزی نیست
 در وقت فرو شدن رُخش زرد شود

۳۱ - گویند نسیمی در همین لحظه ارتجالاً آخرین بیت شعر سلوک سرخش را به زبان آذری سرود با این معنا که: اگر یک انگشت زاهد بریده شود، توبه کرده و از حق می‌گذرد - اما این عاشق مسکین را ببین که پوستش از سر تا به پا کنده شده ولی دم نمی‌زند.

۳۲ - میرفرخی گیلانی در مورد پوست کنده شدن نسیمی در بیتهی حق مطلب را چنین اداء کرده است: نسیمی چون وزید از جانب دوست - نسیمی را برون آورد از پوست

با استناد به این کتاب و منابع دیگر معلوم می‌شود که حکم قتل نسیمی از قبل تعیین شده بود و چون احتمال داشته طرفداران او دست به شورش بزنند اکثر آنها دستگیر و زندانی شده بودند تا در لحظه اعدام نسیمی حضور نداشته باشند، به همین خاطر در زندان، اسامی سه نفر از رهبران بعد از نسیمی فاش شده بود و دشمن پس از قطعه قطعه کردن بدن نسیمی، سه قطعه از بدنش را به یاران نسیمی داد تا به رهبران بعد از او، از جمله برادرش سیدناصرالدین برسانند تا باعث عبرت آنها گردد...

* * * * *

مدتی بعد از شهادت او، چند فرد به ظاهر درویش که با اسبهای تیزتکشان شبانه به زرقان آمده بودند مخفیانه با سیدناصرالدین دیدار کردند و صندوقچه‌ای^{۳۳} را که حامل قطعه‌ای از بدن یا استخوان نسیمی و دستار و ردای خونین او بود به برادرش دادند و ناصرالدین پس از مشورت با آن درویش و چند نفر دیگر تصمیم گرفت که شبانه او را دفن کنند و نحوه شهادتش را به چند دلیل مکتوم نگه دارند. اول اینکه اگر مادر نسیمی بعد از سالها انتظار، فرزندش را در آن حالت می‌دید جان می‌داد، دوم اینکه ممکن بود مردم آن قطعه را به عنوان جسد نسیمی نپذیرند و شهادت او را باور نکنند، و سوم اینکه ممکن بود همزمان با تشییع و تدفین او شورش به پا شود که به سود حروفیه و خانواده نسیمی نبود.

حالا او (در هیئت یک لباس خونین و یک قطعه از بدنش) به زادگاهش بازگشته بود و خبر شهادتش نقل تمام محافل بود و هر روز برایش مجلس عزای می‌شد، داستان قتلش روح هر شنونده‌ای را به آتش می‌کشید. سیل جمعیت عزادار به سوی خانه پدری آنها که سالها پیش از دنیا رفته بود روان بود و هر کس به طریقی در

۳۳ - نگهداری یک صندوق کوچک در مرقد نسیمی در زرقان از قدیم رسم بوده و هنوز آخرین صندوق (به عنوان نمادی از محموله لباس خونین و قطعه‌ای از بدن او) که در مرقد فعلی‌اش بوده موجود است. در ضمن، اگرچه بدن انسان بعد از موت در یک دوره زمانی خاص شروع به فاسد شدن می‌کند و بدن هیچکس مستثنی نیست اما بدون شک قطعه‌ای از بدنش (در همان سال) و یا استخوانش (در چندین سال بعد) به همراه لباسهای خونینش به شیراز آورده شده و یکی از دلایل تفاوت روایات تاریخی در ذکر تاریخ شهادت نسیمی شاید به همین علت باشد.

پی تسلائی خاطر مادر و برادر و بستگان او می‌گشت. مادرش نیز تا مدت‌ها بر سر مزار او منزل گزید و شبانه روز به عزاداری می‌پرداخت و مردم هر روز دسته دسته به قبرستانی که حالا به بقعهٔ سید نسیمی مشهور شده بود می‌رفتند و به او تسلی خاطر می‌دادند. درویش‌ها نیز ماندند و بصورت مخفیانه از مزار مراقبت می‌کردند. نسیمی علاوه بر زرکان، در چند شهر دیگر نیز خانواده داشت که ممکن بود آنها هم برای زیارت مزارش به زرکان بیایند، همسر و فرزندان کوچکش^{۳۴} در حلب مانده بودند، خانوادهٔ همسرش در استرآباد بودند و دو نفر از فرزندان بعد از ازدواج در شماخی و باکو زندگی می‌کردند. اگرچه او قبل از مهاجرت به نخجوان (بصورت ناشناس و از طریق بیراهه‌ها و کوه و کتل‌هائی که در تصرف نگهبانان تیموری نبود) یکی دوبار با اسبهای تندرو به همراه همین چند درویش به زادگاه خود برگشته بود و با خانواده‌اش مخصوصاً با مادر عالمه و صالحه‌اش دیدار کرده بود ولی در آن زمان هم چیزی در مورد خود و حروفیه به کسی (جز برادرش و چند نفر دیگر) نگفته بود و همه فکر می‌کردند که او به عنوان یک قاضی در شهری دیگر مشغول به خدمت است.

بسیاری از همشهریان‌ش نه فقط از شاعر بودن عمادالدین خبر نداشتند حتی نمی‌دانستند که نام جهانی‌اش «نسیمی» است. زندگی مخفی و پنهانش باعث شده بود که حتی بستگان نزدیکش ندانند که او در طول این بیست و چند سال کجا بوده و چکار کرده و به چه علت و در کجا شهید شده است. تنها چیزی که همه می‌دانستند این بود که قاضی عمادالدین (که پدرش و جدش و برادرش عالم و عارف و قاضی بوده‌اند) به طرز فجیعی که نحوه‌اش را نمی‌دانستند شهید شده است. کسانی که او را دیده بودند و از قبل او را می‌شناختند با اشک و آه و افسوس فقط دربارهٔ قد و بالای او و جذابیتش سخن می‌گفتند، برخی دیگر دربارهٔ دلاوری و

۳۴- از آنجا که یکی از نامهای مستعار نسیمی ابوالفضل بوده، همچنین بخاطر ارادتی که به استاد شهیدش و پدر همسرش داشته بعید نیست که نام یکی از فرزندان‌ش را فضل‌الله گذاشته باشد که ابوالفضل به معنای پدر فضل نیز می‌باشد.

تهور و جوانمردی او حرف می‌زدند و بعضی دیگر علم و معرفت و اصالت خانوادگی‌اش را یادآور می‌شدند و بجز آن چند درویش و ناصرالدین و چند نفر دیگر کسی نمی‌دانست که این قطعه استخوان بازگشته به وطن، پاره‌ای از پیکر یک کوه پر صلابت است که سد راه متجاوزین بوده و هستی‌اش را در راه آرمانهای ملتش فدا کرده است و البته کسی هم نباید اصل داستان او را می‌فهمید چون هنوز اعضای تشکیلات مخفی حروفیه با ایادی حکومت تیموریان درگیر بودند و اگر چیزی درباره‌ی خاطرات بیست و چند ساله‌ی گذشته‌ی او نقل می‌شد مشکلاتی برای خانواده و باقیمانده‌ی گروه حروفیه که هنوز تحت تعقیب و یا در زندان بودند پدید می‌آمد.

خبر شهادت نسیمی به زودی در شیراز و شهرهای فارس پخش شد و سلطان ابراهیم (نوه‌ی تیمور) که در آن زمان حاکم شیراز بود و فردی فرهنگدوست به شمار می‌رفت (علیرغم دشمنی با حروفیه) برای اعلام براءت از قاتلین نسیمی و خنثی کردن اقدامات نظامی و شورشهای احتمالی حروفیه در فارس و همدلی با مردم و پیروان و خانواده‌ی نسیمی دستور داد بقعه‌ای در زرقان برای او بسازند و چاه‌ابی نیز با تأسیسات مربوطه در کنار آن احداث نمایند. دفن قطعه‌ای از بدن نسیمی در زرقان باعث شد که علاقمندان و ارادتمندان او و همچنین اعضای تشکیلات مخفی حروفیه از سراسر کشور برای زیارت مزار او به زرقان رفت و آمد کنند، به همین خاطر تمهیدات امنیتی خاصی از طرف حکومت فارس برای کنترل منطقه‌ی زرقان به اجرا درآمد و به دستور سلطان ابراهیم عده‌ای از خانواده‌های درجه اول تیموریان و همچنین افرادی که مأمور جاسوسی بودند در زرقان ساکن شدند، علاوه بر این عده‌ای از درویش نیز در جوار بقعه‌ی نسیمی سکنی گزیدند (و همراه با درویش‌هائی که برای حفاظت از بقعه مانده بودند) به تبلیغ و چله‌نشینی و فعالیت‌های فرهنگی پرداختند.^{۳۵}

۳۵ - وجود مزار دهها درویش در اطراف بقعه‌ی نسیمی که حتی روی سنگ مزار بعضی از آنها عبارت «خادم سید نسیمی» حک شده مؤید این مطلب است.

آری ستاره وجود سید عمادالدین نسیمی اینگونه در آسمان ادب و عرفان درخشید و با شهادتش تبدیل به یکی از اسوه‌های آزادگی و حق‌طلبی و انسان‌دوستی در سطح جهان شد. در همان زمان اکثر علمای شیعه و اهل سنت و ادیان دیگر نسبت به قتل فجیع او اعتراض کردند. پس از خاتمه حکومت تیموریان در سال ۹۹۱ قمری و رفع محدودیتهای سیاسی اجتماعی علیه حروفیه، شخصیت ناشناخته نسیمی نیز از محاق در آمد و دیوانش در دسترس عموم قرار گرفت و محبوبیت او در تمام جوامع داخلی و خارجی فزونی یافت. همچنین از همان زمان درباره او شعرها سرودند و افسانه‌ها ساختند و هنوز آزادگان دنیا در لابلای اشعارش به دنبال سرنخ‌های مبارزه و عشق و آزادگی و عظمت انسان می‌گردند و با حیرت حماسه عشق او را تحسین و تمجید می‌کنند.^{۳۶}

۳۶ - انقلاب حروفیه تحت رهبری نعیمی و نسیمی (در روزگاری که هیچ رسانه‌ای جز جارچی‌ها و کاتبان درباری وجود نداشته و اکثر مردم نیز بیسواد و کم‌سواد بوده‌اند و حمل و نقل بین شهر و کشورها به سختی در دوره‌های طولانی انجام می‌گرفته) در اندک زمانی بسیاری از شهرهای چندین کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داد و تبدیل به قدرتی شد که اگر شرایط اجتماعی مساعد بود تبدیل به حکومتی بزرگ می‌شد. به راستی باید پرسید که حقیقتاً چه جاذبه‌ای در این نهضت وجود داشت که آن را تا این اندازه در آن روزگار فراگیر کرد؟ و چرا روایتها درباره شخصیت‌های طراز اول این نهضت بزرگ و مردمی اینقدر مبهم و مخدوش است. بدون شک اگر نسیمی اراده می‌کرد و می‌خواست که شناخته شود می‌توانست از طرفداران و هم‌زمانش بخواهد برایش زندگی‌نامه‌ای افسانه‌ای بنویسند همان‌گونه که در اقوال شفاهی آذری‌ها نسیمی در حد یک اسطوره است و داستانهای درباره او ساخته و پرداخته‌اند که به افسانه‌ها شباهت دارد مثلاً می‌گویند تیر بر هیچ جای بدنش اثر نمی‌کرد جز پاشنه پای راستش، مثل همان افسانه‌ای که درباره پاشنه آشیل و یا چشم اسفندیار وجود دارد و دهها افسانه دیگر که به دو علت بوجود آمده‌اند: اول اینکه جزئیات زندگی این دو بزرگوار مبهم است و هر کس به هر طریق که دلش خواسته برای آنها افسانه ساخته و دوم اینکه آنها را دوست می‌داشته‌اند (و می‌دارند) که درباره‌شان افسانه‌ها ساخته‌اند یعنی هرکاری که خودشان و ملتشان در طول تاریخ نتوانسته‌اند انجام دهند در افسانه‌ها با کمک نعیمی‌ها و نسیمی‌ها انجام داده‌اند و آرزوهایشان را در افکار و اعمال آنها متجلی می‌کرده‌اند.

رستاخیز کلمات

تفرجی در گلزار اندیشه‌های سرخ و معطر نسیمی

ای نسیمی وقت آن شد کز دم روح‌القدس

نفخه‌ای چون صور اسرافیل در عالم دمی

حدود هفت قرن پیش، همزمان با عصر حافظ، در سیاه‌ترین دوران تاریخ ایران که تیموریان خونخوار بر ایران حکم می‌راندند و از اجرای هیچ ظلم و جور و جنایتی ابا نداشتند و کسی را یارای مقابله با ایادی و سرسپردگان آنها نبود و تمام مردم از ترس قداره‌بندان بی‌رحم حکومت تیموری در لاک خود خزیده بودند و آشکارا به ظلم آن وحشیان بیابانگرد (که از بخت بد، زمام امور کشور باستانی ایران را در دست گرفته بودند) تن در داده بودند و هیچ امیدى به رهائی نداشتند، مردانی ظهور کردند که با سلاح سرخ تفکر به میان توده‌های تحت ستم رفتند و در عرض مدت کوتاهی سراسر قلمرو پهناور تیموریان و کشورهای اسلامی را تحت‌الشعاع افکار و اندیشه‌های بلند خود قرار دادند و انقلابهای عظیمی در تمام شهرها و روستاها بوجود آوردند و البته خود نیز در این راه فدا شدند و به اتهام کفر و زندقه و ارتداد به فجیع‌ترین روش به شهادت رسیدند.

دو تن از این مردان بزرگ عرصه‌ی عشق و عرفان که در آن زمان، نام بردن از آنها و خواندن شعرشان مساوی با شکنجه و اعدام بود و علیرغم ساده‌زیستی و سعی در گمنامی، نامی عالمگیر داشتند نعیمی و نسیمی بودند که پیروان خاص و عام آنها در بعضی از آبادی‌ها پرچم مبارزه را به دوش کشیده بودند و علیه جلادان تیموری (که علاوه بر تمام ظلم و اجحافات، حدود چهل نوع عوارض و مالیات از مردم می‌گرفتند و یا به زور از انبار و انبان مردم می‌ربودند و حتی نوامیس مردم از دست آنها در امان نبود) آشکار و در خفا مبارزه می‌کردند.

روزی که برای آگاهی دادن و تهییج مردم به منظور احقاق حق انسانی و الهی خود و مبارزه با استبداد سیاه و خفقان متراکم حکومت تیمور و جانشینان و

ایادی خونخوار و بیرحمش هیچ راهی جز آفرینش دوباره‌ی انسان در «رستاخیز کلمات» نبود، آنهم نه در قالب قضیه‌های فلسفی خشک و خشن و نصایح و اندرزهای تکراری و نخ نما شده، بلکه در قالب زیباترین و لطیف‌ترین کلمات غنائی ملموس و محسوس و شعرهایی عمیق و مرتفع و در عین حال ساده و صمیمی و خودمانی. حرف حروفیان این بود که چنین موجود عظیم‌الشان‌ی چرا باید برده و بنده‌ی درباریان دیوسیرت باشد و زیر پای آنها لجن‌مال شود و حتی قدرت کوچکترین اعتراضی نداشته باشد و از اینها بدتر اینکه تمام این پلشتی‌ها و شوربختی‌ها را خواست و اراده و مشیت خداوند بداند و بر آنها نیز شکر نماید و تیمورها را دعا کند. به همین خاطر نسیمی نه فقط تحت تعقیب حکومتها بلکه مورد تحقیر و تکفیر برخی از متدینین نیز قرار گرفته بود و پس از مرگ فجیعش نیز توسط اخلاف آنها محکوم به الحاد و التقاط و ارتداد شده است. در اصل، افکار و عقائد این اسوه‌ی بزرگ آزادگی و آزاداندیشی با مذاق هیچ حکومتی سازگار نیست چون همیشه با مطرح کردن شخصیت واقعی انسانها، آنها را به مبارزهای دائمی و با نشاط علیه تمام طواغیت درون و برون فرا می‌خواند و کلاس خودشناسی و شیطان‌ستیزی و جهاد اکبر او از طریق شعرهایش در همه جا جاری است، و لذا اگر بگوئیم که نسیمی شاعر نبوده ولی از شعر بعنوان یکی از حربه‌های جهاد مقدس خود بهره می‌جسته بیراه نگفته‌ایم و اگر بگوئیم که بزرگترین شعرش، زندگی‌اش بوده حق مطلب را درباره‌ی تمام ابعاد شخصیتی او ادا نکرده‌ایم، چون او نه خود را شاعر می‌دانسته و نه مثل بسیاری از شاعران گرانقدر کهن، دربار و درباریان را مدح گفته و نه تمایلی به ذکر و درج نامش در تذکره‌ها داشته است. در حقیقت، کدام انجمن و تذکره و کاتب دولتی حاضر بوده نام یک شاعر یاغی تحت تعقیب آواره‌ی بدنام و تکفیر شده را در کتب و نوشته‌های خود ثبت و ضبط کند مگر بخاطر بدنام‌تر کردن او؟!

نهیضت سربداران حروفی و استفاده رمزی از حروف و اعداد

اعتقاد به رمزدار بودن حروف و اعداد، بحثی نیست که توسط حروفیان آغاز شده باشد، این نظریه را در ادیان قبل و فحوای کلام معصومین (ع) نیز می‌توان یافت. بر اساس این نظریه کل موجودات، و در رأس آنها، انسانها اعداد و حروف کتاب آفرینشند و هرکدام نقش و جایگاه ویژه‌ای در کائنات دارند و نام آنها نیز دارای اسرار و رموزی است که از مکنونات وجودی آنها خبر می‌دهد چون آفرینش کاملاً منظم و هدفدار است و هیچ موجودی به عبث خلق نشده‌است. این عقیده چیزی نبود که معتقدانش را تحت پیگرد و آزار و شکنجه و اعدام قرار دهد. علت تحت تعقیب بودن حروفیه را باید در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و نظامی آنها جستجو کرد. آنها نه دین تازه‌ای آوردند و نه حرف جدیدی را در مورد اسرار حروف و اعداد مطرح نمودند بلکه فقط با توجه به جاذبه‌های این موضوع و مقبولیت آن در نزد مردم بررسی رازناک بودن حروف را گسترش دادند و انسانها را به تفکر و تدبیر و تعمق در پدیده‌های خلقت و علت آفرینش خودشان واداشتند و آنها را به کنکاش در مسائل سیاسی و اجتماعی در تغییر سرنوشت خود نیز ترغیب و تشویق نمودند.

در ضمن اعتقادات حروفیه هیچ تأثیری در احکام شرعی آنها نداشته و چیزی از عبادات را کم یا زیاد نکرده است، یعنی حروفیان قائل به ایجاد شریعت جدیدی نبوده‌اند هرچند پس از شهادت نعیمی و نسیمی ممکن است بدعت‌هایی هم داشته‌اند اما اکثر مطالبی که درباره بدعتگذاری آنها ثبت شده و بی دلیل و مدرک در اکثر نوشته‌ها تکرار شده و می‌شود بیشتر حرف دشمنان تاریخی آنهاست.

شاید علت خاص این نامگذاری در آغاز، بخاطر استفاده‌ی اعضای نهیضت حروفیه از کلمات و اعداد بعنوان رمزهای عملیاتی و فعالیت‌های زیرزمینی بوده که در اشعار خود قرار می‌داده‌اند و بوسیله‌ی آن یکدیگر را شناسائی می‌کرده و پیامهای رهبران خود را رد و بدل می‌نموده‌اند هرچند اینگونه استفاده‌های رمزی از کلمات و حروف و پیامهای سربسته قبل از آنها نیز رواج داشته و منحصر به حروفیه نمی‌شده است. لذا خلاصه کردن فعالیت‌ها و تفکرات حروفیان در تصوف افراطی و

سر و کار داشتن با علوم غریبه و افعال عجیبه! بیشتر نوعی حقیقت‌گریزی و خلاص کردن خود از پرسشهای مطروحه توسط آنها، به حساب می‌آید. سانسور شدن تاریخی افکار و فعالیت‌های سربداران حروفی بخاطر اینکه روزی خطرناکترین دشمنان چند حکومت بوده‌اند از یکطرف، و افسانه‌سازی‌ها و اسطوره‌پردازی‌های عاشقان و پیروان آنها در طول تاریخ از طرف دیگر باعث شده که چهره‌ی واقعی نهضت حروفیه و رهبران آنها همیشه در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد و هر تحقیق و پژوهش جدیدی نیز با افسانه‌سازی‌های جدید همراه شود و وجود آنها را بیش از پیش مبهم‌تر و یا اسطوره‌ای‌تر نشان دهد اما بزرگترین اسنادی که می‌تواند ما را تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک کند همانا آثار مکتوب آنان و بخصوص اشعار سید عمادالدین نسیمی است که البته تمام حرف‌ها را نیز در اشعارش زده‌است. در این مقاله سعی شده گوشه‌ای از شخصیت آن متفکر و انقلابی بزرگ در خلال شعرهایش^{۳۷} نمایانده شود.

شعر نسیمی

درباره شاعر و عارف شهید سید عمادالدین نسیمی حرف و افسانه زیاد است، بعضی‌ها او را کافر و زندیق و بیدین قلمداد کرده‌اند و برخی او را در حد یک صحابی قدیس ستوده‌اند اما برای بررسی شخصیت و آثار و افکار نسیمی ناچاریم

۳۷ - اشعار این مقاله، از کتب مختلف اخذ شده و ممکن است برخی از اشعار آن در بعضی از نسخ با کمی تفاوت درج شده باشند و یا در بعضی از نسخه‌ها نباشند.

علاوه بر این، اگرچه اشعار نسیمی را می‌شود بر اساس موضوعات مختلف مورد بررسی و کنکاش قرار داد (مثلاً نوع و کاربرد آرایه‌های ادبی، اثرپذیری از شعرای قبل و اثرگذاری بر شعرای بعد، الهامات از قرآن کریم و احادیث، شباهت‌های ظاهری و باطنی با شعرای دیگر، ریشه‌یابی اعتقاداتش و تطبیق افکارش با فلاسفه قدیم و جدید ایران و جهان و یا متفکر خاصی، اشاراتش به حوادث تاریخی عصر خود و دهها موضوع دیگر) اما آنچه در این نوشتار آمده عمدتاً دو هدف زیر را پوشش داده است:

اول: به دست دادن نمونه اشعار و افکار و اعتقاداتش؛ دوم: بررسی جرم و اتهامات او از طریق اشعارش لذا این پژوهش اگرچه جامع و تخصصی نیست ولی می‌تواند برای تحقیقات کاملتر و تخصصی‌تر استفاده شود.

خود را در موقعیت زمانی و تاریخی او قرار دهیم و او را از میان اشعار و کلمات باقیمانده خودش شناسائی کنیم و هر قضاوت مثبت یا منفی را با افکار نهفته در اشعار خودش استنتاج نماییم.

او در شعر بدنبال نام و نان و صنعتگری و نوآوری نبوده و هدف مقدسش را بوسیله‌ی شعر دنبال می‌کرده است و البته بخاطر رعایت حال مخاطب، تمام رازها و برداشت‌هایش را نیز به منصه‌ ظهور نرسانده است. او و انسان مورد نظر او که ریشه در «نون نطق الهی» دارند ذاتاً ساکت و بی‌مسئولیت نیستند و محال است که لحظه‌ای بی‌فراوانی و گفتار باشند، لذا علت و انگیزه اصلی شعر گفتن او عمل کردن به اهداف فطری خلقتش بوده است:

منم تفسیر نطق حق که در اشیا شوم ناطق

محال است این و ناممکن که بی‌گفتار بنشینم

نسیمی حتی در مواقعی که از ضمیر من استفاده می‌کند آدمیت و انسانیت را در نظر دارد نه شخص خودش را. و هر جا ضمیر تو بکار می‌برد و درباره معشوقش حرف می‌زند یک معشوقه زمینی را در نظر ندارد بلکه تمام فضیلتها و کمالات و پاکی‌ها را مد نظر دارد. به همین خاطر هیچگاه دچار یأس، نومیدی، سستی، بی‌تفاوتی، پوچگرایی، هرزگی، افسردگی، و لنگاری و دلسردی (که خمیرمایه فکری بسیاری از شاعران است) نمی‌شود و در تمام اشعارش^{۳۸} بسیار سرزنده، پر نشاط،

۳۸ - اگرچه اشعار نسیمی در کمال پختگی است ولی باید یادآور شد که او بین سنین ۳۰ الی ۵۰ سالگی به شهادت رسیده و این اشعار مربوط به دوران مبارزه و آوارگی و بی‌سر و سامانی اوست چونکه او به سن پیری و استادی نرسیده است و اگر مانده بود اشعاری به مراتب بهتر از اشعار دوران جوانی‌اش داشت. این نکته نیز بدیهی است که هر شاعر و نویسنده و هنرمندی از روزی که آفرینش‌های هنری و ادبی خود را شروع می‌کند تا روزی که از دنیا می‌رود آثار بسیاری می‌آفریند که بعضی از آنها ضعیف و برخی قوی هستند و البته ممکن است در میان‌سالی این نقطه عطف بعد از اوج دوباره افول کند و اشعار دوران پیری هم ضعیف باشند یا حتی ممکنست که آثار اولیه یک مؤلف به مراتب بهتر از آثار بعدی‌اش باشند اما معمولاً هرچه سن و تجربه بیشتر شود آثار تولیدشده پخته‌تر و کامل‌تر می‌گردند. قدر مسلم اینکه در دیوان نسیمی هم آثار ضعیف و قوی وجود دارد و وجود آثار ضعیف را نباید عیب به حساب آورد، لذا جدا کردن اشعار ضعیف و انتساب آنها به شاعران دیگر منطقی نیست مگر اینکه علم و اطلاع کامل وجود داشته باشد که این اشعار مطلقاً متعلق به خود او نیستند، اما از آنجائی که معمولاً چنین علم و

امیدوار، ماجراجو و بی‌پرواست. او چه در سبک و سیاق و چه در محتوا و مضامین داعیه‌ی شاعری نداشته و شعر را فقط یک وسیله و رسانه برای ابلاغ پیامهای زلال و روح‌انگیزش می‌دانسته و بر شرافت و عظمت انسان و جایگاه او در کارگاه آفرینش تأکید کرده و اگرچه او اینگونه شعرها را به روایت «اول شخص» سروده و از ضمائر متصل و منفصل اول شخص استفاده کرده است ولی در این روش سابقه‌دار هم هر جا می‌گوید «من» یعنی «توی مخاطب» و «ما»ی اجتماعی، و چنانچه در جاهای متعدد اشاره می‌کند یعنی «جان انسان» که کاملترین و زیباترین تجلیگاه خداست:

من گنج لامکانم در لامکان ننگجم
 برتر ز جسم و جانم در جسم و جان ننگجم
 عقل و خیال انسان ره سوی من ندارد
 در وهم از آن نیایم در فهم از آن ننگجم
 من نقش کائناتم من منبع حیاتم
 من آفتاب ذاتم در آسمان ننگجم
 من جان جان جانم برتر ز جسم و جانم
 من شاه بی نشانم اندر نشان ننگجم
 من سرّ کاف و نونم من بی چرا و چونم
 خاموش و لا تحرک من در بیان ننگجم
 من منطلق فصیحم من همدم مسیحم
 من ترجمان جیمم در ترجمان ننگجم
 من جانم ای نسیمی یعنی دم نعیمی
 درکش زبان ز وصفم من در زبان ننگجم
 و یا در غزلی دیگر:

من آن گنجم که در باطن هزاران گنج زر دارم
 من آن بحریم که در دامن، به دریاها گهر دارم
 من آن عنقای لاهوتم، در این تنگ آشیان تن
 که ملک اسفل و اعلی همه در زیر پر دارم

دیوان نسیمی سرشار از اشارات دقیق و عمیق قرآنی و حدیثی است و نوع کاربرد و استنتاج معنی از آنها نشان از شناخت کامل او از قرآن و تسلط و ژرفاندیشی او بر لطائف و ظرائف تفسیر و کلام و حکمت و تاریخ ادیان و عرفان دارد، به عنوان نمونه به ابیاتی از غزلهای متفاوت او اشاره می‌کنیم:

علت غائی ز امر کن فکان ما بوده‌ایم
 جمله اشیا را حقیقت، جسم و جان، ما بوده‌ایم
 حدیث خط و خال او چه داند هر خطاخوانی
 تو از من بشنو این قرآن که تفسیرش ز بر دارم
 در محیط قل هو الله احد گشتیم غرق
 لاجرم در ملک وحدت، واحد و یکتا شدیم
 آیة الكرسی و طه هست وصف روی تو
 هر که دارد نور حکمت داند او فصل خطاب
 تا به رویت گفته‌ام وَجْهٌ وَجْهٌ چون خلیل
 آتش نمرود بر من گشته ریحان و گلاب
 زان عزازیل از خدا نشنود امر اسجدوا
 کز حسد پنداشت آدم صورت غیر خداست
 گر نبودی مظهر ذات خدا، آدم کجا
 مستحق اسجدوا گشتی ز علام علیم؟
 جبل المتین و عروهی و ثقای اهل دل
 آن جعد زلفِ غالیه بار است، والسلام
 گوهر دریای وحدت، آدم است ای آدمی

گر چو آدم سرّ اسما را بدانی، آدمی
 چون شدیم از «نکته» چون عیسی و موسی باخبر
 نوح را کشتی و اهل شرک را دریا شدیم
 یعنی اگرچه نبودیم ولی کشتی نجات نوح بودیم و غرق کننده اهل شرک در
 طوفان نوح و شاید در رود نیل. به راستی آن «نکته» معجزه‌گری که نسیمی از آن
 با خبر شده چیست؟ اگر به لایه‌های دورنی شعرش نفوذ کنیم و با احادیث و تفاسیر
 تطبیق دهیم، در می‌یابیم که نکته همان ولایت اهل بیت است. به همین خاطر
 نسیمی تمام انبیا و اولیا از یک نور واحد می‌داند که در اعصار و آفاق مختلف
 متجلی شده‌اند:

آن نور که مسجود ملک گشت و نهان شد
 از مظهر ابرار به کرات برآمد^{۳۹}
 و حضرت ختمی مرتبت را که قبل از رسول بودن «عبد» است نمونه‌ی عالی
 خداوند و بزرگترین معجزه و سند حقانیت او می‌داند:
 ای جمله آیت حق، خال و خط تو مطلق
 ای صورت الهی، وی رحمت مصور
 عکسی ز شمع رویت، بر آسمان گر افتد
 روح‌الامین ز مهرش، بر آتش افکند پر
 علاوه بر این، نسیمی در یک قصیده شیوای ۶۰ بیتی کل اعتقادات خود را بر
 می‌شمارد و به اسماء مبارک ائمه معصومین و دوازده امام در ابیات آن اشاره می‌کند
 و خود را شیعه اثنی عشری می‌داند که به چند بیت از این قصیده اکتفا می‌کنیم:
 ... ز بعد احمد مختار امام من علی است
 که عالم است به قرآن و سیر کشف غطا..
 .. به جز خدا که شناسد علی چنانکه هست علی

۳۹ - و این بحث که در احادیث نیز آمده با بحث تناسخ کاملاً تفاوت دارد.

به جز علی که شناسد خدا چنانکه هست خدا..

.. یقین بدان که مرا جز به چارده معصوم

نبود و نیست و نخواهد بُدن دگر ملجا..

در اصل، شناختی که نسیمی از اهلیت دارد همان شناخت معمولی و موروثی نیست که اکثریت مردم از آن بزرگواران دارند، از نظر نسیمی، آن بزرگان را همیشه باید از نو شناخت و دائم با غرق شدن در بحر فضائل و مناقب آنها گوهرهای تازه‌ای به کف آورد:

آل عبا در عبا، هست فراوان ولی

همچو نسیمی بیار آل عبائی دگر

محمد عقل‌کَلَم گشت و نفس آمد بُراق او

علی‌ام عشق و تن دُلْدُل، به شرق و غرب پویانم

هرکدام از این ابیات (و ابیات دیگر این نوشتار) نیاز به توضیح و تفسیر دارند ولی جهت جلوگیری از اطالۀ کلام فقط به درج آنها بسنده شده که البته ظاهرشان نیز گویای باطنشان است.

انال‌حق، نعیمی، نسیمی و حلاج

اگرچه نسیمی در برخی از اشعارش دعوی انال‌حق‌گوئی دارد و حلاج را می‌ستاید ولی هیچگاه مستقیماً انال‌حق نمی‌گوید و فقط از آن بعنوان یک نماد معروف عرفانی استفاده می‌کند. او بیدارگر و احیاگر نسل خویش است و از آنجا که طبق آیه شریفه‌ی «خدا سرنوشت هیچ قومی را عوض نمی‌کند مگر اینکه خودشان اقدام کنند» و حدیث شریف «دست خدا با جماعت است» سعی در اتحاد و تنویر افکار مردم دارد و در حقیقت، پس از آن آموزش‌ها و سوختن و ساختن‌ها، این جامعه‌ی دست‌پورده‌ی اوست که انال‌حق می‌گوید نه خود او. به بیانی ساده‌تر، انال‌حق‌گوئی‌های جامعه‌ی او در احقاق حقوق فرد و جامعه متجلی می‌شود و بجای اینکه یک‌کنفر انال‌حق بگوید، تمام آحاد جامعه انال‌حق می‌گویند و مفهوم سیم‌رغ و

سی مرغ عینیت می یابد یعنی سلوک آنها در وحدت و مبارزه تا شهادت به کمال می رسد:

ما زنده به عشق تو از آنیم که نگذاشت
 مهر تو، که یک ذره بماند اثر ما
 گر کشد عشقت به پای دار ای عاشق دمی
 پای دار آن جا چو مردان کاین نماند پایدار
 بگذر ز کبر و رو به درش کن که بی ریا
 مردان راه، رو به در کبریا کنند
 غازی میدان عشق، پردل و یکدل بود
 کز دل و جان، بر میان، بسته به مردی سلاح
 شب قدر بی قراران سر زلف یار باشد
 مه عید نیک بختان رخ آن نگار باشد
 تا ابد ماییم و روی ساقی و جام شراب
 رمز عارف، صوفی صاحب صفا داند که چیست

حلاج، سیمرغی است که تنها (و یا با مریدانش) سفر می کند ولی نسیمی
 هدهدی است که از سی مرغ، سیمرغ می آفریند و با متحد کردن مردم و بسیج
 کردن آنها برای کشف حقیقت و استیفای حقوق پایمال شده شان، با آنها و «تنها»
 سفر می کند و در این سفر صدها آصف در اطاعت امرش صف بسته اند:

مرا تا هدهد دل شد رسول نامه ی عشقت
 ز آصف بسته ام صف ها، سلیمانم به جان تو

حلاج با اناالحق گوئی سعی در فنا و نجات خود دارد چون یا جامعه را قابل ارشاد
 نمی بیند و یا در افقی فراتر از درک و درد مردم پرواز می کند^{۴۰}. به همین خاطر، در

۴۰ - دکتر شریعتی تحلیلی موجز از حلاج دارد: او کار حلاج را «مرگی پاک در راهی پوک» می داند و علتش هم این است که فردی که آنهمه تألیفات و عشق و سوز و خلوص و صفای باطن و اعتماد به نفس و ایستادگی و شجاعت و شهامت در بیان اهداف خود داشته چرا بجای رهبری جامعه و مبارزه با ابلیس های حاکم، به انزوا و تکروری روی آورده و این استعداد و موهبت الهی را به هدر داده است...

طول تاریخ همیشه گروه‌هائی را می‌بینیم که با الهام از سیمرغ سربداران، عامل

این حرف جای بحث و تأمل دارد چون اگر بپذیریم که مرگ کسی «پاک» باشد راه او نمی‌تواند «پوک» بوده باشد چون مرگ پاک محصول راه پاک است و اگر بپذیریم که راه او «پوک» بوده مرگ او را نمی‌توانیم «پاک» بدانیم. و از آنجا که راه و هدف یکی است و هر راهی به هدفی منتهی می‌شود نمی‌توان قبول کرد که مرگ حلاج «پاک» اما راهش «پوک» بوده است.

بد نیست برای روشن‌تر شدن فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حلاج، نگاهی کوتاه و گذرا به زندگی او بیندازیم: حسین ابن منصور از عارفان نامی ایران در قرن سوم و چهارم قمری است. او در سال ۲۴۴ قمری در بیضای فارس تولد شد و چون پدرش پنه‌زن بود مشهور به حلاج شد. او نابغه‌ای است که در سن ۱۲ سالگی کل قرآن را از حفظ داشته و به معنی و تفسیر آن نیز آگاه بوده است. در ابتدای جوانی خانواده را ترک می‌کند و به دنبال علم به مسافرت می‌رود و مرید سهل تستری می‌شود و به چله نشینی می‌پردازد. سپس به دست ابوعبداله مکی خرقه می‌پوشد و به طریقت مأذون می‌شود. در ۲۶ سالگی به زیارت خانه خدا می‌رود و کلمات وجد انگیز از او ظاهر می‌شود، در مراجعت از مکه به اهواز می‌رود و با صوفیان ظاهریین و قشری به مخالفت می‌پردازد و خرقه صوفیانه خود را به دور می‌اندازد. سپس به مسافرت‌های متعدد به خراسان و ماوراءالنهر می‌رود و پس از آن دوباره به حج می‌رود ولی اینبار با چهارصد مرید و در همین سفر است که به او تهمت نیرنگ و شعیبه می‌بندند. بعد از مراجعت از مکه، به هندوستان می‌رود و سالها در آنجا به تبلیغ می‌پردازد. حدود دهسال بعد برای سومین و آخرین بار به زیارت خانه خدا می‌رود و گویند در اثر وجد و حال کلماتی که از آن تعبیر انالالحق می‌شده بر زبان می‌آورده است. حلاج در شورش سال ۲۹۶ قمری بغداد متهم به اغتشاش و سرنگونی حکومت می‌شود و دستگیر می‌گردد اما با زیرکی و مهارت می‌گریزد و به اهواز می‌رود، در اهواز سه سال مخفیانه زندگی می‌کند و نهایتاً دستگیر و به زندان بغداد منتقل می‌شود، محاکمه او ۹ سال طول می‌کشد ولی نمی‌توانند او را محکوم کنند تا اینکه نهایتاً با فتوای علمای عصر و دستور «المقتدر عباسی» محکوم به اعدام می‌شود. گویند: در سال ۳۰۹ قمری او را در میدان شهر یک هزار ضربه شلاق زدند و به دار کشیدند و سرش را بریدند و بدنش را قطعه قطعه کردند و سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند و او اینچنین با رشادت و عظمت تمام شهید شد و آنسال آب دجله فراوان بالا آمد تا حدی که بیم غرق شدن شهر بغداد می‌رفت....

یکی از مخالفان او به نام ابن ندیم در کتاب الفهرست تا ۴۵ کتاب از حلاج نام می‌برد ولی درباره او می‌گوید: وی مردی جاهل و محتال و شعیبه باز بود که افکار خود را به لباس صوفیه آراسته و جسورانه مدعی دانستن همه علوم شده ولی بی‌بهره بود و چیزی از صنعت کیمیا به طور سطحی می‌دانسته و در دسائس سیاسی خطرناک و گستاخ بوده و دعوی الوهیت کرده و خود را مظهر حق خوانده و به تشیع معروف بوده لیکن با قرامطه و اسماعیلیه همپیمان و همدستان بوده است.... نظر ابن ندیم درباره حلاج این سؤال را به ذهن می‌آورد که فردی که ۴۵ کتاب تألیف کرده چگونه ممکن است جاهل و بهره از علم بوده باشد. علت اصلی مخالفت حکومت المقتدر با حلاج بیشتر به خاطر همان دسائس سیاسی حلاج است که حکومت عباسیان را در معرض خطر نابودی قرار داده بود. پروفیسور ادوارد براون درباره حلاج می‌نویسد: .. اگرچه در بیرون از ایران حلاج را به شکل دیگری معرفی کرده‌اند ولی او در بین هموطنانش به همان اندازه پایدار است و شاعران بزرگی مثل عطار و حافظ نام وی را با ستایش ذکر می‌کنند... اتهامی که به او وارد ساختند این بود که در حال جذبه فریاد انالالحق برآورده بوده و صوفیه این بیان را در نتیجه وجد و حال می‌دانند که عارف در حال شهود جمال حق از خود بیخود شود و کلیه تعینات و مظاهر خارجی وجود را نبیند... و گناه او تنها این داند که اسرار را فاش و هویدا کرد و عموماً او را از قدیسین و شهدا به شمار آورده‌اند....

ایجاد موجهای خونینی (پررنگتر و پررمق‌تر) از سربداران بوده‌اند ولی نمونهٔ سیمرغ تنهای حلاج را به ندرت می‌توانیم ببینیم^{۴۱} (آنهم کم‌رنگتر و بی‌رمق‌تر از سیمرغ نسیمی و سربداران)، بقول نسیمی:

سر ما ز سرّ عشقش سر دار دارد، آری
سر محرم انالالحق، سر پای دار باشد
بار هجرات نسیمی بارها بر جان گذاشت
دل ضعیف است ای نگار! این بار، بار از حد گذشت
از ناز و نعیم دو جهان بهره ندارد
آن دل که سزاوار به تشریف بلا نیست

عشق خونین و آتشین نسیمی سابقه در خاطرات ازلی او دارد. او با دلبر ازلی چنان سر و سری دارد که می‌داند معشوق هم این مست جام انالالحق را در عرش بر دار خواهد کرد، نه به عنوان مجازات بلکه به عنوان یکی از زیباترین پرچم‌های دلدادگی و فنا در وجود محبوب ازلی:

من که ز مجلس ازل، مست انالالحق آمدم
چون نزنند شه ابد، بر سر عرش، دار من
ز جام عشق تو بودم خراب و مست، آندم
که امر منشی «کن» کاف و نون به هم می‌زد
به هر داغی و هر دردی که می‌خواهی بکش ما را
که ما را نیست از عشقت، دل‌آزاری و بیزاری

به راستی چگونه می‌شود در ساحل این ابیات بویژه بیت اول که یکی از شاه‌بیه‌های ماندگار نسیمی و یکی از شطح‌های مست‌کنندهٔ اوست دل به دریا نزد و به صید مروارید معرفت نپرداخت؟ قبلاً گفتیم که نسیمی در هیچ جا بصورت مستقیم انالالحق نگفته است و در یکی از جاهائی که بصورت غیرمستقیم انالالحق

۴۱ - ولی اگر عرفان حلاج را یکی از سرچشمه‌های عرفان نعیمی و نسیمی و دیگر عرفا بنامیم بیراه نگفته‌ایم.

گفته در همین بیت است. آن هم بعنوان یک امر الهی و ازلی و البته به عنوان یک تکلیف شرعی برای پاسخ به مدعیان.

این بیت دارای چند شبکه مفهومی و تصویری است و یکی از رندانه‌ترین و عاشقانه‌ترین ابیات او به حساب می‌آید. نسیمی در لایه اول بیت می‌گوید چون من مست عشق یارم مجازاتم دار است یعنی سرنوشت عاشق جز کشته شدن در راه وصال معشوق نیست و معشوق کاری بجز عاشق کشی ندارد و عاشق کشی بزرگترین لطف و محبت معشوق به عاشق است، چون بر اساس حدیث قدسی «مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي»^{۴۲} ... هر که در این بزم مقرب‌تر است - جام بلا بیشترش می‌دهند... و خود خدا دیه اوست..

نسیمی در لایه دوم این بیت می‌خواهد بگوید که انسان از روز ازل با شراب معرفت انالالحق پا به عالم وجود گذاشته ولذا اگر در این عالم به تکلیف انالالحقی خود عمل نکند مرتکب خطا و معصیت شده و شاه ابد با بردار زدن او از او کیفر می‌گیرد چون خود را (با شهادت در راه حق) ابدی نکرده است.

در لایه سوم نسیمی می‌گوید اگر من انالالحق می‌گویم تقصیری ندارم چون سلطان ازل و ابد فطرت مرا اینگونه سرشته است و خودش به ملائک گفته: سجده‌اش کنید، به او چیزی آموخته‌ام که شما نمی‌دانید.

لایه چهارم اینکه علت بر دار شدن نسیمی و حلاج و امثالهم به این خاطر است که اسرار بین بنده و سلطان ابد را افشا می‌کرده‌اند، بقول حافظ:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند

۴۲ - در حدیث قدسی است که خدا می‌فرماید: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي و مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و مَنْ عَرَفَنِي احْبَبَنِي و مَنْ احْبَبَنِي عَشَقَنِي و مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتَهُ و مَنْ عَشَقْتَهُ قَتَلْتَهُ و مَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَى دِيْتِهِ و مَنْ عَلَى دِيْتِهِ فَاَنَا دِيْتُهُ : آن کس که مرا طلب کند، من را می‌یابد و آن کس که مرا یافت، من را می‌شناسد و آن کس که مرا شناخت، من را دوست می‌دارد و آن کس که مرا دوست داشت، به من عشق می‌ورزد و آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می‌ورزم و آن کس که من به او عشق ورزیدم، او را می‌کشم و آن کس را که من بکشم، خونهای او بر من واجب است و آن کس که خونهایش بر من واجب شد، پس خود من خونهای او می‌باشم... این حدیث در هیچ یک از کتب روایی معتبر (دسته اول روایی) نیامده است. لذا از کتب دیگر روایت می‌کنیم؛ از جمله در کتاب قره العیون مؤلفی با نام فیض، ص ۳۶۹

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

لذا نسیمی می خواهد بگوید چون من راز عشق بین خودم و معشوق را فاش کردم و به اسرار نهانی شهادت دادم محکوم به دار شهادت خواهم شد و این محکومیت که شهادت است برای من کمال مطلوب از لطف محبوب است. قطعاً کسب زندگی جاوید کمال مطلوب هر انسانی است و طبق آیه شریفه قرآن شهدا به این حیات طیبه و جاویدان می رسند. در لایه بعد نسیمی می گوید انسان عاشق سرنوشتی جز تسلیم اراده معشوق شدن ندارد بخاطر همان عهد و پیمانی که از روز ازل با معشوق ازلی داشته و خداوند اراده کرده او را قتل ببیند چنانکه در حدیثی، حضرت محمد به امام حسین می فرماید: «ان الله شاء ان يراک قتیلاً» یعنی خداوند اراده کرده تو را کشته ببیند و این کشته شدن کمال مطلوب سیدالشهدا بوده است. حلاج و نسیمی به جرمهای انالالحق گوئی و حروفیگری کشته شدند و دلیل کُشدگان آنها این بود که می گفتند: «اینها دین و عقاید دیگران را فاسد می کنند» و معلوم نیست کجای کار آنها خلاف شرع است که باید چنان قتل‌های فجیعی در پی داشته باشد. برای بررسی زندگی نسیمی می توان از دیدگاههای مختلف وارد شد ولی مهمترین دیدگاه بررسی جرم اوست، جرمی که منجر به قتل او شد، جرم حروفیگری است که بی ارتباط با انالالحق گوئی حلاج نیست، نسیمی پیش بینی وحشتناکی از آینده خود دارد، خودش هم می داند دچار چه عشق آتشینی شده و چه سرنوشتی در انتظار اوست:

گر انالالحق‌های ما را بشنود منصور مست

هم به خون ما دهد فتوا و هم دار آورد

انالالحق از من عاشق اگر ظاهر شود روزی

مرا عارف بسوزاند، کشد منصور بر دارم

نسیمی می‌گوید حلاج هم به قتل ما فتوا می‌دهد و دار می‌آورد و عارف هم مرا می‌سوزاند چون ظاهراً هویدا کردن اسرار الهی توسط نسیمی بیشتر از حدی است که حلاج مرتکب آن شده است.^{۴۳}

حلاج در ادبیات عرفانی ما دیگر به یک شخص اطلاق نمی‌شود، او نماد بی‌پروائی در ایراز علاقه و عشق‌های خونین محسوب می‌شود و شعرای کهن و معاصر ما هر عاشق صادق از خود گذشته‌ای را به حلاج تشبیه کرده و می‌کنند چنانکه مولانا درباره‌ی این عشاق که از نظر او خدایان عشقند می‌گوید:

حلاج و شانیم که از دار نترسیم

مجنون صفتانیم که در عشق خداییم

نسیمی نیز به عنوان یکی از آن عاشقان دریادل، از غایت شوق، برای رسیدن به دار بلا نعره‌های مستانه سر می‌دهد:

همچو منصور اناالحق زده از غایت شوق

بر سر دار بلا نعره زنان می‌آیم

معانی و مصادیق اناالحق

اناالحق در قاموس حلاج و نسیمی (و نه فرعونها) چند معنی می‌تواند داشته باشد: اول یعنی من حقم (یا بر حقم) و دشمنم ناحق است، به عبارت دیگر، یعنی حق با من است حتی اگر تمام جهان علیه من باشد. دوم یعنی من حق دارم، حق حیات، حق رأی، حق اعتراض، حق تغییر سرنوشت خودم و اجتماعم. سوم یعنی

۴۳ - البته این ادعا هم از جنس شعر است اما این حقیقت را منتقل می‌کند که نسیمی فریاد حقانیت و حق‌طلبی و حقوقی را به میان جامعه برده و هزاران حلاج را ساخته و پرداخته است و اگر نیک بنگریم واقعاً هیچ سری توسط حلاج فاش نشده، یعنی اصلاً سر و اسراری فراتر از آنچه در قرآن و احادیث آمده وجود نداشته که کسی بخواهد آن را فاش کند و خدا هم منزّه است از آنکه بخواهد انتقام بگیرد و یا کیفر کند، تمام این حرفها فقط در حوزه شعر قابلیت حضور و بروز می‌یابند و دشمنان نیز با توجه همین شطیحات و حرفهای مخیل حکم اعدام حلاجها و نسیمی‌ها را صادر و اجرا کرده‌اند، حلاج و نسیمی فقط در تبیین مفاهیم وحدت وجود بی‌پروا و بی‌ملاحظه بوده‌اند که همین بی‌پروائی از نظر برخی از متدینین گناه به حساب می‌آمده و می‌آید.

چیزی به نام من وجود ندارد چون تمام وجود من معشوق است و هرچه از من و نام و هستی من وجود دارد از من نیست، پس من وجود ندارم، هرچه هستم اوست. چهارم اینکه انالالحق به معنای انالاحقیقت می‌تواند باشد. یعنی من حقیقتم، حقیقتی بنام انسان، اشرف مخلوقات، آمده از خدا، روانه به سوی خدا، غرق در خدا و مختار در محیط جبر...

نسیمی مردم را به وحدت و اتحاد و عبودیت حق تعالی دعوت می‌کند و با اینکه غرق در دریای حقیقت است هرگز دعوی الوهیت و ربوبیت ندارد. اما بحث انالالحق بحث دیگری است. اگر طرفین دعوی، این بحث ساده را پیچیده و سیاسی نکنند، انالالحق به معنی اینکه «من خدا هستم» نیست چون هیچ صاحب عقلی نمی‌تواند چنین ادعائی داشته باشد، اما از آنجا که هر موجودی نشانه‌ای از وجود خدای تعالی است می‌تواند بگوید چون من نشانه‌ای از خدا هستم و حقیقت در من جلوه‌گر است پس وجود من غیر او نیست، به عبارت دیگر انالالحق گاهی یعنی انالاحقیقت^{۴۴}:

گوهر گنج حقیقت به حقیقت مائیم

نور ذات جبروتیم که در اشیائیم

آنچنانم غرقه در فکرش که بر لوح بصر

نقش هر صورت که می‌بینم خیال روی اوست

ز اشیا چون جدا دانم، ترا ای عین اشیا، چون

محیطی بر همه اشیا و عین جمله اشیائی

توئی آن عالم وحدت که هستی منشأ کثرت

۴۴ - در شعری که در مورد حرم مطهر امام رضا (ع) سروده شده و بصورت کتیبه سنگی در اطراف حرم آن حضرت (در کنار درب کوچک، سمت قبله) نقش شده نیز عبارت انالالحق حک شده است. در این قصیده شاعر در مورد حرم امام رضا گفته است:

... نه کوه سینا باشد ولی به عجز و نیاز گرفته است کلیم اندر آن مقام و مقر

نه نخل طور است، اما همی به گوش رسد از آن صدای انالالحق همواره تا محشر...

یعنی از این حرم که یکی از آیات بزرگ خداوند را در خود جای داده است نیز صدای حق و حقیقت تا روز حشر به گوش جان حق‌جویان و حق‌پرستان می‌رسد.

از آن در «جا» نمی‌گنجی که در جائی و هم جائی
و بقول شیخ محمود شبستری در مثنوی گلشن راز ، اگر یک درخت می‌تواند
انالحق بگوید چرا یک نیکبخت نتواند :

انالحق کشف اسرار است مطلق

به جز حق کیست تا گوید انا الحق

همه ذرات عالم هم‌چو منصور

تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

چو کردی خویشتن را پنبه کاری

تو هم حلاج وار این دم برآری

برآور پنبه پندارت از گوش

ندای واحد القهار بنیوش

در آ در وادی ایمن که ناگاه

درختی گویدت انی اناالله

روا باشد انالحق از درختی

چرا نبود روا بر نیکبختی؟

شیخ شبستر در این مثنوی می‌گوید: خداوند بر شجری در طور سینا اجازت داد
و او به جای خداوند با حضرت موسی تکلم کرد، پس اشرف مخلوقات که خداوند از
روح خودش در او دمیده و اسما را به او آموخته و از او میثاق گرفته، چگونه نتواند؟
نسیمی با اشاره به همین آیه می‌گوید: «انی انا الله» باطنم را پر کرده چون
دل من (مثل آن درخت) سرشار از آتشی است که نیاز و عشق موسی آن را
برافروخته است و میوه درخت دل من از جنس آتش اشتیاق موسی است که هر
عاشقی هوس آن دارد:

باطنم زان همه پر نور «انا الله» شده است

که درخت دل من آتش موسی دارد

آیت «انی انا الله» هستم از این نار ، نورم

هم مناجات تجلی بر کلیم الله طورم
به عبارت دیگر، سینه من هم سینای تجلی است و دلم همان درخت
سخنگوست و این به معنای اناالحقگوئی و شرک و کفر و ارتداد نیست. در بیت
دیگر با استناد به همین آیه، از آتشی که در سر دارد خبر می‌دهد:

هرکسی در سر هوائی دارد از مهرت ولی

در سر ما زاتش عشقت هوائی دیگر است

نسیمی خود را به تکدرختی تشبیه می‌کند که میوه‌های سرخش همان آتشی
است که از حرارت عشق بین عاشق و معشوق بوجود آمده است، یعنی از عشق
فقط آتش نصیب او شده است.

در رابطه با وحدت وجود، مثال زیبا و ساده‌ای (منسوب به مولانا) در فرهنگ و
ادبیات ما جاری است که ذهن را کاملاً به موضوع نزدیک می‌کند:

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا دریاست

و نسیمی با استفاده از نمادهای قطره و دریا دربارهٔ بزم وحدت چه زیبا می‌گوید:

چه مجلس است و چه بزم این که از می توحید

محیط قطره شد اینجا و قطره دریا شد

تا به سرّ سوره‌ی خط رُخت ره برده‌ایم

شش جهت ، چندانکه می‌بینم، همه روی خداست

محیط بر همه اشیا از آن جهت شده‌ام

که نون نطق الهی حقیقت ما شد

نون نطق الهی یکی از رازها و اسرار حروفیه است که جای شرح و بسط آن در
این مقال نمی‌گنجد اما از نظر نسیمی کسی که بر آن واقف و در آن مستغرق شود
بر تمام اشیاء عالم محیط می‌گردد چنانکه قطره نیز پیش از پیوستن به دریا فقط
یک قطره است با حجم و وزن و کیفیت معین ولی وقتی که از منیت و فردیت
گذشت و به دریا وصل شد و با دریا به وحدت رسید دیگر نه قطره است نه دریا در

حالیکه هم قطره است هم دریا. و انالحق یعنی به وحدت رسیدن در فکر با کل هستی و خود را ندیدن و دریای وحدت را دیدن:

گر طالب بقائی ، اول فنا طلب کن

اندر فنای مطلق، عین بقا طلب کن

چگونه پیش وجود تو نفی خود نکنم

که آفتاب وجود تو محو کرد هستی من

طالب توحید را باید قدم بر «لا» زدن

بعد از آن در عالم وحدت ، دم از «آلّا» زدن

برخی از طرفداران وحدت وجود ادعا دارند که جهان همان خدا و خدا همان جهان است که این عقیده به دلائل عقلی و نقلی باطل است اما نسیمی جهان را خدا نمی‌داند و از خدا هم جدا نمی‌داند. او خدا را محیط بر همه اشیاء و عین همه اشیاء می‌داند. از نظر او هستی به تنهایی اصالت ندارد و ارزش و اعتبار خود را از خالق هستی گرفته است:

تا منور شد ز خورشید رخ او دیده‌ام

در همه اشیاء، ظهور صورت او دیده‌ام

پیش و جهش هالک آمد ای نسیمی کلّ شی

شاد زی زان روی و خرّم، گو بمیر از غم رقیب

نمونه این تفکر در اکثر غزلیات او به وضوح دیده می‌شود.

نهایتاً اینکه ساده‌ترین برهان برای تبیین وحدت وجود می‌تواند در شعر زیر (اثر

عبرت نائینی) جلوه‌گر باشد:

چون نور که از شمس جدا هست و جدا نیست

عالم ، همه ، انوار خدا هست و خدا نیست...

... در آینه ببینید اگر صورت خود را

آن صورت آینه ، شما هست و شما نیست...

اما این بحث ساده در حوزه‌ی مسائل سیاسی دارها برپا می‌کند و سرها بر باد می‌دهد مخصوصاً وقتی که گرگها به لباس میش در می‌آیند. حاکمان همیشه مردم را بصورت قطره‌های کنترل شده و جدا از هم طلب می‌کنند و آزادگان و ابرار و مصلحان و انقلابیون، مردم را بصورت دریا‌های متحد و ناآرام و طوفانی و غیرقابل کنترل می‌خواهند. این نظریه مرزهای کشورهای قاره‌ها را بر می‌دارد، به جنگ هفتاد و دو ملت که راه اصلی درآمد مافیای قدرت و ثروت است پایان می‌دهد و ادیان و فرقه‌ها و نحله‌های مختلف فکری و فلسفی و اعتقادی حتی بت‌پرستان را به اتحاد و آرامش و همزیستی مسالمت‌آمیز و رعایت حقوق یکدیگر فرا می‌خواند و بر علیه متجاوزین و فرعون‌ها و زیاده‌طلبان می‌شوراند و به طغیان و عصیان وامی‌دارد.

نسیمی بعنوان یک منجی و بیدارگر اجتماعی به جایگاه انسانی و مسئولیت انقلابی و عواقب کیفری خود کاملاً واقف است و فریاد خود را مانند صور اسرافیل می‌داند که باید مردگان جامعه آن روز را از خواب مرگ بیدار و در میادین نبرد حق علیه باطل محشور کند:

ای نسیمی وقت آن شد کز دم روح‌القدس
نفخه‌ای چون صور اسرافیل در عالم دمی
دل‌م ز فتنه‌ی دجال از آن شده‌ست ایمن
که روح قدسی من همدم مسیحا شد
جان در میان نهاد نسیمی، چو شمع، از آن
در سلک عاشقان جمالت مجال یافت

بدون شک یکی از معدود کتب شعری قدما که مدح هیچ شاهی در آن وجود ندارد دیوان نسیمی است چون از دولت عشق به جائی رسیده که تمام افلاک (ابر و باد و مه خورشید و فلک...) را غلام خود (یعنی انسان) می‌داند که ریشه در حدیث شریف «لولاک لما خلقت الافلاک» دارد که در شأن رسول گرامی اسلام است

یعنی ای محمد اگر بخاطر تو نبود افلاک را نمی‌آفریدم، و البته هر انسانی هم که بندهٔ عشق او باشد بی بهره از آن مقام نیست.

تا به فضل حق، نسیمی بنده‌ی عشق تو شد

چرخ و ماه و زهره و خورشید هستندش غلام

ذوق عیشی که بدان دست سلاطین نرسد

از وصال من درویش گدا یافته‌ام

نسیمی یک «سربدار حروفی» است، آنهم نه یک حروفی ساده، بلکه یک رهبر رازدان و راهگشا. او از شعر بعنوان یک «رسانه و پوشش» استفاده می‌کند، لذا بدون شک رازهای بزرگی را در لابلای سطور و حروف دیوان خود نهفته داشته که دست غیر به رموز غیبی آن نرسد:

با غیر نمی‌گویم سر سخن عشقش

گر شرح رموز غیب، اغیار نداند، به

اشعار نسیمی را صد معجزه است اما

گر سر ید بیضا، سخار نداند، به

زخمها دارم ز عشقش بر جگر، لیکن چو نی

پیش هر نامحرمی، نتوان به آواز آمدن

و در بعضی از ابیاتش، راز اعداد و حروف را به عرصه شعر می‌کشاند و شعرش برای کسی که از اسرار و آموزه‌های حروفیه^{۴۵} آگاه نیست، حالت معما پیدا می‌کند:

۴۵ - استاد یعقوب آژند در کتاب «حروفیه در تاریخ» درباره سابقهٔ علم حروف می‌گوید: تقدس حروف و صورت تجسمی به آنها بخشیدن از قرون گذشته در بین افراد انسانی وجود داشته... چنانچه در انجیل یوحنا دربارهٔ مسئلهٔ تقدس حروف چنین آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود... و همان در ابتدا نزد خدا بود و هرچیز به وساطت او موجود شد و...» در دیوان حسین حلاج دربارهٔ تقابل اعداد و حروف سخن رفته و ابن عربی در «فتوحات‌المکیه» خود اهمیت خاصی برای حروف قائل شده است. وی معتقد شد که پایهٔ شناخت خدا لفظ و کلمه است. چون خدا محسوس نیست و جز از راه کلمه و لفظ قابل شناخت نمی‌باشد:

ذاتی که عبارت است از سی و دو حرف - عین دو جهان است چه مطروف و چه ظرف

یعنی که حقیقت حروف از ذاتست - ای منشی علم نحو و ای واضع صرف

مُصحف حسن دلبرم، هست دو چارده ولی
 سی و دو است از آنکه آن ماه ده و چهار من
 از لوح روی دلبران، یک سطر حرف حق بخوان
 اسرار «ما اوحی» بدان از چار و هفت و چار او
 ذات اشیا با مُسمای الف

همچو «با» با ذات حق، ملحق نگر
 عشق کل با نه سپهر و چار ارکان و سه روح
 وان که زین هر چار می‌زاید نهان، ما بوده‌ایم
 منم سیاره‌ی گردون، منم شش حرف کاف و نون
 چرا از سیر خود، یکدم، من سیار بنشینم

این اسرار و رموز، هم در باطن اشعارش تعبیه شده و هم در ظاهر و صورت آنها
 که البته با توجه به کلیدهایی که در بعضی جاها گذاشته رازگشائی قسمتی یا تمام
 دیوان او کار مشکلی نیست ولی بدون رمزگشائی هم دیوان نسیمی سرشار از جاذبه
 و اسرار ملکوتی و گوارائی است.

از سوی دیگر صدا و صوت، تجلی هستی است. این صوت و صدا در موجودات جاندار بالفعل و دو موجودات
 بی‌جان بالقوه وجود دارد. ظهور این صوت در جانداران ارادی است. کمال صوت و صدا، کلام است که فقط در انسان
 متجلی شده است. سخن مرکب از حروف است و لذا اصل و بُسُ سخن و صدا، حرف می‌باشد. از سوی دیگر لفظ بر
 معنی مقدم است و تصور معنی بدون تصور لفظ مقدور نیست. به عقیده فضل تعبیر معانی با حروف و اصوات در دو
 قالب ریخته شده: قالب حروف عربی که ۲۸ تا و زبان قرآن و حضرت محمد (ص) است؛ و دوم حروف فارسی که
 ۳۲ تاست که جاودان نامۀ فضل با این حروف است.

ای عشق تو سر دفتر اسرار وجود - منصور دل آویخته از دار وجود

جز سی و دو حرف لم یزل در دو جهان - بنمای کسی که هست در دار وجود

مقصود فضل از آدم فقط انسان نخستین نبوده بلکه نمادی از تجسم الهی در عالم باقی است. اساس عقیده او به
 مقام خدائی رساندن انسان است. اما در بین انسانها هم یک انسان نور چشم همه است، تمام انسانها هم تابع آن
 یک انسانند. که پیامبر و امام است... پس به اعتقاد حروفیان گردش کائنات بر اساس سه مرحله بنیان گذاشته شده:
 نبوت، امامت و الوهیت. نبوت با حضرت آدم شروع و به حضرت محمد می‌رسد، دوران امامت با امام علی شروع و با
 امام حسن عسکری تمام می‌شود و دوران الوهیت که با حضرت مهدی شروع و به پایان جهان می‌انجامد. (برخی
 گویند که طرفداران فضل ادعای نبابت یا امامت او را داشته‌اند.)

عشق و مسئولیت

نسیمی عاشق است، یک عاشق کامل که عشق سوزانی به انسانیت و هستی دارد و به همین خاطر مخالفینش در طول تاریخ کینه سوزانی نسبت به او داشته‌اند، او به تمام جلوه‌های قدرت الهی عشق می‌ورزد لذا عاشق مورد نظر نسیمی، فردی شکست خورده و گوشه‌گیر و سرخورده و بی‌مسئولیت نیست، انسانی است شاداب و راضی و عصیانگر که در هجران به وصل رسیده و دل از دو عالم برکنده و به مقصود که «رفتن» و نه «رسیدن» است رسیده است:

زلف او محشر جان است، دلا سعی کن
 که در آن حلقه در آئی به شماری باری
 رخ از عشقش چو زر کردن، به آسانی توان لیکن
 بیا جان صرف عشقش کن اگر صراف دیداری
 دامن ترا رسد که فشانی ز کائنات
 ای عاشقی که دامن دلبر گرفته‌ای
 خواهی که گذر کنی ز کونین
 خون می‌خور و جان فشان و خوش باش
 پروانه‌ی وصال حریم تو عاشقی است
 کز نور شمع روی تو دارد هدایتی
 با آنکه جور حسن تو بر من ز حد گذشت
 صد شکر می‌کنم که ندارم شکایتی
 دارد نسیمی از همه عالم ترا و بس
 ای اولی که هیچ نداری نهایتی
 شادی ما، در دو عالم جز غم عشق تو نیست
 زان، به نو هر ساعت از عشقت، غمی می‌بایدم
 اشاره‌اش به اشکهای عاشقانه‌اش نیز شورانگیز و متفاوت است:
 ترسم انجامد به طوفان در غمت

رستخیز اشکِ چون مرجان من
 غرق دریای سرشکم عجب این کز غم تو
 تشنه جان می‌دهم و آب ز سر می‌گذرد
 آب چشمم ز غمت دی به کمرگاه رسید
 دوش تا دوش شد، امروز ز سر می‌گذرد
 و نکته‌ی مهم اینکه نسیمی در تمام اینگونه ابیات می‌خواهد عشق متعالی،
 عزت نفس، مناعت طبع و کرامت انسانی را به مخاطبان القا کند و ارزش وجودی
 آنها را به یادشان بیاورد:

ای دل! بلا بکش چو دلت مبتلای اوست
 خوشنود شو بدان چه مراد و رضای اوست
 در طواف حرم کوی تو ای کعبه‌ی حسن
 هر دم از مشعر موی تو صفا یافته‌ام
 عشق آن زیبا نهادم در نهاد افتاده است
 در نهادم نیست الا عشق آن زیبا نهاد
 حور عین بنشیند از غیرت بر آتش چون سپند
 در بهشت از چهره چون فردا براندازی نقاب
 ای نسیمی، چون ببینی قامتش را سجده کن
 زان که پیش سرو همچون شمع نتوان ایستاد

توصیف صورت انسان و اجزای آن آنقدر در ادبیات ما فراوان است که اگر آن را
 حذف کنیم چیزی از ادبیات ما باقی نمی‌ماند اما توصیف نسیمی از چهرهٔ انسان
 توصیفی معمولی و تکراری نیست. از نظر نسیمی (که یکی از بزرگترین نظریه
 پردازان حروفی است) انسان زیباترین و کاملترین مخلوق و تجلی خداست و
 خداوند تمام اسرار آفرینش را به انسان اعطا کرده است. چهرهٔ انسان زیباترین
 تصویری است که در عالم هستی خلق شده و هیچکدام از پدیده‌های عالم به
 زیبایی چهرهٔ انسان نیست، در اصل خداوند تمام زیبایی عالم خلقت را در صورت

انسان تصویر کرده است. نسیمی در اکثر اشعارش به این موضوع اشاره می‌کند و صورت انسان را عالی‌ترین راه خداشناسی و حق‌پرستی و کمال‌جوئی می‌داند و هستی را آئینهٔ جمال خداوند قلمداد می‌کند و رازهای نهفته در صورت انسان را برمی‌شمارد، به عبارت بسیار ساده‌تر و خودمانی‌تر: تنها راه شناخت معشوق از طریق صورت او میسر می‌گردد (چه معشوق مادی و مجازی و چه معشوق حقیقی و معنوی) و شناخت خداوند از راه عشق ساده‌ترین راهی است که هر انسانی می‌تواند به آسانی به آن برسد:

گرچه وصف تو کنند اهل تفاسیر و کلام
مُصحف حُسن تو را شرح و بیانی دگر است
درس ما ابجد عشقست، چه داند نحوی
منطق الطیر اولوالفضل^{۴۶}، زبانی دگر است
چشم و ابروی تو را قدر که داند جز من
قیمت ترک کماندار، سپاهی^{۴۷} دانست
تا روی تو را دیده‌ام ای سرو گلندام
روزم همه چون طالع و بخت تو سعید است

انسان همیشه در پی کشف هویت واقعی خویش و هستی است و دارالسلام روی دلبر مشرق هویت است. تشبیه روی دلبر به دارالسلام، معانی متعدد بسیار زیبایی در خود پنهان کرده است که پی بردن به آن مثل کشف گنج بزرگی است که تمام ارزشهای دنیا را در خود جمع کرده است. این گنج همان صورت دلبر است. در هفت آیهٔ اول قرآن یا آیات سبعة نیز که ام‌الکتاب و صورت کل قرآن به حساب می‌آید تمام زیباییهای قرآن جلوه‌گر است. قرآن نیز که کتاب هستی است ترجمان کلامی حسن و لطف دلبر ازلی در قالب کلمات است، لذا درک این هفت آیه یعنی درک کل قرآن و کشف کل جمال هستی که در عالم تجلی کرده است و

۴۶ - در بعضی از نسخه‌ها به جای اولوالفضل نام ابوالفضل آمده که یکی از نامهای مستعار سید نسیمی بوده است.

۴۷ - در این بیت و برخی ابیات دیگر به سپاهی و نظامی بودن خود نیز اشاره دارد.

هر ذره‌ای جلوه‌گاه اوست تا چه رسد به صورت زیبای انسان که شرح ام‌الکتاب هستی است:

ای نسیمی، نوشته بر رخ دوست
 شرح ام‌الکتاب می‌بینم
 به حق سبعة رویت که سورة کنز است
 که عید اکبرم این است بهترین صلوات
 ای مشرق هویت، دارالسلام رویت
 وی مسکن سعادت، ظلمت‌سرای زلفت
 در دور چشم و زلفت، ز احیای روح قدسی
 صد محشر است هر دم، در حلقه‌های زلفت
 کسی که عارف به این صورت ظاهری و باطنی شود اهل نجات است و از دوزخ
 در امان، و کسی که مثل نسیمی خودش را فدای این حُسن کند حتی اگر
 کارنامه‌اش هم سیاه باشد، تمام اعمال او حسنات به حساب می‌آید:
 دلی که عارف روی تو شد ز دوزخ رست
 که عارفان جمال تو اند اهل نجات
 کسی که جان چو نسیمی فدای حسنت کرد
 سوادنامهٔ اعمال او بُود حسنات
 علاوه بر این ابیات پراکنده، نسیمی در غزل پر شور زیر به موضوع خلقت و
 آفرینش انسان می‌پردازد و یک دوره عقایدش را بر می‌شمارد:
 روح القدُس از کوی خرابات بر آمد
 مشتاق تجلی به مناجات بر آمد
 خورشید یقین از افق غیب عیان شد
 انوار حق از مَطْلَع ذرات بر آمد
 سلطان ابد سنجق منصور بر افروخت
 «الحق انا» از ارض و سماوات بر آمد

ای مُصحف حق ، روی تو آن آیت نور است
از سی و دو حرفش عَلم ذات بر آمد
جز روی تو ای آینه صورت رحمن
بر وجه که این شکل و علامات بر آمد
ای عابد حق واقف از آن نور خدا شو
کز صورت روی وثن و لات بر آمد
گر منتظر وعده دیدار کلیمی
ای چله نشین وعده میقات بر آمد
ای شغل تو در خرقة ، همه شعبده بازی
کاری کی ازین کشف و کرامات برآید؟
بر تخت وجود آنکه نشد شاه حقیقی
از عرصه اش آوازه شهامت بر آمد
المنه لله که ز حق حاجت رندان
بی توبه و سالوسی و طامات بر آمد
مقصود نسیمی ز دو عالم همه حق بود
مقصود میسر شد و حاجات بر آمد
نسیمی در بیتی بسیار زیبا و مُخیل با اشاره به خلقت جهان در شش روز، خود را
در روز پنجم آفرینش قرار می‌دهد و می‌گوید:
رُخت در عالم وحدت، به شاهی پنج نوبت زد
بر اوج لامکان اکنون برآور تخت سلطانی
این بیت نیز دارای لایه‌های معنایی متعددی است که مجال بسطش نیست اما
تلویحاً اشاره می‌کند که روح و جان او (انسان) در ادوار و اطوار مختلف آفرینش
حضور داشته و شاهد خلقت بوده و لذا هم قدیم است و هم حادث. او درباره قدیم
یا حادث بودن جهان و ماهیت روح و بدن انسان که با مبحث جبر و اختیار

ممزوجند و از ابتدای تاریخ بشر تاکنون مورد بحث فلاسفه و عرفا و متکلمین بوده و همیشه باعث بروز درگیری‌هایی بین آنها شده است در ابیات دیگر می‌گوید:

طریق رسم دویینی رها کن ای احو
که یک حقیقت و ماهیت است روح و بدن
سخن از قدیم و حادث مکن ای حکیم رسمی
که من آن وجود فردم که هم اینم و هم آنم

از نظر نسیمی انسان خدا نیست ولی از خدا هم جدا نیست چون دارای جوهری خدائی است که او را به سرچشمه‌های وحدت و هستی وصل می‌کند و به بقا می‌رساند، در این مسیر تمام انسانها لایقند و راه برای همه باز است مگر اینکه خودشان نخواهند و همه می‌توانند به وحدت و بقا برسند که جز برای این آفریده نشده‌اند اما فقط فرهیختگان به فیض روح القدس نائل می‌شوند و با اذن حق دست به احیاء اجتماعی و فردی می‌زنند چنانچه انسانهای کامل و در رأس آنها، انبیا و اولیا و حضرت ختمی مرتبت که کاملترین نمونه‌ی خداوند است به این حیات جاودان رسیده‌اند. سوآلی که پیش می‌آید این است که آیا می‌شود این صفات را برای تمام انسانها بکار برد یا فقط مختص انبیا و اولیاست؟ حافظ می‌گوید می‌شود ولی به شرط:

فیض روح القدُس ار باز مدد فرماید
دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

و نسیمی می‌گوید روح القدس و روحی که در آدم دمیده شد در جان ماست:
روح القدسیم و اسم اعظم — روحی که دمیده شد در آدم

و راه صعود و عروج برای هیچ انسانی بسته نیست، آنچه لازم است این است که انسان باید خودش را لایق و آماده فیض کند و این کار با تحقیق و تفکر میسر است نه خیال و اوهام و خرافات. در حقیقت بستر تعالی و تکامل معنوی برای همه فراهم است ولی آنچه مانع رشد و کمال و باعث انحطاط است دنبال هوای نفس بودن و عاشق چیزهای فانی شدن و سازش با فرعون نفس است ولذا برای نیل به

کمال باید از راههای غیر معقول پرهیز کرد و خود را تافته‌ی جدا بافته ندانست. نسیمی علاوه بر درگیری با سلاطین و پادشاهان با افشاگری ابدی علیه عرفانهای کاذب، دست شیبادهان و فرصت طلبان را رو می‌کند و جامعه را به پرهیز از آنها فرا می‌خواند:

تو دنگ باده و بنگی، نه از عشق خدا دنگی
از آن پیوسته چون بنگی، به غفلت، عمر فرسائی
کی به شود ای مریض شهوت
رنج تو بفرفیون زیتون
به خط و خال و زلف او، شد اشیا جمله پیموده
تو تا کی ز آتش شهوت، ز شش سو بادپیمائی
ای روی ترش صوفی، مفروش به ما سرکه
کز یاد لبش، ما را، شد پر ز عسل، کندو
شرط اول در طریق معرفت، دانی که چیست
طرح کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن
هر که او را چون نسیمی، کام دل می‌بایدش
از مراد خود گذشتن، وز همه باز آمدن

خداوند، انسانها را به تفکر^{۴۸} در وجود و خلقت خودشان دعوت کرده و آنها را به رسول درونی‌شان که آشنائی فطری و ذاتی و ازلی با رسول بیرونی دارد ارجاع

۴۸ - در قرآن کریم مفاهیمی وجود دارد که معنا و مصداق واقعی آنها از دیدگاه عقل بسته انسان مشخص نیست و اصطلاحاً از «متشابهات» قرآن به حساب می‌آیند. مثلاً عرش چیست و کجاست؟ میوه ممنوعه‌ای که باعث هبوط آدم و هسرش شد چه بوده است؟ خلقت جهان در شش روز چگونه بوده و چه کیفیتی داشته و روز آن چند قرنی بوده است؟ سجده فرشتگان به آدم چه کیفیتی داشته و کلمات و اسمائی که خداوند در روز ازل به آدم و انسان آموخته چیست؟ مقام قرب کجاست و لقای رب در دنیا و آخرت چه ماهیت و کیفیتی دارد؟ و از این قبیل مفاهیم که خیلی‌ها تلاش کرده‌اند به آن پاسخ بدهند ولی هنوز از متشابهاتند و طبق مشیت ازلی تا زمان مقتضی رمزگشائی نخواهند شد. علاوه بر این، در احادیث و ادعیه و زیارات و بویژه زیارت جامعه کبیره (که به نقل از معصوم روایت شده) نیز مفاهیمی وجود دارد که شبیه متشابهات قرآنی هستند مثل این نکته که خلقت اهلیت قبل از آفرینش جهان و انسان بوده و یا اینکه اهلیت از نور واحد و بقیه انسانها از نور دیگرند و غیره...

می‌دهد تا حقیقت را از وجود خودشان کشف کنند و به معجزه‌ی وجود خویش پی ببرند. نسیمی درباره‌ی لزوم تحقیق و تدبر در اصول اعتقادات و آفرینش جهان و انسان می‌گوید:

مباش بسته تقلید و ظن که ممکن نیست
کزین طریق به منزل کسی رسد، هیئات
گر مرکب تحقیق توانی به کف آورد
سیاره صفت سیر سماوات توان کرد
ای نسیمی منزل وحدت مقام عارفی است
کز سر تحقیق می‌داند همه اشیا، یکی

و بخاطر همین لطافت و عظمت دریائی روح اوست که بعضی از حکمای رسمی و اکابر ازمنه مختلف حرف او را تعبیر به کفر و الحاد می‌کردند و تفکرات نسیمی را خطرناک‌تر از تفکرات حلاج می‌دانستند. ولی واقعیت امر این است که آنها نه حرف

مطمئناً عقل بشر قادر به کشف این رموز و حقایق نیست و به همین خاطر برخی از ارباب ادیان و مذاهب اینگونه مسائل را جزو «مسائل مسکوت‌ه» می‌دانند و مردم را از کنکاش در آنها بر حذر می‌دارند که اگر چنین باشد بساط فلسفه و عرفان و شعر باید برچیده شود و باز به همین خاطر است که برخی از موحدین شعر و فلسفه را حرام می‌دانند و بدون شک شاعران و متفکرانی که وارد این حوزه مسکوت‌ه ممنوعه شده‌اند از ترکشهای فکری آن متحجرین قرون وسطائی در امان نمانده‌اند و بخاطر اعتقادات و تفکراتشان تکفیر و یا حتی کشته شده‌اند. داستان تکفیر و قتل نعیمی و نسیمی نیز ریشه در همین تنگ‌نظری‌ها دارد. در اصل هر کسی بخواهد با خطاکش خُشکه مقدس‌ها به ارزیابی آثار ادبی و عرفانی شعرا و عرفا بپردازد در اولین اشعار و اظهارات آنها می‌شود دهها مدرک علیه خودشان جمع‌آوری کرد و حکم ارتداد و قتلشان را صادر نمود. لذا به همین خاطر است که عده‌ای از متدینین آثار حافظ و مولانا را نجس می‌دانند و در زمان ما امام خمینی که اهل فلسفه و عرفان و شعر بود «و در اشعارش گفت: مثل حلاج خریدار سر دار شدم» را زیر سؤال بردند در حالیکه خداوند در قرآن دستور به تفکر و تحقیق داده و برای آن حد و مرزی قائل نشده و ائمه نیز تفکر را بالاترین و ارزشمندترین عبادت دانسته‌اند چون فکر انسان مخلوق خداست و نهایتاً متفکر منصف را (حتی اگر ببیدین باشد) به خداوند و آفریننده لوح و قلم و فکر پیوند می‌دهد و مذهبیون سطحی‌نگر و واپسگرا همیشه از جریان تفکر آزاد و ایجاد «کرسی آزاداندیشی» در جوامع ترسیده‌اند و می‌ترسند چون دکان خودشان بسته می‌شود از نظر آنها مردم باید توسط آنها تغذیه فکری شوند نه اینکه خودشان با تفکر و تحقیق به تغذیه روحی بپردازند و به همین خاطر است که در رساله‌های عملیه شیعه یکی از اولین مسائلی که به مقلدین آموخته می‌شود این است که اصول اعتقادات خود را باید با تحقیق به دست آورد و تقلید مخصوص فروغ است نه اصول.

حلاج‌ها را فهمیدند و نه حرف نسیمی‌ها را و یا بهتر بگوئیم در برابر حرفهای ساده و بی‌پیرایه‌ی این بزرگان که باعث تخته شدن بسیاری از دکانها شدند، خود را به نفهمی زدند تا کودک تاریخ از خواب گران بیدار نشود و آسایش ظلمت‌گستران را نیالاید.

زیباشناسی و زیبا پرستی

نسیمی مانند اکثر عرفای همفکر خود جمال‌پرست است و تمام عالم را صحیفه‌ی جمال حضرت حق (جلّ و علا) می‌داند و همگان را به کیش زیباشناسی و زیبا پرستی دعوت می‌کند و حظ روحی خود را به آنها تقدیم و با آنها تقسیم می‌نماید:

نسیمی در رخ خوبان، جمال الله می بیند
 بیا بشنو ز گفتارش بیان سرّ سبحانی
 لیلی چو نبود جز رخ ما
 بر چهره‌ی خود شدیم مجنون
 به چشم دل، توان دیدن، خدا را در رخ خوبان
 سر دیدار اگر داری، طلب کن چشم بینائی
 تا وحدت جمالت، ثابت شود به برهان
 هست از رُخت نشان‌ها، بر بحر و بر، نوشته
 اندیشه نبست هیچ صورت
 جز روی تو در برابر ما
 زشت و زیبا، هرچه بینی، دست رد بر وی منه
 عیب صنعت هر که گوید، عیب بر صنعتگر است
 مگر رخسار او سبع‌المثانی است
 که هر حرفی از آن بحر معانی است
 چو هست آئینه‌ی مؤمن، به قول مصطفی، مؤمن

بیا در صورت خوبان، بین حق را و دانا شو
و در بیت دیگری با ترکیب حدیث شریف نبوی «المؤمن مرآت المؤمن» و
عبارت قرآنی «هو+المؤمن» که یکی از اسماء الهی است، شاهکاری می‌آفریند که
پرده از کشف و شهود ناب او بر می‌دارد و جانهای شیفته را هوایی می‌کند:

مؤمن است آئینه‌ی مؤمن، بین، گر مؤمنی

در هوالمؤمن، جمال خویش، تا باشی سلیم

نسیمی را اگر اهل طریقت بدانیم طریقت او نه فقط آمیخته با شریعت بلکه
محصول شریعت است. او راه رسیدن به حق و حقیقت را از طریق وصل شدن به
نبوت (و مرکز تشریع وحی) می‌داند و نبوت را به عنوان عالی‌ترین وسیله استكمال
و معراج روح بشر برمی‌شمارد و حتی ظن و گمان راجح را کارساز نمی‌داند:

حق را به ظن راجح نتوان شناخت ایدل

بر رفرف نبوت، سیر سما طلب کن

و در جای دیگر با اشاره به عبارت «لااله الاالله» که کلمه توحید است می‌گوید:

طالب توحید را باید قدم بر لا زدن

بعد از آن در عالم وحدت دم از الا زدن

یعنی تا کسی منیت خود را نفی نکرده نمی‌تواند به درک معنا و مفهوم وحدت و
عبارت الا الله برسد. پس اگر سالک در راه حذف منیت خود قدم بردارد می‌تواند به
درک معنا و مفهوم الا الله برسد که به معنای همسوئی و هماهنگی با کائنات و
عالم امکان و غرق شدن در دریای توحید است. اینگونه ابیات می‌تواند اثبات کننده
نفی انالحق گوئی توسط نسیمی باشد چون اعتقاد به وحدت وجود به معنای
«ادعای وحدانیت کردن» نیست.

بدون شک اگر حدیث شریف «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً» را از ادبیات عرفانی مشرق
زمین حذف کنیم بزرگترین سرچشمه شوریدگی و عشق‌بازی و جمال‌پرستی و
وحدت وجود را از آن حذف کرده‌ایم:

چون به سِرِّ كُنْتُ كَنْزاً.. ما به حق بردیم راه

همچو خورشید از دل هر ذره‌ای پیدا شدیم
 نسیمی، غبار را از آئینه‌ای که در دست مردم بود زدود و آنها را دوباره به
 خودشان معرفی کرد. کاری که نسیمی کرد این بود که حدیث «من عرف نفسه...»
 و حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً...» را از کنج مدرسه‌ها و خانقاه‌ها به میان مردم
 کشید و بدون شعار دادن و غوغاسالاری حزبی و تَفَلُّسُف و کلاس گذاشتن و مرید
 جمع کردن و نصیحت کردن خشک و خالی، «خود» واقعی آنها را به خودشان
 نشان داد، همین و بس.

خودشناسی حق شناسی شد به قول مصطفی
 در شناسائی نفست، «من عرف» چون رهبر است
 دلا با وصلش ار خواهی که ذات متحد گردی
 وجود هر دو عالم را نثار روی دلبر کن
 عشق می‌بازیم با حسن و رخ خود جاودان
 زانکه عاشق ما و معشوق نهان ما بوده‌ایم
 همه در جستجوی صورت و ما در پی معنی
 همه در گفت و گوی نقش و ما حیران نقاشیم
 اگرچه نسیمی وجود تمام انسانها را با عظمت می‌داند اما انسانیت آنها را یک
 اندازه نمی‌داند و بین انسان کامل و انسانهای دیگر فاصله می‌گذارد و می‌گوید:

آنانکه به تقلید^{۴۹} مجرد گرویدند
 دورند ز حق، زان به حقیقت نرسیدند
 قومی که پرستند خدا را به تصور
 از نور یقین دور چو شیطان پلیدند
 آن زمره که شد نور یقین هادی ایشان
 در مرتبه صدق چو قرآن مجیدند

۴۹ - اگرچه کلمه تقلید در بیت نخست (و کلمه مقلد در چند بیت دیگر دیوان نسیمی) آمده ولی به معنای رایج
 امروزی آن نیستند و تقلید در احکام را مد نظر ندارد بلکه مقلد بودن در اصول اعتقادی را نکوهش می‌کند.

هستند به حق یافته راه از سر تحقیق
ایمن شده از «ان عذابى لشدید»ند
آنانکه نگشتند به حق زنده‌ی جاوید
پژمرده و خوشیده بجا همچو قدیدند

یعنی کسانی که در راه معرفت و شناخت خداوند با شهادت به زندگی جاوید
نرسیدند مثل برگهای پژمرده و خشکیده‌اند و با بادی از درخت زندگی فرو
می‌ریزند.

در غزلی دیگر نسیمی با بر شمردن اوصاف انسان کامل یا جانهای به حق
رسیده با استفاده از ضمیر من که در برگیرنده کل انسانیت است می‌گوید:

منم آن امیر کشور که همیشه در دیارم
قمر است شحنة شب، زحل است پاسبانم
منم آن همای رفعت که فراز عرش پرّم
منم آن جهان معنی که برون از این جهانم
منم آن ز دیده غایب که همیشه در حضورم
منم آن وجود ظاهر که ز دیده‌ها نهانم
سخن از قدیم و حادث مکن ای حکیم رسمی
که من آن وجود فردم که هم اینم و هم آنم

او با ایجاد چند پارادوکس در دو بیت آخر ذهن را به کنکاش وا می‌دارد و با
حکمای رسمی آن روزگار یا امروزه به محاجه بر می‌خیزد و انسان را هم حادث و
هم قدیم می‌داند که تحلیل و تبیین آن در این مختصر نمی‌گنجد.

نسیمی هم مثل بسیاری از بزرگان دیگر، یکی از علل عقب افتادگی جوامع
انسانی، بخصوص مشرق زمین را در برداشت غلط آنها از «زهد» می‌داند که
توسط حکام و دنیا پرستان و بعضی از عالمان و صوفیان و زاهدان تبیین و به
خورد مردم داده می‌شود و با تشویق مردم به زهدورزی سعی در غیر سیاسی کردن
دین مردم دارند. این سالوسها و ریاکاران تیموری و عثمانی و ایلخانی و غیره که در

کنار هم دکانهائی برای چاپیدن مردم باز کرده‌اند و ایدئولوژی‌های استثمارگرانه خود را با هر دام و دانه‌ای ترویج می‌کنند آماج طعنه‌ها و حمله‌ها و افشاگری‌های نسیمی هستند و طبیعی و بدیهی است که آنها نیز ائتلافهائی مرئی و نامرئی علیه نسیمی و نسیمی‌ها دارند. حافظ هم در برخی از غزلهایش همین موضع را دارد با این تفاوت که حافظ تا اندازه‌ای در امنیت است ولی نسیمی تحت تعقیب و آواره:

کی کنم چون زاهد خام آرزوی خانقاه
من که در میخانه چون می سالها جوشیده‌ام
مزن ز سرّ نهان بعد ازین دم ای صوفی
که هرچه در تتق غیب بود پیدا شد
ای صوفی خلوت نشین، بستان ز رندان کاسه‌ای
تا کی پزی در دیگ سر، ماخلوبای خام را
دفتر طامات برمن، گو مخوان زاهد که من
گرچه رندم، حاصل این گفتگو دانسته‌ام
کند منع از می و شاهد، مرا زاهد مدام، آری
نباشد اهل جنت را ز شیطان، جز بدآموزی
به خلوت‌خانه‌ی طاعت مکن ارشادم ای صوفی
که جز کوی مغان، عاشق، ره دیگر نمی‌گیرد
با دهانت نکته‌ای می‌گفتم از اسرار غیب
سالک از راه طریقت خرده‌ها بر ما گرفت
نسیمی می‌گوید تمام جنگ و جدلها و منیت‌ها به دلیل ظاهرینی و برداشت سطحی از دین است ولی در عالم معنا خبری از ما و من نیست، او در غزلی سرشار از معانی بکر و تصاویر زیبا حق مطلب را چنین ادا می‌کند:

در عالم توحید چه پستی و چه بالا
در راه حقیقت چه مسلمان و چه ترسا
در کشور صورت، سخن از ما و منی هست

در ملک معانی بُبُود بحث من و ما
 از نقش و صفت، نام و نشانی نتوان یافت
 آنجا که کند شعشعۀ ذات تجلّی
 ذرّات جهان را همه در رقص بیابی
 آن دم که شود پرتو خورشید هویدا
 دوریّ تو از ذات بود غایت کثرت
 وحدت بود آن لحظه که پیوست بدانجا
 انجام تو آغاز شد، آغاز تو انجام
 چون دایره را نیست نشانی ز سر و پا
 بشناس تو خود را و شناسای خدا شو
 روشن شود ای خواجه تو را سرّ معما
 ور زان که تو امروز به خود راه نبردی
 ای بس که به دندان گزی انگشت، تو فردا
 مستانِ الستند کسانی که از این جام
 در بزم ازل باده کشیدند به یک جا
 این است ره حق که بیان کرد نسیمی
 واللّه شهیداً و کفیّ اللّه شهیدا
 از نظر او ملک معنا ملک حیرت و شیدائی است و چون نیک بنگری در مقام
 «تحریر» همه مانند همد و این مقامی نیست که کسی را بر دیگری برتری باشد:
 در بیابان تحریر واله و سرگشته‌اند
 حیدری و احمدی و ژنده پوش و ادهمی
 تا نباشم در بیابان تحریر بی‌رفیق
 هم‌چو ابراهیم عاشق ادهمی می‌بایدم
 تا به دور چشم مست یار بفروشد به می
 بر در میخانه، مولانا کتاب آورده است

از نظر او در عالم معنا، حتی بت پرستان هم از حلقهٔ یکتاپرستی خارج نیستند:

آن زمره که لات می پرستند

انوار تو دیده اند در لات

گر در رخ بت از تو نباشد نشانه ای

کافر چگونه سجده ی لات و وثن کند

بحث قداست افراد نیز گاهگاهی شبهه آفرینی می کند. حتی کسانی که بندگان برگزیدهٔ خدا- یعنی حضرت عیسی مسیح و مولا علی- را تقدیس می کنند نیز حقانیت و عظمت آنها را در نظر دارند ولی کسانی - از طرفین - که در طول تاریخ با راه اندازی جنگهای بین ادیان و مذاهب، آب به آسیاب خودشان و دشمن ریخته اند باعث انحراف ذهن مردم شده اند. البته همیشه بیخردان متعصبی وجود داشته و دارند و حاضر نیستند مسیح و علی علیهم السلام را جز در لباس الوهیت ببینند. در عین حال انگیزه ی اصلی تقدیس آن ذوات مقدس نیز تقدیس خدای واحد است و بقول نسیمی:

ز نور شمع رخسارت، فروغی بود در عیسی

از این معنی به معبودی پرستیدند عیسی را

در دایره ی وجود، موجود علی است

و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه ی اعتقاد ویران نشدی

من فاش بگفتمی که معبود علی است

نسیمی حتی «شرک» را منتفی میدانند چون در قلمرو وجود و مملکت سلطان ازل و ابد هیچ موجودی قدرت عرض اندام و شرکت در آفرینش نمی تواند داشته باشد:

چون وجود غیر ممنوع است، شرکت منتفی است

با جمال خویش باشد حسن رویت را خطاب

فهم حرف او برای قشریون تنگ‌نظر ثقیل است ولی در جهان ، حقیقتی جز «او» وجود ندارد که «توهم شراکت» برایش وجود داشته باشد. یقیناً حرف و پیام کسی که در سفره عشقش بجای قرص نان ، قرص آفتاب دارد را کسی جز عاشق نمی‌فهمد و اگر در طول تاریخ بارها به انکار او برآمده‌اند و روح مدفون در دیوانش را سوزانده و بر باد داده‌اند بخاطر این است که لقمه‌ی فکری‌اش در دهان مدعیان ظاهربین و واپسگرا نمی‌گنجد.^{۵۰}

۵۰ - استاد حجه‌الاسلام دکتر قاسم کاکایی در مورد اصلی‌ترین نزاع بر سر موضوع وحدت وجود می‌گوید: شاید اصلی‌ترین نزاع بین وحدت وجودیان و متکلمان اهل شریعت نزاع بر سر تشبیه و تنزیه خداوند باشد. در اندیشه دینی همواره خدا از نوعی جلال، تعالی و تقدس برخوردار بوده که او را ورای مخلوقات و دور از دسترس ذهن و عقل قرار می‌داده است. از سوی دیگر عرفای وحدت وجودی همواره در معرض این اتهام بوده‌اند که با یکی دانستن حق و خلق و با اعتقاد به حلول لاهوت در ناسوت، تعالی خدا را منکر شده و امر شریعت در باب عدم تشبیه حق و خلق را زیر پا گذاشته‌اند. ولی عرفای نظریه‌پرداز چون شیخ صدرالدین و مولانا جلال الدین با الهام از قرآن هم تشبیه صرف را منکر شده‌اند و هم تنزیه محض را و نظریه تشبیه در عین تنزیه و تنزیه در عین تشبیه را مطرح می‌کنند. صدرالدین در رساله مطالع الایمان این امر را چنین بیان می‌کند:

ز پنهانی هویدا در هویداست ز پیدایی نهان اندر نهان است

و "لا تدرک الابصار و هو یدرک الابصار" و "ان ترانی" اشارت به احکام اسم باطن است و این را موقف "تنزیه" گویند و "وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره" و "رأیت ربی فی احسن صوره" اشارت به احکام اسم "ظاهر" است و این را موقف "تشبیه" گویند و سبحان الله عن التشبیه و التنزیه.

چو پیدا و نهان دانستی او را یقین می‌دان که نه این و نه آن است
مشاهده می‌کنیم که عبارات قانونی چقدر با ترنم مولوی نزدیک است:

گاه خورشید و گهی دریا شوی گاه کوه قاف و گه عنقا شوی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای برون از وهما وز بیش‌بیش

از تو ای بی نقش با چندین صور هم موحد هم مشبه خیره سر

می‌بینیم که در این جا منطق "هم این و هم آن" و نیز "نه این و نه آن" بر بحث تنزیه و تشبیه غالب است.

این منطق نیز برگرفته از قرآن است که فرمود: "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" یعنی علم به خدا به پارادوکس می‌انجامد. معروف است که ابوسعید خراز گفت "خدا را به جمع کردنش بین ضدین شناختم" سپس این آیه را تلاوت کرد که "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن". به هر حال بحث وحدت وجود که اساس عرفان است سر از پارادوکس‌هایی در می‌آورد که ورای طور عقل است و تنها با شهود فهمیده می‌شود. یکی از بارزترین این پارادوکس‌ها همان ظهور در عین بطون و بطون در عین ظهور است...

مولانا جلال الدین نیز در غزلی که مملو از این پارادوکس‌هاست می‌گوید:

وه چه بی رنگ و بی نشان که منم کی ببینی مرا چنان که منم؟

گفتی اسرار در میان آور کو میان اندرین میان که منم؟

من قرص آفتابم ، چرخست آشیانم
 من لقمه‌ی بزرگم ، اندر دهان ننگجم
 هست محجوب ز انوار جمالت زاهد
 تاب خورشید کجا دیده‌ اعمی دارد

نسیمی با زبان فطرت جهان و انسان حرف می‌زند و اگرچه این معرفت سرخ را از استادش (فضل شهید) به ارث دارد و همه جا خود را مدیون فضل او می‌داند ولی در تکمیل و تبلیغ عقاید و اهداف استاد خود اشعاری دارد که از اشعار استادش مشهورتر است و دیوان او یگانه تجلیگاه عقاید و آرمانهای مشرب حروفیه به حساب می‌آید. او ابیات بسیاری در رابطه با وحدت و خلقت و کثرت دارد که به گلچینی از آنها قناعت می‌کنیم:

چشم ما بینا به حق شد ما به حق بینا شدیم
 صورت حق یافتیم آئینه‌ی اشیا شدیم
 دوری تو از ذات بود غایت کثرت
 وحدت بود آن لحظه که پیوست بدانجا
 شبیه روی تو در خاطرم چگونه درآید
 بلا شبیه ز رویت! چو اشتباه ندارم
 ای «سواد الوجه فی الدارین» خال و خط تو
 داده کار هر دو عالم را به زیبایی نظام

این چنین ساکن روان که منم؟	کی شود این روان من ساکن؟
بوالعجب بحر بی کران که منم؟	بحر من غرق گشت هم در خویش
کین دو گم شد در آن جهان که منم	این جهان وان جهان مرا مطلب
عین چه بود در این عیان که منم؟	گفتم ای جان تو عین مایی گفت
در زبان نامدست آن که منم	گفتم آنی بگفت های خاموش
اینست گویای بی زبان که منم	گفتم اندر زبان چو در نامد
اینست بی پای پادوان که منم	می شدم در فنا چو مه بی پا
در چنین ظاهر نهان که منم	بانگ آمد چه می دوی؟ بنگر

دلَم ز مهر تو آن دم چو صبح دم می زد

که آفتاب رُخت در قِدَم عَلم می زد

اگر در یک تَوَرُّق سریع و اجمالی، موضوعات اشعار نسیمی را بررسی کنیم به وضوح در می یابیم که با یک دیوان شعر عادی مواجه نیستیم، بلکه با مجموعه ای از نظریات متهورانه فلسفی، کلامی، علمی و حکمی مواجهیم که محور تمام آنها «عظمت و کرامت انسان» است نه با دیوانی پر از مدح شاهان و بی مهری معشوق و بی وفائی چرخ و فلک و محکوم کردن سرنوشت و گلایه از خلقت...

او حتی در دستورات ساده و مشهور اخلاقی و عرفانی به نتایج فلسفی متهورانه می رسد، به این بیت توجه کنید:

بگذر ز نام و نفی نشان کن نسیمیا

چون هستی زمین و زمان بی تو هیچ نیست

«نفی نام و نشان» جزو اصول عرفانی است که بسیار فراتر از اصل اخلاقی «پرهیز از ریا و تظاهر» است، اگرچه هر دو خوبند و فضیلت به حساب می آیند و در دواوین اکثر شعرا و عرفا و علمای اخلاق تکرار شده اند ولی ببینید نسیمی در مصراع فلسفی دوم چه نتیجه ای از مصرع اخلاقی و عرفانی اول می گیرد، می گوید ای انسان نام و نشان تو در زمان و مکان نیست، تو در خدا زندگی می کنی و هستی زمین و زمان در برابر نام و نشان خدائی تو چیزی به حساب نمی آید پس تو که در خدا نام و نشانه داری لزومی ندارد در کارهایت به فکر ریا یا مشهور شدن باشی چون تو در حد خدا مشهوری اگر بفهمی. این بیت که یکی از عمیق ترین لُجّه های فکری نسیمی است اقیانوس هر فکر آرامی را طوفانی می کند و به تحیر در تهور و عظمت و نوع انسان شناسی او وامی دارد. در بیت زیر نیز که درباره شهادت و مسلوخ شدن خودش است به همان نتیجه فلسفی می رسد:

چون دور ابد بی سر و پا گشت نسیمی

در دایره چون نقطه، از آن واحد و فرد است

در کل، چکیدهٔ دیوان نسیمی این است که ای انسان تو موجودی خدائی هستی و آفریده شده‌ای که خودت را بشناسی و جایگاه و صبغهٔ خدائیات را در کائنات پیدا کنی و در این راه مبارزهٔ عاشقانه و با نشاط داشته باشی و خودت را جز به بهای خدائی شدن نفروشی. به همین خاطر است که هر انسان آزاده‌ای از خواندن دیوانش احساس عظمت می‌کند و غرور گمشدهٔ خویش را درمی‌یابد و به خود می‌بالد که «انسان» آفریده شده است:

مرغ عرشیم و قاف، خانه‌ی ماست
کن فکان، عرش آشیانه‌ی ماست
راحت روحانیان از دم روح تو شد
یافت بقا آن که یافت از در وصلت رواح
راح و رحیق لبث کرد جهان را غریق
بی خبران را نصیب نیست از این روح و راح
نسیمی نفخه‌ی عیسی، در اشیا می دمد هر دم
بیا ای زنده، گر مشتاق انفاس مسیحائی
چون نسیمی رستگارست از فنا و از عدم
هر وجودی را که از تفسیر نطق حق بقاست
ز بند حلقه‌ی زلفت مرا نجات مباد
دل مرا نفسی بی رخت حیات مباد!
روزی که دور چرخ دهد خاک ما به باد
باشد بر آستان تو، خاک جبین ما
افتاده‌ای که بر سر کوی تو شد مقیم
مقدور قدر، عزت و جاه و جلال یافت

هستی مخلوق خداست و خدا در هستی است، مکانی وجود ندارد که در آن خدا نباشد و بیرون از حکومت خدا هم حکومت دیگری نیست، خداوند در زمان و مکان محدود نمی‌شود ولی مکان و زمان در محدودهٔ قدرت اوست و تمام این بیکرانۀ

لایتناهی در حرم تنگ دل انسان عارف و عاشق جا دارد، پس انسان با همه کوچکی، بزرگترین تجلیگاه هستی است:

ای کرده درون حرم تنگ دلم، جا
بیرون ز تو منزل نه و خالی ز تو جا نیست
یقیناً این شعر و بسیاری دیگر از اشعار او و شاعران وحدت وجودی ریشه در این شعر منسوب به مولا علی دارد که فرمود:

أترعم انک جرم صغیر - و فیک انطوی العالم الاکبر^{۵۱}.

۵۱ - علامه شهید مرتضی مطهری (علاوه بر مطالب گرانبهائی که در کتاب تماشاگاه راز درباره عرفان حافظ و نظریه وحدت وجود دارد) در یکی از آثار دیگرش نیز درباره عظمت وجود انسان با تکیه بر آیات و روایات و شعری منسوب به مولا علی (ع) انسان را بزرگترین آیه عالم خلقت بر می شمارد و می گوید:

دواءک فیک و ما تشعر و داءک منک و ما تبصر
أترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

«داروی دردت در نهان تو است ولی نمی فهمی و دردت از خودت برخاسته ولی درک نمی کنی. آیا می پنداری جرم کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ تر در تو نهفته است.»

و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمّر

تو آن کتاب آشکار هستی که با حروف آن، معانی پنهان آشکار می شود، یعنی ای انسان تو یک کتابی هستی که حروف و کلماتی که در آن هست رازها را نشان می دهد. قرآن کریم هم آیات خود را می گوید "آیه" و هم به کوه و دریا و خورشید و ماه و ستاره و خلقت انسان می گوید "آیه". چرا قرآن کلمه ای را انتخاب کرده است که آن را همان طور که درباره جمله هایی از قرآن تعبیر می کند و مجموعی از جمله های قرآن را "آیه" می گوید، دستگاهی از دستگاه های آفرینش را هم "آیه" می گوید؟ می خواهد بگوید این هم کتاب خداست، آن هم کتاب خداست. همین طور که این، حروف و الفاظی است دارای معانی، آنها هم حروف و الفاظی هستند دارای معانی، پس کوشش کنید که به معانی آنها پی ببرید. یک شعری هست که در کتب فلسفه ذکر می کنند، خطاب به خداوند می گوید: الکل عبارة و انت المعنی یا من هو للقلوب مغناطیس «همه ما به منزله عبارت و لفظ هستیم و معنی تویی، ای کسی که مغناطیس قلب ها هستی.» (معنی معانی، آن که از همه معنی ها معنی تر است خود خداوند متعال است). چرا به عیسی (ع) گفته می شود کلمه «بکلمه منه اسمہ المسیح؛ به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح است.» (آل عمران/۴۵)؟ عیسی که یک انسان است، چرا به او "کلمه" گفته می شود؟ به اعتبار اینکه معنی دارد، پر از معنی است. چرا ما نسبت به ائمه می گوییم "الکلمات التامات"، یا خودشان فرموده اند: «تحن الکلمات التامات؛ ما کلمه های کامل و تمام هستیم؟» چون پر از معنی هستند.

اینجا می فرماید: در آسمان ها و زمین آیاتی است برای اهل ایمان. نکته ای در بعضی تفاسیر مثل تفسیر المیزان آمده است، می گویند که در قرآن بعضی جاها این جور آمده که "در خلقت آسمان و زمین آیه است" و بعضی جاها آمده: "خلقت آسمان و زمین آیه است"، آیا اینها تفاوت دارد؟ می گویند بله، قرآن گاهی می گوید که اصلاً این آسمان آیه است، زمین آیه است، یعنی این مجموع دستگاه را به منزله یک آیه تلقی می کند، ولی گاهی

علل و زمینه‌های رشد و شکوفائی نسیمی

موضوعی که شخصیت و حرکت و اراده‌ی نسیمی را ممتاز و برجسته می‌کند عرفان اجتماعی اوست که شالوده‌ی یک اجتماع عرفانی را که اتوپیای او و استادش است برای تمام عصرها و نسلها پی‌ریزی می‌کند و این ایده‌ او زائیده‌ی چند علت است: اول - اقتضا و آمادگی شرایط اجتماعی. دوم - امکان بهره‌وری از میراث و تجارب شعرا و عرفا و صاحب‌نظران متقدم و معاصرش مثل حافظ، سعدی، خواجه، ابن عربی، مولانا، قونوی، حلاج، ابن سینا، عین‌القضات و شیخ اشراق (سهروردی) و... و سوم - وجود استاد بزرگی بنام فضل‌الله نسیمی که بسی مهم‌تر از

می‌گوید در این آسمان آیات است، می‌خواهد بگوید این جنبه‌هایی دارد، معناهایی دارد، از جنبه‌های مختلف می‌شود پی برد در این آیه «ان فی السموات و الارض لآیات للمؤمنین» به راستی در آسمان‌ها و زمین برای مومنان نشانه‌هایی (عبرت آموز) است» (جائیه/۳) یک نگاه جمعی کلی به همه عالم کرده است، ولی بعد به طور خصوصی بعضی موضوعات را که مهم‌تر بوده ذکر کرده است و کلمه‌ای بالاتر از کلمه "مؤمنین" یعنی درجه کاملی از ایمان را هم برایش ذکر فرموده: «و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون»؛ در خلقت شما انسانها و در آنچه که خدا می‌پراکند یعنی متفرق و پخش می‌کند و به حرکت و می‌دارد از جنبه‌ها آیه‌هایی برای اهل یقین است.» (جائیه/۴)

در اینجا انسان مطرح است بالخصوص و سایر جنبه‌ها، یعنی از میان همه مخلوقات عجالتا جنبه‌ها انتخاب شده است و از جنبه‌ها انسان به طور خصوصی انتخاب شده است. این برای آن است که انسان یک آیه مخصوص و خیلی عجیب و پر معنایی است. مسلم آیه بودن گیاه‌ها از آیه بودن جمادها بیشتر است چون وجود کامل تری است، آیه بودن حیوان‌ها از آیه بودن گیاه‌ها بیشتر است و آیه بودن انسان از آیه بودن هر موجود دیگری بیشتر است و مضاعف است. این است که در قرآن کریم راجع به آیه بودن خود انسان یک عنایت خاصی هست، یعنی حساب این (موجود) را جدا می‌کند، مثل اینکه در سوره الذاریات می‌فرماید: «و فی الارض آیات للموقنین»؛ در زمین آیه‌هایی هست برای اهل یقین». انسان هم جزو موجوداتی است که در زمین هستند، ولی او را یک امر جداگانه ذکر می‌کند: «و فی انفسکم افلا تبصرون»؛ و در خود شما، نمی‌بینید؟» (ذاریات/۲۰-۲۱) این "در خود شما" حسابش جداگانه است، با کلمه «افلا تبصرون» هم ذکر شده؛ و در خود شما، آیا نمی‌بینید؟ یا در آیه ۵۳ سوره فصلت «سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»؛ زودا که آیات قدرت خود را در اطراف (جهان) و در جانشان به آنها بنماییم، تا برایشان روشن گردد که او حق است» همه چیز را به نام "آفاق" نام برده است ولی برای انسان یک حساب جدا باز کرده، با اینکه انسان هم به یک اعتبار جزو موجودات آفاقی است. این برای این است که آیه بودن انسان از هر موجود دیگری بیشتر است. قرآن درباره انسان می‌فرماید: «و نفخت فیه من روحی»؛ و از روح خویش در وی دمیدم» (ص/۷۲) این مظه‌ری از روح الهی است. چیزی در انسان هست که در غیر انسان وجود ندارد. منبع: آشنایی با قرآن، اثر شهید مرتضی مطهری جلد ۵- صفحه ۱۶۴-۱۶۶

دو علت قبل است. شاید اگر نعیمی آتشفشان روح شیدا و جمال‌پرست نسیمی را رام و آرام نمی‌کرد و بر عشق آتشین و اراده‌ی راسخ او مهار نمی‌زد و جلو به هدر رفتن این اقیانوس بیکران‌هی آزادگی را نمی‌گرفت، بعید نبود که نسیمی با آن نظرات رفیع و صریح و لطیف و مستدلی که از وحدت وجود و طواسین حلاج و فصوص ابن‌عربی داشته، سر از داری بالاتر از دار حلاج برآورد و به انال‌الحق گوئی‌هائی فراتر از حسین ابن منصور بپردازد. ولی به یمن و برکت نعیمی در مسیری دیگر می‌افتد و خود را از دیار افسانه‌ها به دامن جامعه که ملتقای واقعیت و حقیقت است می‌اندازد و به دستور مراد و مرشدش «در اشیا عین اشیا می‌شود» و به عبارتی دیگر، در جامعه و طبیعت حل می‌گردد:

ای فکوک‌ی دم از فصوص مزین
ذات حق فارغ از فسانه‌ی ماست^{۵۲}

۵۲ - اگرچه نسیمی در این بیت، مؤلف الفکوک.. و طرفداران او را مورد خطاب قرار داده ولی در کل به ناتوانی بشر در درک حقیقت اشاره دارد و می‌گوید تمام چیزهائی که ما درباره‌ی ذات حق تعالی می‌گوئیم همه افسانه است و ذات حق تعالی منزّه از حرفها و تأویلات ماست، به عبارت دیگر می‌گوید: حتی صاحبان فصوص و فکوک که داناترین افراد در زمینه‌ی عرفان نظری هستند نمی‌توانند حقیقت وجودی خداوند را چنانکه باید و شاید بفهمند و توصیف کنند، نسیمی با آوردن ضمیر جمع به ناتوانی خودش هم اقرار می‌کند و هدفش مخالفت با قونوی و ابن عربی نیست.

در رابطه با دو کتاب فوق لازم به ذکر است که کتاب فُصوص‌الحکَم اثر محی‌الدین ابن عربی ملقب به شیخ اکبر (۵۶۰ ق - ۶۳۸ ق) از کتب مشهور تصوف و عرفان نظری است. فُصوص جمع واژه «فَص» به معنای نگین است و فصوص‌الحکم نگین‌های حکمت معنا می‌دهد. این اثر با وجود حجم اندک، مهم‌ترین اثر ابن عربی است که در اواخر عمرش به رشته تحریر درآمده است. این کتاب ۲۷ فص دارد و هر فص به منزله یک فصل است. هر فص مشتمل بر حکمت‌هایی است که به یکی از پیامبران نسبت داده شده است. البته، مقصود ابن عربی از این پیامبران نمونه نوعی است و از مقامات و ویژگی‌های کلی چنین افرادی در گذشته و آینده بحث می‌کند و هدف او بررسی تاریخی افرادی معین به صورت خاص نیست. وی در مقدمه این کتاب تصریح کرده است که آنچه در این کتاب نگاشته است همان چیزی است که پیامبر اسلام وی را به نگارش آن امر کرده است و فصوص‌الحکم را در رؤیا به ابن عربی داده است و وی را مأمور کرده است که آن را به اهلش ارائه کند. این اثر در باب اسرار الهیه تکلم نموده و از اعظام کتاب متصوفه و مسلمین است... به خاطر اهمیت و ارزش والای آن تاکنون بیش از صد و ده شرح مختلف، به زبان‌های گوناگون، بر فصوص‌الحکم نوشته شده است که یکی از شرح‌های مهم آن بنام «الفکوک فی اسرار مستندات حکم الفصوص» توسط شاگردش صدرالدین قونوی به رشته تحریر درآمده است. ابن عربی

به عین و لام و میم ما رموز کن فکان دریاب
 به فا و ضاد و لام ما در اشیا عین اشیا شو
 فا و ضاد و لام تجزیه‌ی نام استادش «فضل» است که یکی از پربسامدترین
 واژه‌ها در شعر نسیمی بشمار می‌رود. نسیمی در اکثر اشعارش از استاد خود به نیکی
 و اعزاز یاد می‌کند و او را عامل نجات و هدایت و بینائی و پویائی خود می‌داند^{۵۳}:

آنکو ز فضل حق، چو نسیمی به حق رسید
 شمع هدایت آمد و پروانه‌ی نجات
 در سایه‌ی فضل ایمن از آنست نسیمی
 کان شیردل از پنجه‌ی کفتار نترسد
 شکر خدا که هست نسیمی به فضل حق
 رندی که عمر، در سر زرق و ریا نکرد
 چون نسیمی به یقین از کرم فضل رسید
 کی خورد غصه که هرکس به گمانی دگر است
 منصور گشت کام نسیمی به فضل حق
 از ما بدار دست که از دار فارغیم

علاوه بر فصوص کتابهای دیگری هم دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از فتوحات مکیه، دیوان ابن عربی، ترجمان‌الاشواق و شرح آن.

صدرالدین محمد قنوی (۶۰۷ ق - ۶۷۳ ق) ملقب به شیخ کبیر عارف، فقیه، محدث، مفسر و فیلسوف قرن هفتم هجری است. او از شاگردان محی‌الدین ابن عربی است. فخرالدین عراقی، قطب‌الدین شیرازی، موبدالدین جندی، شمس‌الدین ایکی، عقیف‌الدین تلمسانی و سعدالدین فرغانی از شاگردان و پیروان او هستند. از آثار وی می‌توان به تفسیر سوره فاتحه، مفتاح‌الغیب، الفکوک فی اسرار مستندات حکم الفصوص، شرح حدیث الاربعین، اعجاز البیان فی تاویل ام‌القرآن، تبصرة‌المبتدی و تذکرة‌المنتهی، مرآة‌العارفین، الرسالة‌ الیهادیة، الرسالة‌ المفصحة، الرسالة‌ فی حق‌المهدی، رساله در مبدا و معاد، شعب الایمان، رساله در باب عرش، رساله در مراتب کشف، شرح اسماء الحسنی، رساله‌ السیر و السلوک، نفحات الهیه، مقدمه مشارق الدراری، الشجرة‌ النعمانیة و النصوص فی تحقیق‌الطور و الخصوص اشاره کرد.

۵۳- اینکه چرا نسیمی اینقدر به استادش نسیمی عشق و ارادت داشته و چرا تا این اندازه او را در شعرهایش ستوده است بحث بسیار ساده‌ای است که در طول تاریخ ادبیات عرفانی ایران نمونه‌های فراوانی دارد مثل عشق و ارادت که مولانا به شمس داشت و یا در زمان ما، انقلابیون و رزمندگان و بسیجیان به امام خمینی داشتند.

مرا ز فضل الهی است دیده‌ای روشن
 چنانکه هست زبانم به نطق حق گویا
 حسن رویت کرد مستغنی ز غیرم، تا ابد
 آفرین بر بخشش فضلت که دریای عطاست
 زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی
 کز خاک پای فضلش بر سر نهادی افسر
 اگرچه کشتی تن بشکند، چه باک آن را
 که باد شرطه فضل تو بر کران انداخت
 خبر درد دل دوست که گوید بر فضل
 جز نسیمی که به هنگام سحر می‌گذرد؟

اگرچه دوستان و دشمنان نعیمی درباره شخصیت او بسیار اغراق کرده‌اند و هرکدام به طریقی نعیمی را تقدیس یا تکفیر نموده‌اند اما سخنان نسیمی درباره نعیمی از سر عشق و ارادت خالصانه است نه مدهانه و تملق و اغراق.

گلچینی از اشعار نعیمی

درباره نعیمی گفته‌اند که او پس از مسافرت‌های بسیار در مکاشفات خود احساس کرد که ندائی از درون (یا در خواب و رؤیا) او را دعوت می‌کند که نایب صاحب‌الزمان باشد و برخی از دوستان و دشمنانش گفته‌اند که او دعوی صاحب‌الزمانی کرد و حضور خود را با عبارت «ظهور کبریا» در تبریز^{۵۴} اعلام نمود، همچنین گفته‌اند که پس از شهادتش، هواداران او نام او را در اذان وارد کرده‌اند و یا می‌گفته‌اند «خدائی نیست جز فه (فضل الله)» و یا اطراف آرامگاهش به روش حجاج طواف می‌کرده‌اند و او را به عنوان تجسم خدا محترم و مقدس می‌شمردند

۵۴ - تبریز برای حروفیان شهری مهم و مقدس بود چون نعیمی برای اولین بار در سال ۷۸۸ ترویج مکتب فکری خود را از این شهر شروع کرد و به توفیقاتی دست یافت و لذا اگرچه هیچ مورخی در «استرآبادی بودن» نعیمی شک ندارد اما برخی به همین دلیل او را تبریزی می‌نامند.

و دهها حرف راست و دروغ که از ناحیهٔ دوستان و دشمنانش به او اطلاق شده است که قضاوت در این امور با اهل تفحص و تخصص است^{۵۵} اما در همین جا لازم است برای نشان دادن ذائقهٔ فلسفی، عرفانی و ادبی فضل شهید (نعمی) به چند شعرش اشاره کنیم:

وجودم زمانی که پیدا نبود

به جز مظهر حق تعالی نبود

من آن دم، دم از زندگی می‌زدم

که در نفس مریم مسیحا نبود

فرشته مرا سجده آن روز کرد

که با آدم ای خواجه حوا نبود

به مصر وجود آن زمان آمدم

که با یوسف جان، زلیخا نبود...

همه مو به مو دیده‌ام سرّ کُن

که موئی از آن زیر و بالا نبود

خدا را از آن می‌پرستد خدا

که علم پرستیدن از ما نبود

رباعی زیر از نعمی واقعاً اعجاب برانگیز است و نشان از وسعت دید او دارد، او در این رباعی که تاریخ علم را به تحیر و تحسین واداشته می‌گوید:

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست

در هر دو جهان صدای اصوات منست

از صبح ازل هر آنچه تا شام ابد

کاید به وجود و هست ذرات منست

دانشمندان جدید درباره بقای ماده و انرژی می‌گویند: مقدار ماده و انرژی موجود در جهان هستی، همیشه مقداری ثابت است، نه خلق می‌گردد و نه نابود می‌شود،

فقط دچار تغییرات فیزیکی و شیمیایی و هسته‌ای می‌گردند و از حالتی به حالت دیگر در می‌آیند. در همین رابطه، چندین قرن قبل از اینکه آنتوان لاوزیه در سال ۱۷۸۹ ثابت کند که ماده زوال ناپذیر است، نعیمی و نسیمی معتقد بودند که «ماده یا اصوات نطق حق هرگز محو نمی‌شود و حیات ابدی دارد» و نعیمی، این کلام فلسفی و علمی را به زیباترین روش ممکن در قالب رباعی فوق^{۵۶} بیان کرده که جای بحث و تأمل و تدقیق دارد.

چند شعر دیگر از نعیمی:

کس در نظر نیارد رخسار خوب ما را

زیرا که کس نیارد اندر نظر خدا را

مائیم در دو عالم سر چشمه الهی

معلوم باشد این دم، رندان آشنا را

ای بیخبر ز معنی در خویشتن سفر کن

در خاکدان طلب کن آن گوهر بقا را

جام جهان نما را از این و آن چه جوئی

از خویشتن طلب کن جام جهان نما را

گوئی خدا نباشد در نشو و در نمائی

عین خدای می‌دان این نشو و این نما را^{۵۷}

رندی و بی‌نوائی بگزین که در دو عالم

کبر و منی نباشد رندان بی‌نوا را

گر بگذری نعیمی از خود به چشم معنی

در هر شیئی که باشی بینی یقین خدا را

• بیا ای موسی عمران می «آرنی» ستان از من

۵۶ - البته ذکر این موضوع منحصر به همین رباعی نیست، نعیمی و نسیمی در بسیاری از اشعارشان به همین نکته می‌پردازند که می‌تواند موضوع یک تحقیق تخصصی قرار گیرد.

۵۷ - اشاره به ایة شریفه ... و مرتبط با پاورقی صفحه ۵۶.....

که تا بیرون کنی از سر خمار «لن ترانی» را
 نداند قدر من دنیا از آن ای مرد دنیا جو
 که هندو باز شناسد متاع رایگانی را
 نعیمی طاقت و هوشتم نمائد ذره‌ای، بی شک
 کنم گر آشکارا من به تو راز نهانی را

● همه ذرات عالم را هوادار تو می‌بینم
 سر موئی نمی‌بینم که بی ذکر خدا باشد
 نعیمی را چو از هستی نشانی نیست در عشقت
 معاذ الله، حجابی در میان ما چرا باشد

● موصوف صفات قل هو الله علیست
 در عالم معرفت شهنشاه علیست
 آن نقطه کل که جزو از پیدا شد
 والله که آن علیست، بالله علیست

● در «عین» علی سر الهی پیداست
 در «لام» علی هو العلی‌الاعلاست
 در «یای» علی صورت حی‌القیوم
 برخوان و ببین که اسم اعظم آنجاست

● بر قدسیان آسمان من هر شبی یا هو زنم
 گر صوفی از "لا" دم زند من دم ز "الا" هو زنم
 باز هوایی نیستم تا تیهوی جان‌ها برم
 عنقای قاف قربتم کی بانگ بر تیهو زنم؟
 من کوکویی دیوانه‌ام صد شهر ویران کرده‌ام
 بر قصر قیصر قی کنم، بر تاج خاقان قو زنم
 قاضی چه باشد پیش من؟ مفتی چه داند کیش من؟
 چون پشت پای نیستی بر حکم و بر یرغو زنم

خاقان اُردودار اگر از جان نگردد ایل من
 صاحبقران عالم بر ایل و بر اردو زخم
 ای کاروان! ای کاروان! من دزد شبرو نیستم
 من پهلوان کشورم من تیغ رویارو زخم....
 ای نفس هندووش برو ترکی مکن با من که من
 سلطان صاحب قوتم بر ترک و بر هندو زخم
 گر آسیای معرفت بی بار ماند ساعتی
 من بر فراز نه فلک از بهر او توتو زخم.....
 خیز ای نعیمی پیش من بنشین به زانوی ادب
 من پادشاه کشورم کی پیش تو زانو زخم؟

• به روز حشر اگر چشمم نبیند حق تعالی را

بسوزد آتش آهم بهشت آباد عقبی را
 کجائی ساقی وحدت که مستان الست تو
 ز مستی باز نشاسند از هم لات و عُزّی را
 چرا عیسای مریم شد پرستیده به معبودی؟
 که از نور الوهیت نصیبی هست عیسی را
 مرا از حضرت عزت سروش غیب می گوید
 که ای سرگشته گر خواهی لقای حق تعالی را
 به عزت بر فراز طور قربت همچو موسی رو
 که بی عزت در این حضرت نمی بیند تجلی را
 اگر تو پرده عزت ز روی خود براندازی
 بسوزد آتش وحدت جهان زهد و تقوی را
 ... نعیمی از سر قدرت طلسم نفس را بکشن
 که ساحر نیک می داند ید بیضای موسی را

همانگونه که در اشعار بالا پیداست، نسیمی قبل از اینکه یک شاعر باشد یک نظریه‌پرداز جسور و پرشور است که حماسه^{۵۸} در اقیانوس فکرش موج می‌زند و روح خواننده را به ابدیت متصل می‌کند.

با خواندن اشعار فوق، علت عشق و ارادت نسیمی را نسبت به استاد شهیدش می‌بینیم و متوجه می‌شویم که نسیمی و نسیمی شعر نگفته‌اند که شاعر قلمداد شوند بلکه بخاطر ذوق ادبی و زبان موزونشان عقاید و آرمانهایشان را به چهار زبان فارسی، عربی، ترکی و استرآبادی به شعر نیز درآورده‌اند. نسیمی نیز به تبعیت از استادش در اشعارش مباحثی را مطرح می‌کند که کسی جرأت بیان آنها را نداشته و ندارد. به همین خاطر شعرهایش رازناک و تفکر برانگیز است. او از انسان قله‌ای می‌سازد که سر بر عرش می‌ساید و صفاتی برای انسان بر می‌شمارد که هیچ انسانی نمی‌تواند به آسانی آنها را باور کند اما هدفش از بیان این حرفها این نیست که انسان خداست بلکه عظمت را در جانی می‌داند که خداوند به انسان به رسم امانت اعطا کرده است.

نمادهای وحدت وجود در اشعار امام خمینی و نسیمی

در ادبیات عرفانی کشورهای مختلف نمادها و مفاهیم و تصاویر مشخص و مشهوری وجود دارد که هر کدام بار معنایی خاصی به دوش می‌کشند و بیان آنها چندین موضوع تاریخی و فرهنگی را همزمان به ذهن مخاطب القا می‌کند. در ادبیات عرفانی ایران زمین نیز چنین سنتی حکمفرماست. بعنوان مثال کلمات و عباراتی مثل: سیمرغ، قاف، سلیمان، یوسف، آب بقا، جام جم، دیو، پری، میخانه، مجنون، آئینه سکندر، هدهد، گنج مخفی، یدبضا، مسیحا، فلک، و دهها نمونه

۵۸- از دختر نسیمی نیز شعری روایت شده که یکی از نمونه‌های عالی شعر حماسه و مقاومت و شهادت طلبی است و در طول تاریخ سرلوحه مبارزات بسیاری از انقلابیون بوده است: این رباعی به خاقانی نیز منسوب است:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند - روبه صفتان زشتخو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز - مردار بود هر آنکه او را نکشند

دیگر گنجینه‌ی ادبی-عرفانی و حتی سیاسی اجتماعی ما را تشکیل می‌دهند. یکی از این عبارات نیز عبارت انالالحق است که بارها در ادبیات ما مصرف شده و نشان از اتحاد عشق و عاشق و معشوق دارد. کسانی که این نماد را بکار برده‌اند ادعای خدائی نداشته ولی خود را حل شده در وجود حق تعالی می‌دانستند.

چند نفری که در تاریخ دعوی انالالحق داشتند، منظورشان این نبوده که خدا هستند بلکه به قول خودشان و پیروانشان چنان مستغرق در جمال الهی بوده‌اند که از فرط عشق و شیدائی آشکارا می‌گفته‌اند چیزی جز خدا در جُبَّة (لباس) ما نیست. بدون شک رتبه‌ای بالاتر و والاتر از عشق و شیدائی و عبودیت و خداگونگی انبیاء و اولیاء معصوم وجود نداشته و ندارد و اگر قرار بوده کسی انالالحق بگوید باید آنها می‌گفتند ولی آنها نه فقط هرگز چنین ادعائی نکرده‌اند بلکه همیشه خود را کمترین بنده خدا می‌دانستند. از طرف دیگر، این چند عارف شوریده دوست داشتنی هم که شرح احوالشان در تذکرة الاولیا و کتب دیگر مذکور است نمی‌بایست صرفاً بخاطر انالالحق گوئی به بدترین مجازاتها محکوم می‌شده‌اند. بر فرض هم که تمام جهان ادعای خدائی کند هیچ چیز از عظمت و شوکت بارگاه کبریائی حق تعالی کم و کسر نمی‌گردد و هیچ نظم و قانونی تغییر نمی‌کند ضمن اینکه اینها مثل فراغه ادعای خدائی نکردند بلکه ادعای فانی شدن در ذات حق تعالی داشته‌اند و انالالحق‌های اینها با «انا ربکم الاعلای» فرعونها و امویان و عباسیان و عثمانیان و پادشاهان دیگر، زمین تا آسمان تفاوت داشته و دارد و اگر قرار بوده کسی مجازات شود آن خدایگانهای ظالم بوده‌اند نه این خداگونه‌های مظلوم ولی مشکل مجازات آنها از آنجا نشأت گرفته که برخی از ارباب ادیان خود را وکیل و وصی و قیم خدا می‌دانسته و می‌دانند. اگرچه تفکرات این عقلهای سرخ خطراتی هم برای حکومتها داشته ولی عمدتاً تنها کسانی که منافعشان در معرض خطر قرار می‌گرفته همانهایی بوده‌اند که فتوای قتل و پوست کندن و سوزاندن اینها را صادر می‌کرده‌اند و گر نه انالالحق گفتن یا نگفتن چند شیدای بی‌پروا و بلکه تمام جهان هیچ تأثیری در هیچ امری نداشته و ندارد اما همین ادعاهای چند منظوره نام آنها را

در کنار نام شاهان و فراعنه در تاریخ ثبت و آنها را مشهور به اولیا کرده است ولی داستان نسیمی با داستان تمام عرفای دیگر فرق می‌کند.

نسیمی در هیچیک از اشعارش مستقیماً انالالحق نگفته‌است اما از آن به عنوان یک نماد و سمبل مشهور عرفانی که مورد استفاده اکثر شعرا و عرفا قرار گرفته بهره جسته است. نسیمی نه خودش بلکه جامعه بشری را به انالالحق گوئی علیه دربارهای دینی و دین‌های درباری وا می‌دارد و همین ادعاست که خشم این دو گروه را در پی داشته و نه فقط نهضت حروفیه را به شدیدترین وجه قلع و قمع کرده‌اند بلکه در طول تاریخ توسط کاتبان خود ایده و پیام و اهداف آنها را تحریف نموده و هرچه خواسته‌اند درباره آنها نوشته‌اند و تحویل تاریخ داده‌اند.

نسیمی می‌گوید «اگر منصور مست هم صدا و پیام انقلاب و انالالحق گوئی‌های گروه و جنبش ما را بشنود او هم فتوای قتل ما را صادر می‌کند و برایمان دار می‌آورد چون نوع انالالحق گوئی‌های ما که به معنای ناحق بودن جبهه مقابل ماست با تمام انواع پیشین فرق دارد» ما ضمیر جمع است و بر اساس حدیث، دست خدا با جماعت است و همین وحدت نه فقط راز پیروزی بلکه دستور دین و تکلیف شرعی است، همانگونه که انقلابیون زمان ما حق و حقوق اجتماعشان را فریاد کردند و گروه گروه به مسلخ برده شدند. نسیمی اگرچه در بسیاری از اشعارش از رمزواژه انالالحق بصورت غیرمستقیم استفاده می‌کند ولی کسی نمی‌تواند در اشعار او رگه‌های انالالحق گوئی از نوع و جنس و سنخ ادعای حلاج ببیند چون نسیمی واقعاً صوفی و درویش نیست بلکه یک رهبر سیاسی و نظامی است که تصادفاً شعر هم می‌گوید و با عرفان و تصوف و علم حروف هم کاملاً آشناست و افکار طوفانی خود را در قالب شعرهایش می‌ریخته و اکنون به جای خاطرات مجاهدتهای مخفی او و یارانش فقط شعرهایش باقی مانده و مردم او را به عنوان یک شاعر و عارف شهید و مسلوخ و محروق می‌شناسند نه به عنوان یک رهبر انقلابی دریادل و حماسه‌ساز و سازش ناپذیر و اهل ذوق و معرفت مثل امام خمینی (ره) که در برخی از غزلهایش از همین نمادها استفاده می‌کند و می‌فرماید:

فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم
 همچو منصور خریدار سر دار شدم
 واعظ شهر که از پند خود آزارم داد
 از دم رند می‌آلوده مددکار شدم
 همه جا منزل عشق است؛ که یارم همه جاست
 کور دل آنکه نیابد به جهان، جای تو را
 خرقه صوفی و جام می و شمشیر جهاد
 قبله‌گاهی تو و این جمله، همه قبله نما
 ما همه موج و تو دریای جمالی ای دوست
 موج، دریاست، عجب آنکه نباشد دریا
 در جرگه عشاق روم، بلکه بیابم
 از گلشن دلداری نسیمی، رد پای
 بیوسم چوبه دارم به شادی
 اگر در پای آن دارم تو باشی
 شوم، ای دوست! پرچمدار هستی
 در آن روزی که سردارم تو باشی
 رسد جانم به فوق "قاب قوسین"
 که خورشید شب تارم تو باشی
 زین کلیسای که در خدمت جباران است
 عیسی مریم از آن، خود شده بیزار، برو
 در آتش عشق تو، خلیلانه خزیدیم
 در مسلخ عشاق تو، فرزانه و فردیم
 با کس ننماییم بیان، حال دل خویش
 ما خانه به دوشان، همگی صاحب دردیم

از فتوحاتم^{۵۹} نشد فتحی و از مصباح^{۶۰}، نوری
هر چه خواهیم، در درون جامه آن دلفریب است
کاش در حلقه رندان خبری بود ز دوست
سخن آنجا نه ز "ناصر" بُود از "منصور" است
بر فراز دار، فریاد "أنا الحق" می‌زنی
مدّعی حق طلب، اینت و اِنّا چه شد؟
هر طرف رو کنم، تویی قبله
قبله، قبله نما نمی‌خواهم
سر خُم باد سلامت که به غمخواری آن
ذرّه در پرده عشق تو، چو خمپاره کنم
منصور را گذار که فریاد او به دوست
در جمع گلرخان به سردار می‌کشم
مرشد از دعوت به سوی خویشتن، بردار دست

۵۹ - همانگونه که در پاورقی صفحه ۱۱۳ نظر نسیمی درباره فکوک و فصوص ذکر شد امام خمینی نیز در این بیت به یکی دیگر از آثار ابن عربی به نام فتوحات مکیه اشاره می‌کند و می‌گوید از خواندن آن فتحی حاصل نکرده و ذات معشوق فراتر از توصیف است. بیان این نکته توسط امام راحل به منزله نفی تفکرات ابن عربی نیست، چون امام خمینی شرح فصوص الحکم ابن عربی را به طور خصوصی در طول مدت هفت سال از محضر سالک واصل و عارف کامل آیت الله میرزا محمدعلی شاه آبادی که خود از شاگردان دو حکیم و عارف بزرگ آیت‌الله جهانگیرخان قشقایی و میرزا هاشم اشکوری بود، فرا گرفت. شاید به همین خاطر است که امام در نامه تاریخی‌اش به گورباچف (رهبر شوروی سابق) درباره ملاصدرا و ابن عربی می‌نویسد: از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین والصالحین - مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده؛ و هرگونه اندیشه از ماده منزّه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد... و از کتب عرفا و بخصوص محی‌الدین ابن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر از موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد....

۶۰ - شاید منظور حضرت امام «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» اثر شیخ عزالدین کاشانی، عارف قرن هشتم و شاید هم کتاب مصباح‌الهدایه خودش را مد نظر داشته باشد. لازم به ذکر است که کتاب مصباح‌الهدایه امام خمینی(ره) یکی از آثار ارزشمند در زمینه عرفان اسلامی است و کتاب «عرفان در منظر وحی و برهان» نوشته آیت‌الله مددوحی شرح آن می‌باشد.

"لا الهت" را شنیدستم؛ ولی "الّا" چه شد؟
 این عبادتها که ما کردیم، خوبش کاسبی است
 دعوی اخلاص با این خود پرستیها چه شد؟
 دیگر حدیث از لب "هندی" تو نشنوی
 جز صحبت صفای می و حرف می فروش
 اکنون از نسیمی فقط شعرهایش به یادگار مانده است، اگر از امام هم فقط دیوان
 شعرش برای مردم قرون آینده باقی می ماند و آنها می خواستند از طریق اشعارش
 به شخصیتش پی ببرند همان مطالبی را می یافتند که ما اینک در دیوان نسیمی به
 وفور می بینیم:

از گفتن اناالحق، سر تا ابد نیچد
 آن سر که باشد ای جان، بر فرق دار، بسته
 چون لب لعل تو بازار شکر بشکسته است
 گوهر نظم نسیمی، قیمت درّ خوشاب
 تا شرف یافت ز خاک سر کوی تو سرم
 به سر کوی تو سوگند، ندارم سر تاج
 کی کند میل نعیم و نعمت دنیا کسی
 کز لب نوشیده باشد شربت ناز و عتاب؟
 گر ندانم زرق و سالوسی مکن عییم که من
 رسم شاهدبازی و جام و سبو دانسته ام
 حال آن زلف پریشان بشنو از من مو به مو
 کان پریشان را گرفتار بلا داند که چیست
 نام از کجا و ننگ من عاشق از کجا؟
 عاشق کی التفات نماید به نام و ننگ؟
 نیستم چون اهل دنیا طالب دنیا و گنج
 چون فقیر محتشم، بی گنج و دینارم خوش است

به دولت غم عشق رخت نسیمی را
نظر به سلطنت از روی بی‌نیازی نیست

از این نمونه حرفها و بلند پروازی‌ها در اکثر دواوین شعرا به چشم می‌خورد ولی نکته‌ای که به این قبیل اشعار و گفتارهای نسیمی ارزش می‌دهد این است که او مصداق «یقولون ما لا یفعلون» که در سوره شعرا نکوهش شده‌اند، نیست بلکه به مراتب شدیدتر و واقعی‌تر از شواهدی که در اشعارش آمده مرد میدان عمل بوده و تاریخ شاهد عادل و صادق و بیطرفی است.

نسیمی با مطرح کردن عظمت و کرامت انسانی که در اکثر اشعارش موج می‌زند، غیر مستقیم این نکته را به بشریت گوشزد می‌کند که مردم ولینعمت دولتها و حکام و صاحب منصبان هستند در حالیکه دولتها مردم را نوکران خود می‌دانند و حتی ممکن است در جان و مال و ناموس آنها نیز دخل و تصرف کنند. به هر حال، اگر بخواهیم شناختی دقیق‌تر از نسیمی به دست آوریم می‌توانیم او را با امام راحل مقایسه کنیم با این تفاوت که یاران امام که تمام مردم بودند در زمان مقتضی به ندایش لبیک گفتند ولی چنین شرایطی برای نسیمی فراهم نشد، صرفنظر از عللی که نسیمی یکی از آنها را روزگار بسته و شرایط اجتماعی می‌داند:

زلف تو با نسیمی ، ای نور دیده تا کی
بندد به کین میان را ، چون روزگار بسته
ای نسیمی چون خدا گفت: ان ارضی واسعه
خطه‌ی باکویه را بگذار کین جای تو نیست
شده‌ام بر سر کوی عدم‌آباد ، مقیم
گر نشانی ز من بی سر و سامان طلبند

دیوان امام و نسیمی شباهت‌های بسیاری با هم دارند، مانند: مبارزه‌ی عاشقانه و پر نشاط بدون نام بردن از حکام زمانه، مدح شاهان نگفتن ، استفاده مکرر از

سمبلهای ادبیات عرفانی در سبک عراقی، تعظیم و تکریم مقام انسان^{۶۱}، غرق شدن در زیباییهای هستی، درگیری با سالوسان و ریاکاران و مرتجعین و پرهیز از ریا و منیت، رسیدن به مقام فنا در سلوک فردی و اجتماعی، بهره‌مندی از علوم قرآنی و عرفان و تزکیه و خودسازی در دوران مبارزه و بعد از آن، ساده زیستی و نمونه‌های دیگر. و مهمترین نکته اینکه هیچکدام شاعر رسمی نیستند و از شعر فقط بعنوان یک سلاح و رسانه استفاده کرده‌اند.

امروزه برای بررسی این موضوع که یک شخصیت علمی - ادبی تا چه حد آزادپنجاه و مبارز بوده در آثار و اشعار او دنبال شواهدی می‌گردند که نشان از این چیزها داشته باشد ولی در مورد نسیمی که به گواه تاریخ، شخص دوم نهضت حروفیه و جانشین رهبر آن بوده و تمام عمر و زندگی ساده‌ی خود را صرف مبارزه‌ی بی‌امان با دشمنان بشریت کرده و بر زبان آوردن نامش و خواندن اشعارش بدون شک کیفر مرگی شدید و سخت را به همراه داشته، وضع فرق می‌کند. در حقیقت اگر ما اطلاع دقیقی از تاریخ زندگی و مبارزات او نداشتیم و کتاب شعرش را تصادفی مرور می‌کردیم به هیچ وجه نمی‌توانستیم از طریق اشعارش به تاریخ مبارزات و فعالیت‌هایش پی ببریم و شاید او را مثل بسیاری از عرفا و شعرای دیگر، گوشه‌گیر و منزوی و غیراجتماعی فرض می‌کردیم. به همین خاطر است که نمی‌توانیم شعر او را آئینه تمام‌نمای شخصیت او بدانیم هرچند هیچ سندی هم معتبرتر از اشعارش که هنوز واقعاً رمزگشائی نشده در دست نداریم.

در شعر نسیمی هیچ اشاره‌ی مستقیمی به لزوم جهاد و سرنگونی دیکتاتورهای ایران و ترکیه و مصر نشده است فقط یکبار بصورت تقطیع نام تیمور به این موضوع اشاره کرده است:

۶۱ - اعزاز و تکریم مقام انسان و عشق به هستی توسط امام و نسیمی همانند مکاتب فکری اومانیسم و اگرستانسالیسم نیست. چون اینها انسان و وجود را محور ارزشها قرار می‌دهند یعنی اصالت به اراده و خواست انسان داده می‌شود ولی انسان مد نظر امام و نسیمی یک انسان الهی است که اصالت و قدر و ارزش او بخاطر خداگونه بودن و شدن او و فنا شدن در وجود معشوق ازلی است و آنچه بالاتر از چیستی و هستی است اراده و مشیت پروردگار است و «وجود» جلوه‌ای فانی از اراده‌ی لم‌یزلی اوست نه خود او.

شرق و غرب از فتنهٔ یاجوج چون شد پر فساد
تا و میم و واو و را قد کان جباراً عنید

ولی روح آزادی و نشاط و فداکاری و خودشناسی و سرسپردگی در ره عشق در تمام دیوانش جاری است و بجای هدف قرار دادن یک حکومت، کل حکومت‌های غاصب شیطانی در پهنهٔ تاریخ را هدف قرار داده است، او افق‌هایی عالی‌تر و لذتبخش‌تر را در مبارزه مد نظر داشته و به این خاطر زمان و مکان را در نوریده و از تاریکترین لحظات قرن هشتم و نهم برای تمام نسل‌ها و عصرها پیام فرستاده و با حذف نام تیموریان و عثمانیان که دیر یا زود به زباله‌دان تاریخ می‌پیوسته‌اند، تاریخ مصرف را از شعرهای خود برداشته و آنها را برای ابد قابل مصرف کرده‌است:

گر بازی شطرنج خط و خال تو این است

لیلاج جهان را به رُخت مات توان کرد

هست آبدار نطقم، چون ذوالفقار حیدر

زان روی بر منافق، شمشیر و خنجر افتاد

ایام را ضایع مکن، امروز را فرصت شمر

بیدادی دوران ببین، دادی بده ایام را

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد

حیران رخ یار ز اغیار نترسد

عیار دلاور که کند ترک سر خویش

از خنجر خونریز و سر دار نترسد

طبق آیهٔ شریفهٔ «عند ربهم یرزقون» وصول حیات جاودان فقط با کشتهٔ عشق رخ یار شدن میسر است، و جهادگر واقعی (غازی) کسی است که خودش را پیش روی دلبر بکشد و رقیب (و دشمن) نیز اگرچه خار راهند ولی شرط وصال یارند و وجودشان مغتنم است»:

دلی که کشتهٔ عشق رُخت نشد، حی نیست

چگونه زنده توان بود بی وصول حیات

به خون پاک شهیدان عشق خونریز
 که هر که پیش تو خود را نکشت غازی نیست
 کی شود حاصل وصال یار، بی جور رقیب
 تا گل صد برگ باشد، خار هم پهلوی اوست
 در کربلای عشق، شهیدی که تشنه رفت
 از کوثر زلال تو آب زلال یافت
 چون نسیمی، کشته‌ی چشم سیاهت هر که شد
 شکر حق می‌گوید و منت ز قاتل می‌کشد
 ارزان بود به جان عزیز تو، یک نفس
 وصل ترا به هر دو جهان، گر بها کنند
 عشق آن زیبا نهادم در نهاد افتاده‌است
 در نهادم نیست الا عشق آن زیبا نهاد
 من ز عشق یار نتوانم به جان باز آمدن
 زانکه هست آئین من در عشق جانباز آمدن
 بلایی که بر سر نسیمی آمد بر سر حلاج هم نیامده بود، شاید خودش هم (با
 توجه به پیشگوئی‌های استادش و یا مکاشفات خودش) می‌دانست که چه سرنوشت
 وحشتناکی در انتظارش است و باید زنده زنده پوستش کنده شود که بارها در
 اشعارش بصورت تلویحی و استعاره‌ای به شهادت و مسلوخ شدن خودش اشاره کرده
 و عاشقانه به پیشواز آن رفته است:
 چو گل به بوی رخس، جامه چاک خواهم کرد
 میان ما و تو، حیف است پیرهن در تن
 گر طلسم تن من بشکند ایام هنوز
 گنج‌هائی است در این منزل ویرانه مرا
 سر نثار قدمش کرد نسیمی و هنوز
 خجل از کرده‌ی خویش آمده، سر در پیش است

ای ز هجرانش در آتش سوخته شبها چو شمع
چشم جان بگشا که روز وعده وصل و لقاست
چون دور ابد بی سر و پا گشت نسیمی
در دایره چون نقطه، از آن واحد و فرد است

با توجه به این کلاس خودشناسی، تمام انقلابات آن عصر را باید از ثمرات آموزه‌های سید فضل‌الله نعیمی و شاگردش سید عمادالدین نسیمی که پس از شهادت استاد در بعضی موارد حتی از استاد هم تاثیرگذارتر بوده دانست. آیا آن معجزه تاریخی ثمره‌ی کلاسهای انسان‌شناسی نسیمی که تمام آینه‌ها را طوفانی کرد، نیست؟ به راستی در آن زمان که حتی موحدین بر سر جبر و اختیار و قدیم و حادث بودن جهان و انسان و غیره با هم درگیر بودند و کتب مقدس و احادیث انبیا و اولیا را فقط برای منکوب و سرکوب کردن یکدیگر به کار می‌گرفتند با کدام آرمان و عقیده و تفکر و با کدام سلاح بجز همین نحله‌ی فکری نعیمی و نسیمی می‌شد در برابر بزرگترین حکومت نیمه‌وحشی جهان سنگرهای ایدئولوژیک ساخت و با آنها به نبرد پرداخت؟ برای این سؤال هیچ پاسخی نیست مگر اینکه صورت مسئله را پاک کنیم و بگوئیم: اصلاً چه نیازی به مبارزه بر علیه تیموریان بوده که بخواهیم راه صحیحش را پیدا کنیم؟

و نهایتاً هدف نسیمی از بیان تمام این مطالب، اتحاد عشق و عاشق و معشوق و عظمت جایگاه والای انسان است، او تمام این فضائل و مناقب انسان را از برکت اکسیر عشق می‌داند و آن را سر مطلق و حقیقت حق می‌نامد، آنهم عشق واقعی نه هوس:

عشق است سر مطلق یعنی حقیقت حق
هستی ندارد آنکو، بی عشق، هست باشد
حیات زنده‌دلان جز به عشقبازی نیست
مبار عشق به بازی که عشق، بازی نیست
آتش و شمع و شب و مجلس و پروانه یکیست

اختلافی ز ره صورت اگر هست ، چه باک
 نسیمی روزگاری شد که پنهان بود در زلفش
 دگر باره چو رویش دید در عالم ، هویدا شد
 طریق عشق آن دلبر به بازی کی توان رفتن
 ره مردان مرد است این، درین ره مرد می باید
 جهان حسن ، قدیم است و عشق ، لم یزلی
 مدینه ای که مصون است و ایمن از نکبات
 عشق ما و حسن او ، هست ای نسیمی لم یزل
 زانکه حسن او قدیم و عشق ما بی انتهاست

قدر مسلم اینکه دیوان نسیمی، در قرنهای بعد از او ، فقط یک کتاب شعر به حساب می آمده و هیچگونه ترویج عصیان و نافرمانی های اجتماعی در آن وجود نداشته ولی نام او برای حکومت های بعدی هم چنان خطرناک بوده که به هر نحو ممکن از آن پرهیز می کرده اند و دیگران را نیز از آشنا شدن با او برحذر می داشته اند. به همین خاطر، کسانی که دکان چپاول و مردم فریبی خود را در معرض خطر می دیدند، دیوان نسیمی را مثل بمب خنثی نشده ای می پنداشتند که هر لحظه امکان انفجارش وجود داشت و ممکن بود عطر و نسیم افکار او دل های پاک و شیدای زمانه را طوفانی کند و به شورش و یاغیگری و عصیان مقدس وادارد. برخی از رهبران فکری جامعه نیز بجای بحث و بررسی و نقد بیطرفانه و شکافتن معانی دقیق و مضامین لطیف او تلاشی معکوس داشته و با پیشداوری در مورد کفر اناالحق گوئی و ذم غلاة و رد کردن فلسفه وحدت وجود وغیره صورت مسئله را پاک می کرده اند تا جوابگوی سؤالاتی که او مطرح می کند و سرنخ هایی که برای تحقیق و تفکر می دهد نباشند. متاسفانه اکنون نیز وقتی بحث از بزرگانی مثل حافظ و سعدی و مولانا می شود اولین سؤالی که در نزد بعضی از قشریون مطرح می شود این است که آیا آنها شیعه بودند یا سُنی؟ چپی بودند یا راستی؟ در

مورد شخصیت ژرفاندیش، جسور، آزاده و بی پروای نعیمی و نسیمی که دیگر جای خود دارد.

خلاصه‌ی جهان‌بینی نسیمی

دو ترجیع‌بند بسیار زیبا و روان از نعیمی و نسیمی روایت شده که نسبت به بقیه‌ی اشعارشان از جوهره‌ی شطح بیشتری برخوردارند. این دو اثر لطیف که در یک وزن سروده شده‌اند و از لحاظ محتوا نیز همسانند خلاصه‌ی جهان‌بینی نعیمی و نسیمی به حساب می‌آیند.

ترجیع بند نعیمی ۹ بند ۷ بیتی است با بیت ترجیع «سیمرغ جهان لامکانیم - مقصود زمین و آسمانیم» و ترجیع‌بند نسیمی ۱۱ بند ۱۱ بیتی است با بیت ترجیع «روح‌القدسیم و اسم اعظم - روحی که دمیده شد در آدم» که گویا نسیمی این ترجیع بند را در استقبال از ترجیع بند استادش و به منظور توضیح و تفسیر آن سروده است.

نسیمی در دیوان ترکی‌اش نیز دارای شاهکارهای ادبی بسیاری است که از باب تبرک، یکی از ابیاتش را که شهرت تاریخی و جهانی دارد حسن ختام این نوشتار قرار می‌دهیم: منده سیگار ایکی جهان، من بو جهانیه سیغمازام

گوهر لامکان منم، کون و مکانه سیغمازام
 بگنجد جهان در وجودم، نگنجم ولی در جهان من
 من آن گوهر لامکانم، نگنجم به کون و مکان من^{۶۲}

شرق هویت : لزوم شناخت نسیمی‌ها

در حقیقت، بحران هویت دنیای امروز و سرگشتگی انسان معاصر که برای یافتن ذره‌ای هویت و آرامش به هر خس و خاشاک فلسفی و فکری چنگ می‌زند اقتضا می‌کند که ارباب خرد این قبیل آثار را مورد مذاقه قرار دهند و از طریق رسانه‌ها بخصوص صدا و سیما، نسیمی‌ها را بشناسند و بشناسانند و افکار و آرایشان را در بوته‌ی نقد قرار دهند و بجای اظهار فضل کردن با فلسفه‌ها و نظرات غربی‌ها (که همانها هم برای ما محترمند) افکار ناب شرق هویت را مطرح و ارائه کنند (آنهم نه در ساعات مرده) و نترسند از اینکه جوانان ما به جایگاه واقعی خود در زندگی روزمره و نقشی که در هستی و کائنات دارند واقف شوند. بقول نسیمی:

در سینه، نسیمی را، اسرار تو می‌جوشد

کو همنفس صادق یا محرم اسراری

آنکه کسب علم و فضل از ابجد رویت نکرد

روزگار عمر در تعطیل، گم کرد آن عطیل

نهایتاً اینکه سیدنسیمی متعلق به تمام ایرانیان و آزاداندیشان جهان است ولی ما مفتخریم که از بین تمام جهانیان فقط ما زرقانی‌ها هستیم که هر روز توفیق زیارت و بوسیدن مزار او و شهدا که دست پروردگان مکتبش هستند داریم. اگرچه بیت زیر را که حسن ختام این مقال است نسیمی درباره‌ی خودش و شهدای به وصل رسیده سروده ولی ما نیز در عالم ظاهر، آن را وصف‌الحال خود در تنعم وصال دائمی مرقد او و شهدا می‌دانیم:

دانی حکایتی که میان منست و یار؟

شب تا به روز، بوس و کنار است، والسلام

منابع زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی

در پایان این کتاب، فرصت را مغتنم شمرده و مقاله تحقیقی استاد دکتر علی میرفطروس را در مورد منابع حروفیه و نسیمی تقدیم نسیمی پژوهان می‌نمائیم. اهمیت کار استاد بر اهل تحقیق پوشیده نیست، در عین حال باید یادآور شد که ایشان تقریباً تمام متون مربوط به حروفیه و نسیمی را به زبانهای مختلف مطالعه و کلاسه بندی کرده و از این طریق پژوهشگر به سهولت در می‌یابد که نام نسیمی در کدامیک از کتابها هست و در کدامیک نیست و در هر کتاب با چه مفهومی به نام او اشاره شده است.^{۶۳}

استاد میرفطروس در تحقیق گرانسنگ خود درباره منابع مربوط به نسیمی می‌گوید: حروفیان، گنجینه عظیمی از اشعار و رسالات منثور به زبان های فارسی و ترکی از خود بیادگار گذاشته‌اند که بیانگر تعالیم، آئین‌ها و اعتقادات آنان است.[۱]

آگاهی‌های اولیه درباره زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی را در کتب اصلی حروفیان - که در زمان عمادالدین نسیمی تألیف شده‌اند - می‌توان یافت. خوشبختانه دو کتاب شعر (به فارسی و ترکی) از عمادالدین نسیمی باقی مانده که از خلال آنها می‌توان جوهر اندیشه‌ها و عقاید وی را شناخت. ما این منابع حروفی را «منابع دست اول خاص» می‌نامیم.

در کنار این منابع، مآخذی وجود دارند که توسط معاصران نسیمی نوشته شده و دارای اطلاعات تاریخی، جغرافیایی و سیاسی پرارزشی درباره دوران مورد مطالعه ما می‌باشند. این منابع، «منابع دست اول عام» نامیده می‌شوند.

تعدادی از کتب تاریخی و تذکره‌های ادبی از زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی یاد کرده‌اند که عموماً تحت تأثیر برداشت‌های عرفانی و اعتقادات اسلامی نویسندگان شان قرار دارند. این دسته از منابع «منابع دست دوم» بشمار می‌روند.

بررسی جنبش حروفیان از آغاز قرن بیستم در میان شرق شناسان غربی، محققان جمهوری آذربایجان، نویسندگان عرب و ترک و نیز در بین محققان ایرانی از غنای فراوانی برخوردار بوده است. این تحقیقات، از دیدگاه‌های مختلف، ما را با محتوای اجتماعی و فلسفی عقاید حروفیان و

۶۳ - در متن این مقاله، شماره سمت راست، تاریخ هجری و شماره سمت چپ، تاریخ میلادی است. یادآوری می‌کنیم که چاپ اول و دوم کتاب نسیمی در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۹ منتشر شده و چاپ سوم این کتاب نیز اینک در دست انتشار است.

پاره ای با زندگی، عقاید و اشعار عمادالدین نسیمی آشنا می کنند. ما این دسته از تحقیقات را «مطالعات و تحقیقات جدید» می نامیم.

گروهی از کتب تاریخی مربوط به قرن نهم / پانزدهم نیز برای درک شرایط سیاسی- اجتماعی عصر عمادالدین نسیمی اهمیت بسیار دارند. ما این آثار را «منابع عمومی» می نامیم.

منابع دست اول خاص

در شمار منابع دست اول، ابتداء باید از دیوان فارسی و ترکی عمادالدین نسیمی نام برد. اولین دیوان فارسی نسیمی در سال ۱۲۶۰ / ۱۸۴۲ و سپس در سال ۱۲۹۸ / ۱۸۷۸ در استانبول انتشار یافت. متن ترکی دیوان نسیمی، ابتداء در سال ۱۹۲۶ و سپس در سال ۱۹۶۹، بمناسبت ششصدمین سالروز تولد نسیمی، در باکو منتشر شد. چاپ نسبتاً خوبی از دیوان فارسی نسیمی (بر اساس نسخه خطی کتابخانه لنینگراد و کتابخانه تفلیس) به همت حمید محمدزاده به سال ۱۹۷۲ در باکو منتشر شده است [۲]. در این متن، متأسفانه بسیاری از اشعار فضل الله نعیمی (بنیانگذار فرقه حروفی) در شمار اشعار نسیمی آمده است. متن دیگری از دیوان نسیمی به همت رستم علی اوف منتشر شده، در این چاپ، اشعار فضل الله نعیمی، جداگانه در ابتدای کتاب آمده است [۳]. اما در نسخه رستم علی اوف برخی اشعار نسیمی بنام نعیمی ثبت شده است. این متن، دارای اشتباهات فراوانی است که ما نمونه هائی از آنها را در زیرنویس مقدمه کتاب (صص ۹ و ۱۴) و نیز در متن تحقیق خود بدست داده ایم.

اشعار نسیمی اگر چه بشکل رایج (بر اساس ترتیب الفبائی قافیه ها) تنظیم شده، اما مطالعه اشعار، دوره های متفاوت فکری و شاعری نسیمی را نشان می دهد.

در «بشارت نامه» (به ترکی) که در سال ۸۱۱ / ۱۴۰۹ بوسیله یکی از شاگردان و پیروان نسیمی، بنام رفیعی [۴] تألیف شده، مؤلف از عمادالدین نسیمی به بزرگی و احترام عمیق یاد نموده است. رفیعی تأکید کرده که او بوسیله نسیمی با اندیشه های حروفی آشنا شده است [۵]. رفیعی در منظومه دیگر خود نیز از فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی یاد کرده است [۶]. «بشارت نامه» یکی از مهمترین آثاری است که در سراسر آن، وجود اندیشه های حروفی چشمگیر است.

در «استوانامه» نوشته امیرغیاث الدین محمد (تألیف ۸۴۶ / ۱۴۴۳) از عقاید فضل الله استرآبادی، خانواده وی و نیز از رهبران حروفی پس از قتل فضل الله و دسته های مختلف این فرقه در شهرهای ایران سخن رفته است. «استوانامه» ضمن نقل بخش هائی از «جاودان نامه» و «محبت نامه» (اثر فضل الله استرآبادی) از یکی از شعرهای نسیمی یاد کرده که بوسیله فضل الله نعیمی و پیروانش خوانده می شد. این رساله خصوصاً در شناخت عقاید دسته های مختلف

حروفی پس از قتل فضل الله استرآبادی و انشعابات مربوط به این فرقه، اهمیت بسیار دارد [۷]. غیاث الدین محمد در سند دیگری از مصائب حروفیان و دستگیری، شکنجه و محاکمه پسران فضل الله پس از سوء قصد به شاهرخ تیموری (۸۳۰/ ۱۴۲۷) یاد کرده است. [۸]

در «شرح قصیده سید شریف» که در حوالی سال های ۸۰۰ - ۸۱۰/ ۱۳۹۷ - ۱۴۰۷ تألیف شده، مؤلف بهنگام نسخه برداری از «جاودان نامه» و دیگر رسالات حروفی در شهر تبریز، از دیدار و صحبت خود با سید علی (عمادالدین نسیمی) یاد کرده است. [۹]

علاوه بر منابع فوق، در ذکر عقاید حروفیان، ما از منابع دست اولی مانند «دیوان نعیمی»، «جاودان نامه کبیر» و «محبت نامه» (تألیف فضل الله نعیمی) «صلوات نامه» (اشقورت دده) و «مجموعه رسائل حروفیه» (گردآوری پروفیسور کلمان هوار) استفاده کرده ایم.

منابع دست اول عام:

در این دسته از منابع، ابتداء باید از کتاب «إنباء العُمر بانباء العُمر» تألیف ابن حَجَر عسقلانی (در گذشته بسال ۸۵۲/ ۱۴۴۹) یاد کرد. ابن حَجَر از فقهای بنام اهل سُنّت در قرن نهم / پانزدهم بود که مدت ۲۱ سال در قاهره مسند قضاوت داشت. [۱۰] کتاب او نوعی تاریخ است که شامل حوادث مهم سال های ۷۷۳ تا ۸۵۲/ ۱۳۷۱ تا ۱۴۴۸ است. جلد هفتم این کتاب، حوادث دوران حکومت سلطان مؤید (خلیفه مصر) و چگونگی محاکمه و قتل عمادالدین نسیمی را گزارش کرده که بسیار ارزشمند است. [۱۱]

احمد بن سبط ابن العجمی (در گذشته بسال ۸۸۴/ ۱۴۷۹) در کتاب ارزشمند «کُنُوز الدَّهَب» شرح جالبی از وضعیت جغرافیائی و اقتصادی شهر حلب و حوادث سیاسی - تاریخی این شهر ارائه داده است. ابن عجمی از فقهای بزرگ شافعی در شهر حلب بود. او در کتاب خود روایت ابن حَجَر را درباره محاکمه و قتل نسیمی نقل کرده است. [۱۲]

کتاب «السَّيْفُ المُنْدَفِی تَاریخ المَلِک المُوَیَّد» تألیف محمود بن احمد العینی (تألیف حدود ۸۳۰/ ۱۴۲۷) منبع مفیدی درباره خاندان و حکومت سلطان مؤید (خلیفه مصر و تأیید کننده فتوای قتل عمادالدین نسیمی) می باشد. این کتاب تا حوادث سال ۸۱۹/ ۱۴۱۶ (یکسال قبل از قتل نسیمی) را گزارش کرده است. [۱۳]

رساله «مجمع للهنائی» تألیف محمد طوسی واقعه سوء قصد به سلطان شاهرخ تیموری بدست احمد لر حروفی (بسال ۸۳۰/ ۱۴۲۷) را گزارش کرده. مؤلف این رساله، مدت ها در خدمت شاهرخ تیموری و پسرش (بایسنغر) بوده و در رساله اش کینه سوزانی نسبت به حروفیان ابراز نموده است. وی همچنین از دستگیری و کشتار گروهی از حروفیان پس از سوء قصد به شاهرخ خبر داده است. [۱۴]

«زبدۃ التواریخ»، اثر حافظ ابرو (تألیف سال ۸۳۰/ ۱۴۲۷) از منابع مهم این دوران است. مؤلف مدتی در خدمت سلطان شاهرخ تیموری بوده و مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورده است. بخش چهارم این کتاب برای آگاهی از اوضاع اجتماعی و اقتصادی این زمان و خصوصاً فعالیت حروفیان و جریان سوء قصد به شاهرخ تیموری توسط احمد لُر، اهمیت بیشتری دارد. [۱۵]

«مطلع السعدین» تألیف عبدالرزاق سمرقندی (بسال ۸۷۶/ ۱۴۷۱) یکی دیگر از منابع مهم دوران تیموری است که اطلاعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ارزشمندی از قرن نهم / پانزدهم بدست داده. جلد دوم این کتاب (دوران حکومت شاهرخ) از تازگی و اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا مؤلف، خود، شاهد و ناظر بسیاری از حوادث بوده و جریان کارد خوردن شاهرخ بدست احمد لُر را گزارش کرده است. [۱۶]

این ایاس در کتاب «بدائع الزهور» ضمن ذکر حوادث ایام سلطان مؤید به عقاید و چگونگی قتل نسیمی در شهر حلب اشاره کرده است. [۱۷]

کتاب شمس الدین محمد سخاوی (در گذشته بسال ۹۰۲/ ۱۴۹۶) یکی از منابع مهم درباره شخصیت های قرن نهم / پانزدهم است. این کتاب در ذکر شرح حال فضل الله نسیمی، از عمادالدین نسیمی نیز یاد کرده که بقول او: «در زمان حکومت سلطان مؤید پوست کنده شد و بقتل رسید». [۱۸]

تذکره «مجالس العشاق» اثر کمال الدین حسین گازرگاهی (تألیف سال ۹۰۸/ ۱۰۵۲)، شاید نخستین تذکره فارسی است که از اشعار عمادالدین نسیمی یاد کرده. موضوع این کتاب، توضیح عشق و عاشقی در نزد شاعران است که خالی از اغراق و مبالغه نیست. این مؤلف ضمن اشاره به چگونگی دستگیری، محاکمه و قتل نسیمی، به اقدامات و مبارزات حروفیان در زمان شاهرخ تیموری نیز اشاره نموده است. [۱۹]

«مجمّل التواریخ» تألیف فصیحی خوافی (بسال ۸۴۶/ ۱۴۴۲) درحقیقت نوعی وقایع نامه یا سالشمار دوران تیموری است که به شاهرخ تیموری اهداء شده است. جلد سوم این کتاب به حوادث عصر شاهرخ اختصاص دارد و طی آن، به وقایع مربوط به حروفیان و از جمله به حادثه سوء قصد به شاهرخ تیموری بوسیله احمد لُر اشاره شده است. [۲۰]

طاش کوپری زاده (بسال ۹۶۸/ ۱۵۷۰) در «الشقایق النعمانیة» شرح حال ۵۲۱ تن از علماء، فقها و عرفای اسلامی را آورده است. مؤلف، سالها قاضی القضاة شهر استانبول بوده و گزارش ارزنده ای از فعالیت، دستگیری، محاکمه و سوزاندن گروهی از پیروان فضل الله حروفی در زمان سلطان محمد عثمانی بدست داده، اما از زندگی، عقاید و سرنوشت عمادالدین نسیمی سخنی نگفته است. [۲۱]

در همین زمان عبدالوہاب شعرانی (در گذشته بسال ۹۷۳/ ۱۵۶۵) از قتل و کشتار زنداقه و از جمله از پوست کندن ابوبکر نابلسی در مصر خبر داده و سپس به پوست کندن و قتل عمادالدین نسیمی در شهر حلب اشاره کرده است. [۲۲]

تقی الدین کاشی در تذکره مفصل «خلاصۃ الاشعار و زبدۃ الافکار» (تألیف سال های آخر قرن ۱۰/ ۱۶) در ذکر اشعار و احوال شاعران قرن هشتم و نهم/ چهاردهم و پانزدهم، از عمادالدین نسیمی و اشعار او نیز یاد کرده است. [۲۳]

حافظ حسین کربلائی بسال ۹۷۵/ ۱۵۶۷ در «روضات الجنان» ضمن ذکر مزار پیر ترابی (حروفی) از عمادالدین نسیمی یاد کرده است. این کتاب به قیام گروهی از حروفیان (به رهبری دختر فضل الله نسیمی) در زمان جهانشاه قراقوینلو و قتل و سوزاندن آنان پرداخته است. [۲۴]

در همین زمان، عاشق چلبی نیز در کتاب «تذکره» (به ترکی) از عمادالدین نسیمی یاد کرده که «منصوروار، سر بر دارِ شهادت نهاد.» وی همچنین از شاعری بنام تمنائی یاد کرده که در زمان سلطان بایزید دوم به جرم حروفی بودن، محکوم و سوزانده شد. [۲۵]

«احسن التواریخ» اثر حسن بیگ روملو (تألیف سال ۹۸۵/ ۱۵۷۷) برای آگاهی از حوادث دوران حکومت شاهرخ تیموری بسیار ارزشمند است. این کتاب همچنین مأخذ ارزنده ای است برای شناخت اوضاع سیاسی- اجتماعی نواحی آذربایجان در زمان حکومت های قراقوینلو و آق قوینلو و وقایع حکومت عثمانی در این دوره. روملو گزارش ارزشمندی از چگونگی دستگیری و قتل فجیع عمادالدین نسیمی بدست داده که گویا از «مجالس العشاق» اخذ کرده باشد. او در ذکر وقایع سال ۸۳۰ و ۸۴۶/ ۱۴۲۷ و ۱۴۴۲ از کارد خوردن سلطان شاهرخ بوسیله احمد لر حروفی و نیز از قیام حروفیان و کشتار آنان بدستور جهانشاه قراقوینلو یاد کرده است. [۲۶]

لطیفی (در گذشته بسال ۹۹۱/ ۱۵۸۲) در کتاب «تذکره» (به زبان ترکی) از عمادالدین نسیمی سخن گفته است. بگفته او، عمادالدین مقلد شبلی و شاه نعمت الله ولی بوده و با علم حروف نیز آشنائی داشته است. لطیفی نیز از اشعار و احوال تمنائی شاعر یاد کرده که به اتهام تناسخ، الحاد و زنداقه، در زمان سلطان بایزید دوم، محکوم به مرگ گردیده و سوزانده شد [۲۷].

در همین زمان حسن چلبی در «تذکرۃ الشعراء» ضمن اینکه نسیمی را اهل «نسیم» در حوالی بغداد دانسته، مختصراً به زندگی و سرنوشت نسیمی اشاره کرده است. [۲۸]

«روضات الجنات» تألیف معین الدین اسفزاری (بسال ۸۹۹/ ۱۴۹۴) نیز از منابع ارزشمند این دوران است. مؤلف در روضه سیزدهم، واقعه کارد خوردن شاهرخ بوسیله احمد لر حروفی را گزارش کرده است [۲۹].

در سال ۱۰۰۷/ ۱۶۹۸ مصطفی عالی افندی در کتاب «کُنه الاخبار» از دستگیری و آتش زدن گروهی از حروفیان در زمان سلطان محمد عثمانی یاد کرده و طی آن به سرنوشت عمادالدین نسیمی نیز اشاره کرده است.[۳۰] مولانا حامدی، شاعر فارسی زبان دربار عثمانی نیز در قصیده ای به نام «اشارت به سوزانیدن حروفیان در رُم» به این واقعه پرداخته است.[۳۱]

مُلاحشری تبریزی بسال ۱۰۱۱/ ۱۵۰۱ روایت «روضات الجنان»- در اشاره به مزار میرترابی و کشتار حروفیان در زمان جهانشاه- را در کتاب «روضهء اطهار» تکرار کرده است.[۳۲]

تقی الدین اوحدی در تذکرهء «عرفات العاشقین» (تألیف حدود ۱۰۲۳/ ۱۶۱۳) از اشعار و زندگی فضل الله نسیمی و عمادالدین نسیمی یاد کرده و نام کوچک نسیمی را «سید جلال الدین» و اصل وی را «شیرازی» دانسته است که «نزد دشمن و دوست برخلاف اولیای سابقه، کلمه ای چند بر زبان می آورد که صدق دعوی الوهیت می شد.»[۳۳]

حاجی خلیفه چلبی (در گذشته بسال ۱۰۶۷/ ۱۶۵۷) در «کشف الظنون» ذیل «دیوان نسیمی» به زندگی و قتل عمادالدین اشاره کرده و تاریخ قتل او را سال ۸۲۰/ ۱۴۹۷ دانسته است.[۳۴]

محمد بن دارابی شیرازی بسال ۱۰۷۶/ ۱۶۶۶ در «لطایف الخیال»[۳۵] و نیز ابن عماد حنبلی بسال ۱۰۸۰/ ۱۶۷۰ در «شذرات الذهب» به زندگی عمادالدین نسیمی اشاره نموده و از کثرت پیروان او در شهر حلب یاد کرده اند.[۳۶]

۳- منابع دست دوم:

تذکره نویسان متأخر نیز اشاراتی به زندگی، اشعار و چگونگی قتل عمادالدین نسیمی نموده اند که عموماً از منابع دست اول اقتباس شده اند از جمله:

علی قلی خان داغستانی (واله) بسال ۱۱۶۱/ ۱۷۴۸ در «ریاض الشعرا» از محل تولد و اشعار نسیمی یاد کرده که بنظر می رسد از کتاب «عرفات العاشقین» اخذ کرده باشد (۳۷).

رضاقلی خان هدایت بسال ۱۲۶۰/ ۱۸۴۲ در «ریاض العارفین» ضمن نقل رباعیاتی از نسیمی، یادآور شده که نسیمی بسال ۸۳۷ هجری در حلب «منصوروار، پا بر دار شهادت گذاشت» (۳۸). هدایت در کتاب دیگر خود به زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی پرداخته است (۳۹).

اسحق افندی بسال ۱۲۸۸/ ۱۸۷۱ در «کاشف الاسرار» (بزبان ترکی) کینهء سوزانی نسبت به حروفیان ابراز داشته است. وی منسوب کردن حروفیان به قرامطه، از تقسیم نان و پنیر و شراب در آیین های حروفی یاد کرده که یادآور همین آئین در جنبش خرمدینان (بابک خرمدین) است. افندی، به بعضی حوادث که به قتل عام حروفیان و بکتابشیه منجر شده نیز اشاره نموده است. این

کتاب اگر چه جزو منابع متأخر بشمار می رود، اما بخاطر نقل بخش هائی از متون و آئین های حروفیان، دارای ارزش فراوان است. اسحق افندی هیچ اشاره ای به زندگی یا عقاید عمادالدین نسیمی نکرده است (۴۰).

در این زمان، محمد رفعت در کتاب «مرآت المقاصد فی دفع المفاصد» (به ترکی) فصل مستقلی به حروفیان اختصاص داده که طی آن به عقاید عمادالدین نسیمی نیز اشاره کرده است. این کتاب در شناخت بعضی عقاید و آئین های بکتاشیه نیز بسیار ارزشمند است (۴۱).

تذکره «روز روشن» (تألیف ۱۸۷۸/۱۲۹۶)، ضمن ذکر تعدادی از غزلیات نسیمی، به قتل فجیع او اشاره کرده و شعر میرفرخی گیلانی را در چگونگی قتل عمادالدین آورده است (۴۲).

در «ریحانۃ الادب» (۴۳)، «شمع انجمن» (۴۴)، «تذکرۃ الشعراء» (۴۵)، «صبح گلشن» (۴۶)، «فارسنامه ناصری» (۴۷)، «آثارعجم» (۴۸) نیز از زندگی، اشعار و سرنوشت عمادالدین نسیمی یاد شده است.

کتاب «نهرالذهب فی تاریخ خلّب» تألیف محمد کامل الغزی، اطلاعات ارزشمندی درباره جغرافیا، صنایع و حوادث تاریخی شهر حلب بدست داده است. در جلد دوم این کتاب، به قتل عمادالدین نسیمی در شهر حلب بسال ۸۲۰ / ۱۴۱۷، اشاره شده و در جلد سوم از حکومت سلطان مؤید (سلطان مصر) و حاکم شهر حلب (یشبک) یاد شده است. این کتاب، علاوه بر نسیمی، از شخصی بنام «ابوبکر ارمنازی» یاد کرده که به سال ۱۰۱۸ / ۱۶۰۹ در شهر حلب به اتهام کفر، گردنش را زدند و جسدش را سوزاندند (۴۹).

محمد راغب الطباخ در کتاب پراچ «اعلام النبلا» بسیاری از وقایع تاریخی و سیاسی شهر حلب را گرد آورده و در این مورد به منابع دست اول استناد کرده است. جلد دوم این کتاب (درباره حمله تیمور به حلب و ایام حکومت سلطان مؤید) و خصوصاً جلد سوم آن برای مطالعه ما بسیار ارزشمند است. الطباخ در «ذکر مقتل سید علی عمادالدین نسیمی»، روایت ابن العجمی را درباره چگونگی محاکمه و قتل نسیمی نقل کرده است (۵۰).

محمدعلی تربیت در کتاب «دانشمندان آذربایجان» از فضل الله استرآبادی و سال قتل او یاد کرده و به قیام حروفیان به رهبری دختر فضل الله استرآبادی در زمان جهانشاه قراقوینلو اشاره نموده است. بنظر تربیت: پس از قتل فضل الله، عمادالدین نسیمی و دیگر رهبران حروفی به آناتولی گریخته و در خانقاه های بکتاشیه عقاید حروفی را ترویج کردند (۵۱).

۴- مطالعات و تحقیقات جدید:

پروفسور ادوارد براون نخستین محققى است که در تهیه، تدوین و انتشار آثار و رسالات حروفیان خدمات ارزنده ای کرده و مقالات متعددی در معرفی ادبیات و تعلیم حروفیان نوشته

است (۵۲). بخاطر تعقیدها و پیچیدگی های کلامی، پروفیسور براون در مطالعه رسالات حروفیه نتوانسته به آراء و عقاید حقیقی آنان دست یابد، بهمین جهت، او معتقد است که: «از نظر ادبی خالص، بیشتر این کتب و آثار، چندان قدر و قیمتی ندارند». براون این آثار را شامل «یک رشته افکار درهم و آشفته و نامفهوم که دارای تعلیم خیالی و عجیب و غریب هستند» می داند. براون اشاره کوتاهی نیز به اشعار عمادالدین نسیمی کرده است (۵۳).

پروفیسور گیب در کتاب «تاریخ شعر عثمانی» با تأکید بر دشواری درک و فهم رسالات حروفیه، نخستین محقق است که صفحاتی را به زندگی و اشعار نسیمی اختصاص داده و ضمن آن، نمونه هایی از غزلیات و رباعیات ترکی وی را ذکر کرده است. پروفیسور گیب، نسیمی را عارف نامیده و اشعار او را «زیباترین اشعار عارفانه در ادبیات ترکی» دانسته است (۵۴).

پروفیسور کلمان هوار در مقدمه «مجموعه رسائل حروفیه» (به فرانسه) و خصوصاً پروفیسور رضا توفیق در تحقیق خود: (به ضمیمه همین کتاب) پیدایش حروفیه و عقاید فلسفی فضل الله حروفی را بررسی کرده اند. پروفیسور رضا توفیق وجود عناصر نوافلاطونی و وحدت وجودی را در عقاید حروفیه نشان داده و معتقد است که «مذهب حروفیه در مجموع جز کاریکاتوری از مذاهب بزرگ نیست». در مقدمه این کتاب، بطور بسیار مختصر به شعر و عقاید نسیمی نیز اشاره شده است (۵۵).

بر اساس تحقیقات گیب، استاد لویی ماسینیون نیز در دو کتاب ارزشمند خود، ضمن اینکه معتقد است «فرقه حروفیه در میان ترکمانان قراقوینلو پدید آمده»، حروفیان را جریانی از نوقرمطیان دانسته و صفحاتی را به عقاید و اشعار نسیمی اختصاص داده است. ماسینیون نسیمی را «یکی از اولین شاعرات ترک آذری، عارفی وحدت وجودی و در همین حال، در پیوند با سران نظامی بکتاشیه» دانسته است (۵۶).

ج. ک. بیرج در تحقیق خود درباره بکتاشیه، ضمن اعتقاد به اینکه حروفیه و بکتاشیه دو فرقه دارای سیستم فکری جداگانه اند، مختصراً به زندگی و سرنوشت عمادالدین نسیمی اشاراتی کرده است (۵۷).

پروفیسور ف. بابینگر نیز شرح کوتاهی درباره زندگی عمادالدین نسیمی نوشته که ارزشمند است (۵۸).

استاد هلموت ریتز در تحقیق بی نظیر خود، مفصلاً به زمینه های تاریخی علم حروف در فرهنگ اسلامی و به زندگی، عقاید، خانواده و پیروان فضل الله نعیمی پرداخته و ضمن آن، اشاره کوتاهی نیز به عمادالدین نسیمی نموده است (۵۹).

پروفسور آلساندرو بوزانی نیز در مقاله خود به حروفیه پرداخته، اما اشاره چندانی به عمادالدین نسیمی نکرده است (۶۰).

پروفسور ک. بوریل در رساله دانشگاهی خود، رباعیات ترکی و فارسی نسیمی را بررسی کرده و در ابتداء به زندگی، آثار، عقاید و سبک ادبی عمادالدین نسیمی پرداخته است. او نیز نسیمی را «مسلمان و عارفی اعلیٰ» بشمار آورده است (۶۱).

پروفسور اسکارچیا آمورتی، اندیشه های حروفی در «دیوان فارسی عمادالدین نسیمی» را پی گیری کرده است (۶۲).

محققان جمهوری آذربایجان، تحقیقات متعددی درباره جنبش حروفیان و زندگی و اشعار عمادالدین انتشار داده اند. این تحقیقات با آنکه تحت تأثیر گرایش ها و تفسیرهای ایدئولوژیک (مارکسیستی) قرار دارند اما هر یک در شناخت زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی مفید می باشند. از این تحقیقات، ابتداء باید از کتاب سلمان ممتاز یاد کرد که در واقع اولین تحقیق درباره زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی در جمهوری آذربایجان است (۶۳).

سپس اسماعیل حکمت در «تاریخ ادبیات آذربایجان» ضمن بررسی اشعار نسیمی، عقاید او را حاوی عناصری از اندیشه های نوافلاطونی دانسته و تأثیر عمیق نسیمی بر شاعران اُزبک و آذربایجان را یادآور شده است (۶۴).

م. قلی زاده در رساله دانشگاهی و در نوشته های دیگر خود، حروفیسم را بررسی کرده و آنرا «یک جریان ارتجاعی و اسرارآمیز» دانسته اما در تحلیل عقاید نسیمی کوشیده است تا بین اندیشه های ارتجاعی حروفی و جنبه های مثبت عقاید نسیمی، فرق اساسی قائل شود (۶۵).

فؤاد قاسم زاده نیز در مقاله ای بمناسبت شصدمین سال تولد نسیمی، نظر محققان ترک درباره عمادالدین نسیمی را بررسی کرده است (۶۶).

جهانگیر قهرمانوف در مقدمه دیوان ترکی عمادالدین نسیمی و نیز در مقاله کوتاهی، به نسخه های خطی دیوان نسیمی و به تغییرها و تحریف های موجود در اشعار وی اشاره کرده است (۶۷).

حمید آراسلی نیز در رساله کوچک اما ارزشمند خود به زندگی، اشعار و سرنوشت نسیمی پرداخته است (۶۸).

حمید محمدزاده در مقدمه خود بر «دیوان فارسی نسیمی» زندگی، اشعار و عقاید عمادالدین نسیمی را بررسی کرده و تأثیرپذیری های شعری نسیمی از حافظ را نشان داده است (۶۹).

واقف اصلان اوف نیز در مقدمه کوتاه خود بر گزیده ای از اشعار عاشقانه نسیمی، به جنبه هایی از افکار فلسفی نسیمی اشاره نموده است (۷۰).

گذشته از نمایشنامه «نسیمی» نوشته فریدون آشوراوف (۷۱) حسین آیان نیز رساله دکترای خود را (در دانشگاه باکو) به بررسی زندگی، عقاید و اشعار نسیمی اختصاص داده (۷۲). همچنین است مقاله «نسیمی» به قلم عیسی حسین اوف (۷۳). اکرم جعفر نیز در مقاله ای بنام «عظمت نسیمی» به زندگی، عقاید و تأثیر عمادالدین بر شاعران آذربایجان اشاره کرده است (۷۴). در کشور ترکیه، نخستین بار شمس الدین سامی در کتاب «قاموس اعلام» به زندگی فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی اشاره نموده (۷۵) و سپس پروفیسور رضا توفیق در تحقیق مفصل خود به عقاید حروفیان پرداخته است - که در صفحات قبل بدان اشاره کرده ایم - پس از وی، فواد کوپرولو در کتاب خود از عمادالدین نسیمی و تأثیر شگرف او بر اشعار فضولی، شاه اسماعیل خطائی و بنانی یاد کرده (۷۶). همین مؤلف در مقاله کوتاهی بنام «نسیمی» نیز از اشعار و عقاید او سخن گفته است (۷۷).

ابراهیم الگون در رساله دانشگاهی خود بنام «سید نسیمی» زندگی و جنبه هائی از شخصیت و عقاید عمادالدین را بدرستی نشان داده است (۷۸).

محقق معروف ترک، استاد عبدالباقی گولپینارلی در آثار خود به فرقهء حروفیه پرداخته و فصل مستقل و مفیدی نیز به زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی اختصاص داده است (۷۹). همین مؤلف، فهرست کاملی از آثار و رسالات حروفیان را منتشر کرده که بسیار ارزشمند می باشد (۸۰). نویسنده دیگری بنام کاراهان در «دانشنامهء ترک»، مقاله مفیدی دربارهء عمادالدین نسیمی و فرقهء حروفیه نوشته است (۸۱).

از میان محققان عرب، عباس عزآوی در کتاب «تاریخ العراق» فصل مستقلی به زندگی و عقاید فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی اختصاص داده و طی آن، اطلاعات مفیدی ارائه کرده است. همین مؤلف در «الکاکائیه فی التاریخ» نیز اشاراتی به حروفیان نموده است (۸۲).

محمد اسعد طلاس در «آثار الاسلامیه والتاریخیه فی حلب» (۸۳)، و خیرالدین اسدی در دو کتاب «موسوعهء حلب» و «احیاء حلب و اسواقها» ضمن اشاره به موقعیت جغرافیائی آرامگاه نسیمی، از محاکمه و قتل وی در شهر حلب یاد کرده اند (۸۴).

شیخ عبدالحسین امینی نجفی نیز در کتاب خود به زندگی و اشعار فضل الله نعیمی و عمادالدین نسیمی اشاره کرده است (۸۵).

دکتر کامل مصطفی الشیبی در کتاب «تشیع و تصوف» فصل جامع و ارزشمندی به پیدایش فرقهء حروفیه و عقاید فضل الله نعیمی اختصاص داده و ضمن آن، اشاره کوتاهی به عمادالدین نسیمی نموده است (۸۶). الشیبی متأسفانه هیچ اشاره ای به زحمات و تحقیقات استاد صادق کیا و پروفیسور هلموت ریتر نکرده است.

در ایران، گذشته از مقاله کوتاه و مفید ناصرالدین شاه حسینی (۸۷)، نخستین بار استاد صادق کیا به معرفی فرقه حروفیه پرداخته است. او ضمن کوشش های ارزنده خود در بازشناسی و بازخوانی متون استرآبادی فرقه حروفیه، بر اساس منابع دست اول، به شرح زندگی و تعالیم فضل الله نسیمی پرداخته و بطور مختصر به زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی نیز اشاره کرده است. تحقیقات و زحمات استاد صادق کیا الهام بخش همه پژوهش های بعدی درباره حروفیان است (۸۸).

استاد احسان یارشاطر در «شعر فارسی در عهد شاهرخ» (۸۹) و استاد ذبیح الله صفا در «تاریخ ادبیات در ایران» (۹۰) اشاره ای به اشعار و احوال عمادالدین نسیمی نکرده اند، اما اطلاعات ارزشمندی از شرایط اجتماعی- فرهنگی دوران مورد مطالعه ما بدست داده اند. علامه علی اکبر دهخدا در «لغت نامه»، از اشعار و سرنوشت فضل الله استرآبادی (نسیمی) و عمادالدین نسیمی یاد کرده است (۹۱).

در «فرهنگ سخنوران» (۹۲)، «دانشمندان و سخن سرایان فارسی» (۹۳)، «بزرگان شیراز» (۹۴) نیز از زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی یاد شده است.

استاد سعید نفیسی، عمادالدین نسیمی را از شاعران نامی زمان خود دانسته که «بسیاری از شاعران عصر، شاگرد یا پیرو سبک او بوده اند»، اما هیچ ذکری از اشعار وی نکرده و مختصراً به چگونگی قتل نسیمی اشاره نموده است (۹۵). نفیسی در مقدمه «کلیات قاسم انوار» نیز به حوادث مربوط به حروفیان اشاره کرده است (۹۶).

حمید فرزام نیز در مقاله مفیدی به رابطه «فرقه های صوفیه و حروفیه» پرداخته و ضمن ارائه تاریخچه علم حروف به تأثیر عقاید ابن عربی بر افکار فضل الله استرآبادی اشاره کرده است (۹۷).

س. جویا در مقدمه «دیوان فارسی فضل الله نسیمی و عمادالدین نسیمی»، اشارات مفیدی به جنبش حروفیه و زندگی و عقاید نسیمی نموده است (۹۸).

رضا خسروشاهی (۹۹)، دکتر محمدجواد مشکور (۱۰۰)، غلامحسین متینی (۱۰۱)، علی خادم علماء (۱۰۲)، سپس غلامحسین بیگدلی (۱۰۳) و سید علی صالحی (۱۰۴) نیز به زندگی و سرنوشت عمادالدین نسیمی اشاره کرده و برخی از آنان نیز، تأثیرپذیری شعری نسیمی از حافظ را نشان داده اند.

نگارنده نیز در کتاب کوچک «جنبش حروفیه...» ضمن تأکید بر باورهای مادی و «این جهانی» برخی حروفیان، به اشعار و عقاید نسیمی اشاره کرده است (۱۰۵).

نوشته های عزت الله بیات (۱۰۶)، اسماعیل حاکمی (۱۰۷)، ابوذر ورداسی (۱۰۸) و عبدالرفیع حقیقت (۱۰۹) و نیز رسالهء دکترای ولی الله ظفری (۱۱۰) هرچند که فاقد اطلاعات جدید و مبتنی بر تحقیقات دیگران می باشند، اما خالی از فایده نیستند، در حالیکه کوشش های رضا باغبان (۱۱۱) و محمد تقی خمارلو (۱۱۲) در ترجمه و گردآوری مقالاتی دربارهء زندگی و عقاید عمادالدین نسیمی ارزشمند هستند.

دکتر جواد هیئت در دو کتاب خود، به زندگی و جایگاه برجستهء عمادالدین نسیمی در ادبیات آذری اشاره کرده است (۱۱۳).

دکتر حسن سادات ناصری در مقاله ای از محققانی که «بجای تحلیل درست عرفانی مطالب ذوق آمیز نسیمی، مطالبی خاص خود، یا برداشت های دور از معتقدات عرفان خدانشناس آورده اند» انتقاد کرده اما دربارهء مفهوم «مطالب ذوق آمیز نسیمی» توضیحی نداده بلکه در توضیح فلسفه اعتقادی حروفیان دچار تردید و تناقض گویی شده است (۱۱۴).

یعقوب آژند در کتاب «حروفیه در تاریخ» به زندگی و سرنوشت فضل الله نسیمی و عمادالدین نسیمی اشاره کرده است (۱۱۵). این کتاب اساساً شامل حوادث و رویدادهای تاریخی مربوط به این فرقه است، امّا، مؤلف به «گرایش های دنیاگرایانه و برداشت های این جهانی و مادی بخشی از حروفی ها» تأکید کرده است. این کتاب، متأسفانه، دارای برخی نظریات غیرمستند، اشتباهات تاریخی و استدلالات نادرست می باشد.

یدالله جلالی پندری نیز در مقدمهء نسخهء جدیدی از «دیوان نسیمی» به زندگی و سرنوشت عمادالدین نسیمی پرداخته است. وی ضمن اینکه نسیمی را «شاعری متوسط» دانسته، مانند آژند، با تأکید بر «افکار مادی بعضی حروفی ها» کوشیده است تا بین عقاید فضل الله استرآبادی (رهبر و بنیانگذار حروفیه) و افکار جانشینانش، فرق و فاصله قائل گردد (۱۱۶).

۵ - منابع عمومی

«ظفرنامه» تألیف شرف الدین علی یزدی (بسال ۸۲۸ / ۱۴۲۴) تاریخ رسمی دورهء تیموری است که بخش هایی از آن بر اساس کتاب «ظفرنامهء شامی» (تألیف ۸۰۷ / ۱۴۰۴) قرار دارد: مؤلف کتاب، خود شاهد بسیاری از جنگ ها و حوادث دوران تیمور و شاهرخ تیموری بوده است، لذا این کتاب در شناخت شرایط اجتماعی و سیاسی دوران مورد مطالعهء ما ارزشمند می باشد (۱۱۷).

کتاب ابن عربشاه با نام «عجایب المقدور فی نوائب تیمور» یا «زندگی شگفت آور تیمور» (تألیف سال ۸۵۰ / ۱۴۳۶) نیز از منابع مهم این دوران است. مؤلف، خود از جمله کسانی بوده که در فتح دمشق بوسیلهء تیمور (سال ۸۰۴ / ۱۴۰۱) به سمرقند کوچانیده شد، او سپس به سرزمین

عثمانی - نزد سلطان محمد اول - رفت. کتاب ابن عربشاه شرح جنگ ها، خونریزی ها و حوادث سیاسی دوران تیمور است که اگر چه کمی اغراق آمیز نوشته شده، اما از ارزش تاریخی فراوان برخوردار است. این کتاب، همچنین برای آگاهی از احوال سلاطین عثمانی و آق قوینلو بسیار مفید می باشد (۱۱۸).

«تزوکات تیموری» تألیف یا تحریر ابوطالب حسینی تُرتبی، حاوی نکات تاریخی و مطالب اجتماعی - اقتصادی دوره تیموری است و ما را با مناسبات اقتصادی و اشکال «تزوکات» (سازمان ها و نهادهای اجتماعی و نظامی) این زمان آشنا می کند (۱۱۹).

کتاب «منشاء الانشاء» اثر نظام الدین عبدالواسع نظامی نیز مأخذ بسیار ارزشمندی است که حاوی اطلاعات مفیدی درباره انواع مالیات ها، حرفه ها و پیشه های رایج در دوران مورد مطالعه ما می باشد (۱۲۰).

در همین زمان، جهانگرد معروف اسپانیائی کلاویخو در «سفرنامه» اش، اطلاعات ارزنده ای از اوضاع اجتماعی ایران در زمان تیمور بدست داده است. فصل های دوازدهم تا چهاردهم این کتاب (درباره شهر سمرقند) از ارزش بیشتری برخوردار است (۱۲۱).

یوسف بن تغری بردی (در گذشته بسال ۸۷۵ / ۱۴۷۰) در دو کتاب «المنهل الصافی» و «النجوم الزاهرة»، اطلاعات ارزنده ای از شخصیت ها و وقایع این دوران، خصوصاً درباره حوادث ایام حکومت سلطان مؤید، بدست داده است (۱۲۲).

کتاب «دیاریکره» تألیف قاضی ابوبکر طهرانی، تنها کتاب مستقل درباره حکومت های قراقوینلو و آق قوینلو بشمار می رود. این کتاب در سال ۸۷۵ / ۱۴۷۰ م تألیف شده و اوضاع آذربایجان و عثمانی (مناطق فعالیت حروفیان) در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی را گزارش کرده است (۱۲۳).

«روضه الصفا» تألیف میرخواند (بسال ۸۸۹ / ۱۴۸۰) تاریخ عمومی مفصلی است که جلد ششم آن از اهمیت بیشتری برخوردار است (۱۲۴)، همچنین جلد سوم «حبيب السیر» تألیف خواندمیر (بسال ۹۰۶ / ۱۵۰۰). این کتاب نیز حوادث دوران حکومت تیمور و شاهرخ تیموری و وقایع مربوط به حروفیان را گزارش کرده است (۱۲۵).

«تذکره الشعراء» تألیف دولتشاه سمرقندی (بسال ۸۹۶ / ۱۴۹۱) درباره احوال شاعران این دوران و ذکر وقایع حکومت تیمور و شاهرخ، حاوی اطلاعات مفیدی است. مؤلف، متأسفانه به احوال و اشعار عمادالدین نسیمی یا فضل الله نعیمی اشاره ای نکرده است (۱۲۶).

در کنار این منابع، کتب دیگری نیز وجود دارند که در شناخت دوران مورد مطالعه ما مفید هستند، از جمله: «منتخب التواریخ مُعینی» (معین الدوله نطنزی)، «لُبّ التواریخ» (یحیی قزوینی)، «کتاب السلوک» (تقی الدین مقریزی)، «ظفرنامه» (شامی) و ...

پانویس ها:

[۱] - ما، در یک رساله دانشگاهی در مدرسه مطالعات عالیّه دانشگاه سوربن (پاریس، ۱۹۹۳) آثار اصلی، منابع و تحقیقات مربوط به حروفیان را معرفی کرده ایم. نگاه کنید به:

MIRFETROUS, Ali: Le Mouvement Horufi, vol. 1, Etude des sources originelles et des recherches modernes, Edition Soleil, Canada, 1994

همچنین نگاه کنید به ترجمه این رساله در: ایرانشناسی، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۳، مرینلد(امریکا)، صص ۵۸۲-۵۹۵؛ شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳، صص ۸۴۲-۸۵۴؛ شماره ۱، بهار ۱۳۷۴، صص ۲۰۶-۲۱۷.

[۲] - دیوان سید عمادلّین نسیمی، با مقدمه، مقایسه و تصحیح حمید محمدزاده، باکو، ۱۹۷۲.

[۳] - دیوان فارسی فضل الله نعیمی تبریزی و عمادلّین نسیمی شیروانی، به اهتمام رستم علی اوف، با مقدمه س. جویا، تهران، ۱۳۵۴. دو چاپ دیگر از دیوان فارسی نسیمی، اخیراً به کوشش غلامحسین بیگدلی و یدالله جلالی پندری منتشر شده است.

[۴] - درباره رفیعی نگاه کنید به:

A History of Ottoman Poetry, by E. J.W.Gibb, volume 1, London, 1900, pp. 369-380

[۵] - بشارت نامه، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج، به شماره ۵۶۹ OR، برگ های b11-a54

[۶] - گنجنامه (به ترکی)، استانبول، ۱۹۴۶، صص ۴ و ۹.

[۷] - استوانامه، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس: Encien Fonds Persan, No 24

[۸] - «نامه ای از پسر فضل الله حروفی»: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۹، شماره ۲، صص ۱۷۵-۱۹۷. این سند به همت دکتر حسین آلیاری از بخش نسخ خطی فارسی کتابخانه ملت (استانبول) بدست آمده است. اما برخلاف نظر دکتر آلیاری و برخلاف تیتراژ این سند، نامه مذکور متعلق به پسر فضل الله حروفی (نعیمی) نیست بلکه این نامه نوشته امیر غیاث ملّین محمد، نویسنده «استوانامه» است. در سراسر این نامه، نویسنده خود را «فقیر» و پسر فضل الله را «حضرت امیر» نامیده است. از این گذشته، در پایان نامه (ص ۱۹۷) نام غیاث ملّین محمد و تاریخ تحریر نامه (۸۳۶/ ۱۴۳۳) آمده است. غیاث ملّین محمد در «استوانامه» نیز از دستگیری، اسارت و مصاحبت خویش با «امیر نورالله» (پسر فضل الله نعیمی) در قلعه بدلیس یاد کرده است. نگاه کنید به: استوانامه، برگ های a23 و b 26. همچنین نگاه کنید به:

Hurufilik Metinleri katalogu, Ankara, 1973, p. 56

- [۹] - شرح قصیده سید شریف، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج، به شماره Or.۶۲، برگ b. 14 همچنین نگاه کنید به: Hurufilik Metinleri, p. 128
- [۱۰] - درباره ابن خَجر عسقلانی نگاه کنید به دانشنامه ایران و اسلام، ج ۳، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، ۱۳۵۵، صص ۴۹۳-۴۹۸.
- [۱۱] - انباء الغمر باباءالعمر، طبع الثانیه ۱۴۰۶ / ۱۹۸۶، ج ۷، صص ۴۷ و ۲۶۹-۲۷۱.
- [۱۲] - كنوزالذهب فی تاریخ حلب، نسخه عکسی کتابخانه دارالکتب قاهره، بشماره ۳۸۹۶۸ ح (در سه جلد)، نسخه خطی کتابخانه واتیکان، بشماره Arabi, MS No 235. نسخه واتیکان تنها شامل فصل ۶-۱۲ است که اطلاعاتی درباره مدارس، مساجد، خیابان ها و آبادانی شهر حلب بدست می دهد. با تشکر از دوست ایرانشناس ایتالیایی من، خانم «پائولا اورساتی» که فصل های نسخه واتیکان را برایم فرستاده است.
- [۱۳] - السیف المهند فی تاریخ الملک المؤید، نسخه کتابخانه ملی پاریس، بشماره ar.1723-خصوصاً باب دهم، برگ های ۵۴-۶۰.
- [۱۴] - از مؤلف این رساله، اطلاع چندانی در دست نیست. دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء (صص ۳۴۱-۳۴۷) او را از شاعران و صاحب منصبان عصر شاهرخ تیموری و سلطان بابر دانسته است. آگاهی ما از این رساله، ابتداء از طریق مقاله ارزشمند استاد صادق کیا می باشد. نگاه کنید به: «آگاهی های تازه از حروفیات»، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال دوم، دیماه ۱۳۳۳، صص ۴۳-۴۹. اصل این رساله بشماره ۴۷۷، نسخه خطی، جزء سوم، در کتابخانه ملک تهران موجود است.
- [۱۵] - زبدةالتواریخ، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، بشماره ۴۱۶۴.
- [۱۶] - مطلع السعیدین و مجمع البحرین، ج ۲، چاپ لاهور، ۱۳۶۰ هـ خصوصاً صص ۵۸۳-۵۹۲.
- [۱۷] - بدائع الزهور فی وقایع المهور، ج ۲، طبع قاهره، ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴، ص ۳۶
- [۱۸] - الضوءاللامع لاهل القرن التاسع، ج ۳ (جزء ۶)، بیروت، بدون تاریخ، صص ۱۷۳-۱۷۴.
- [۱۹] - مجالس العُشّاق، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، بشماره SUPPL, Persan, 1559، مجلس چهل و هشتم، برگ های a 165 تا a 168؛ نسخه چاپ کانپور (هند)، ۱۳۱۴ / ۱۸۹۷، مجلس چهل و هشت، صص ۱۶۲ و ۱۶۴
- [۲۰] - مجمل التواریخ، ج ۳، مشهد، ۱۳۳۹، ص ۲۶۱
- [۲۱] - الشقایق النُعمانیة فی علماء الدولة العُثمانيّة، بیروت، ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م، صص ۳۷-۳۹.
- [۲۲] - الیواقیت و الجوهر فی بیان عقایدالاکابر، جزء اول، طبع مصر، ۱۳۷۸ هـ/ ۱۹۵۹ م، ص ۱۵
- [۲۳] - خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، رکن سوم، نسخه خطی کتابخانه فخرالدین نصیری امینی. با تشکر از دوست فاضلم دکتر رضا تورجانی که فتوکپی این نسخه را در اختیارم گذاشته اند.
- [۲۴] - روضات الجنان و جنّات الجنان، تهران، ۱۳۴۴، صص ۴۷۸-۴۸۱
- [۲۵] - عاشق چلبی، تذکره سی (مشاعرالشعرا)، لندن، ۱۹۷۱، برگ a 133
- [۲۶] - احسن التواریخ، تهران، ۱۳۴۹، صص ۱۹۲-۱۹۴ و ۲۰۲، ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۴۶.

- [۲۷] - تذکره (به ترکی)، استانبول، ۱۳۱۴ هـ صص ۱۱۰-۱۱۱ و ۳۳۲-۳۳۳. درباره تمنائی همچنین نگاه کنید به تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۱، ص ۷۸۸.
- [۲۸] - تذکره الشعراء، ج ۲، آنکارا، ۱۹۱۸، ص ۹۸۵.
- [۲۹] - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ۱۳۳۸، ج ۲، صص ۸۴-۸۶.
- [۳۰] - کنه الاخبار، رکن چهارم، کنستان تینوپل (قسطنطنیه)، بی تاریخ، صص ۱۸۲-۱۸۴.
- [۳۱] - کلیات دیوان مولانا حامدی، طبع استانبول، ص ۲۸۴.
- [۳۲] - روضه اطهار، روضه چهارم، چاپ سنگی، تبریز، ۱۳۰۳ هـ ق، ص ۷۲، برای نقد و بررسی این کتاب نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸ (۱۳۴۵).
- صص ۱۳۳-۱۵۱.
- [۳۳] - عرفات العاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، بشماره ۵۳۲۴، برگ b 550.
- [۳۴] - کشف الظنون، ج ۱، طبع بغداد، ۱۹۴۱، ص ۸۱۷.
- [۳۵] - لطایف الخیال، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، بشماره ۴۳۲۵.
- [۳۶] - شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۷، طبع قاهره، ۱۳۵۱ هـ/۱۹۳۳ م، ص ۱۴۴.
- ۳۷ - ریاض الشعراء، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، بشماره ۴۳۰۱.
- ۳۸ - ریاض العارفین، روضه دوم، تهران، ۱۳۱۶، صص ۱۴۱-۱۴۳ و ۴۰۶-۴۰۷.
- ۳۹ - مجمع الفصحا، ج ۴، تهران، ۱۳۴۶، صص ۳۴-۳۵ و ۵۵.
- ۴۰ - کاشف الاسرار و دافع الاشرار، قطع جیبی، طبع استانبول، ۱۲۹۱/۱۸۷۴.
- ۴۱ - مرآت المقاصد فی دفع المفاسد، استانبول، ۱۲۹۲ هـ صص ۱۲۵-۱۵۵ و خصوصاً صفحات ۱۳۴-۱۳۶، ۱۴۱ و ۱۴۷-۱۵۳.
- ۴۲ - تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، تهران، ۱۲۴۳، صص ۸۱۸-۸۲۰.
- ۴۳ - ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس، ج ۶، چاپ دوم، تبریز، بدون تاریخ، صص ۲۱۸-۲۱۹.
- ۴۴ - شمع انجمن، سید محمد صدیق حسن خان بهادر، چاپ سنگی، کلکته، ۱۲۹۲ ق، ص ۴۶۷.
- ۴۵ - تذکره الشعراء، چاپ علیگر هند، ۱۹۱۶ م، ص ۱۳۱.
- ۴۶ - صبح گلشن، سید علی حسن خان بهادر (نسیم)، چاپ سنگی، کلکته، ۱۲۹۵ هـ صص ۵۳۴-۵۴۳.
- ۴۷ - فارسنامه ناصری، ج ۲، چاپ سنگی، طهران، ۱۳۱۴ هـ، ص ۱۵۱.
- ۴۸ - آثار عجم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۱.
- ۴۹ - نهرالذهب فی تاریخ حلب، طبع حلب، بدون تاریخ، ج ۱، صص ۱۶-۲۰ و ۱۰۱-۱۱۴؛ ج ۲، ص ۳۸؛ ج ۳ صص ۲۲۶ و ۲۴۲ و ۲۷۸.
- ۵۰ - اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء، طبع الثانی، حلب، ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ج ۲، صص ۳۸۷-۴۲۰، ج ۳، صص ۱۴-۱۵ و خصوصاً ۱۶-۱۷.
- ۵۱ - دانشمندان آذربایجان، طبع مجلس، ۱۳۱۴ ش، صص ۳۸۶-۳۸۸.

Browne, G. "Some notes on the literature and Doctrines of the Hurufi Sect", in : Journal of the Royal Asiatic Society, London, 1898, pp. 61-94; "Further notes on the literature of the Hurufi, and their connection with the Bektashi order of dervishes", in: J.R.A.S., London 1907, pp 533-581

همچنین نگاه کنید به: تاریخ ادبی ایران، ج ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ ش، صص ۵۰۵-۵۲۳ و ۶۵۶-۶۶۱

J.R.A.S. 1898, pp 62, 67-68, 78-79 -۵۳

Gibb, E.J.W: A History of Ottman Poetry, Vol 1, London, 1900, -۵۴
pp 343-368

Huart, C: Textes persans relatifs à la secte des Houroufis, -۵۵
Lyden-London, 1909, pp i-xx, 219-313; Ecyelopédie de L' Islam, Tome 2, Leyden-Paris, 1927, pp 359-360

La Passion de Hallàj, tome 2, Paris, 1975, pp. 261-268; Recueil -۵۶
de Textes inédits..., Paris, 1929, p 151

Birge, T. K: The Bektashi order of dervishes, London, 1937, pp. -۵۷
59, 70, 112, 281

Babinger, F: Encyclopédie de L' Islam, Tome 3, Leiden-Paris, -۵۸
, ۱۹۳۹, pp. 964-967; "Von Amurath zu Amurath" in: Oreins, Vol 3, N°
Leiden, 1950, pp. 245-250

همچنین نگاه کنید به چاپ جدید این مقاله در:

First Encyclopedia of Islam, Leiden-New York, Tome 6, 1987, p.
902

, Retter, H: "Die Anhänge der Hurufisekte", in: Orien, Vol 7, N° -۵۹
Leiden, 1954, 1-54

و نگاه کنید به ترجمه فارسی این مقاله بنام «آغاز فرقه حروفیه»، ترجمه حشمت مؤید، در: مجله فرهنگ ایران، ج ۱۰، تهران، ۱۳۴۱، صص ۳۲۲-۳۹۳.

Bausani, A. Encyclopedie de L' Islam, Tome 3, Leyde-Paris, -۶۰
1971, pp. 620-622

Burill, K: The Quatrains of Nesimi: Fourteenth century Turkic -۶۱
Hurufi, New York-Paris, 1972, pp. 25-33, 35-42, 53-107

Amoretti, B.S: "Crakterestiche Hurufie del Divano Persiano di -۶۲
Nesimi", in: Studi Iranici, Roma, 1977, pp. 267-286

۶۳- عمادالدین نسیمی، معارف و مدنیت، باکو، ۱۹۲۶

- ۶۴- آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ج ۱، باکو، ۱۹۲۶، صص ۱۷۶-۱۸۵.
- ۶۵- حروفیسم و نمایندگان آن در آذربایجان، (به زبان روسی)، صص ۱۴۹-۱۹۷؛ آذربایجان ادبیاتی تاریخی، ج ۱، صص ۲۶۴-۲۹۳. همچنین نگاه کنید به پیام نوین، شماره ۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۵ ش، صص ۴۷-۵۱. با تشکر از دوستان عزیزم: دیان بوگدانویچ و اکبر مسکوویچ برای ترجمه متن روسی.
- ۶۶- مجله آذربایجان، شماره ۷، باکو، ۱۹۶۹، صص ۱۹۹-۲۰۴.
- ۶۷- عمادالدین نسیمی اثرلری، باکو، ۱۹۷۳؛ صص ۵-۷۹؛ مجله آذربایجان، شماره ۵، سال ۱۹۷۰، صص ۲۰۵-۲۰۸. همچنین نگاه کنید به ترجمه این مقاله در مجله پیام نوین، شماره ۵، تهران، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۵ ش، صص ۵۲-۵۳.
- ۶۸- عمادالدین نسیمی، حمید آراسلی، باکو، ۱۳۷۳.
- ۶۹- دیوان فارسی سید عمادالدین نسیمی، مقدمه، صص ۵-۲۰.
- ۷۰- Nassimi Poesie, traduit par A. Karvovki, Moscou, 1973, pp. 5-13.
- همچنین نگاه کنید به: مجله پیام یونسکو، شماره ۵۳، سال پنجم، تهران، ۱۳۵۲ ش، صص ۳۸-۴۱.
- ۷۱- نسیمی، (نمایشنامه)، فریدون آشوراف، ۱۳۵۳.
- ۷۲- عمادالدین نسیمی، باکو، ۱۹۷۳.
- ۷۳- نسیمی، باکو، ۱۹۷۵. از وجود این دو تحقیق توسط دوست عزیزم پروفیسور م. ن. عثمانوف آگاه شده ام.
- ۷۴- مقاله هائی پیرامون زندگی و خلاقیت عمادالدین نسیمی، صص ۱۲۹-۱۴۴.
- ۷۵- قاموس اعلام، ج ۶، استانبول، ۱۳۱۶ هـ ص ۴۵۷۶.
- ۷۶- تورک ادبیاتنده، ایلک متصوفلر، ۱۹۱-۱۹۲.
- ۷۷- «نسیمی دیر»، مجله حیات، سال اول، نمره ۲۰، استانبول، ۱۹۲۷، ص ۲.
- ۷۸- Seyyit Nesimi: Hayati ve Sahsiyeti, Istanbul, 1944-1945.
- ۷۹- Nesimi, Usuli, Ruhi, Istanbul, 1953, pp. 3-10, 29-62; Türkiye de Islam Mezhepler Ve Tarikatlar, Istanbul, 1969, pp. 143-159; Ansiklopedisi, Vol 9, Istanbul, 1960, pp. 206-207.
- همچنین نگاه کنید به: مولوی به بعد از مولانا، تهران، ۱۳۶۶ ش، صص ۳۷۷-۳۸۵.
- ۸۰- Hurufilik metinleri katalogu, Ankara, 1973.
- ۸۱- Turk Ansiklopedisi, Vol 25, Ankara, 1977, pp. 202-203.
- ۸۲- تاریخ العراق بین احتلالین، طبع بغداد، ۱۳۵۷/ ۱۹۳۹، ج ۲، صص ۲۴۶-۲۵۴؛ ج ۳، صص ۴۵-۵۵؛ الکاآئیه فی التاریخ، بغداد، ۱۹۴۹، صص ۵۳-۵۴، ۶۷ و ۱۰۸.
- ۸۳- الآثار اسلامیه والتاریخیه فی حلب، دمشق، ۱۳۷۶/ ۱۹۵۶، صص ۲۵۳-۲۵۴.
- ۸۴- احیاء حَلَب واسواقها، طبع دمشق، ۱۹۸۴، صص ۲۹۲ و ۳۶۴؛ موسوعه حَلَب المقارنه، ج ۷، طبع حلب، ۱۴۰۸/ ۱۹۸۸، صص ۲۸۵-۲۸۶.

- ۸۵- شهداء الفضیله، طبع بیروت، ۱۴۰۳/ ۱۹۸۳، صص ۸۵ و ۱۰۴-۱۰۵.
- ۸۶- تشیع و تصوف، ترجمه‌علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، ۱۳۵۶ ش، صص ۱۶۹-۲۲۳ و خصوصاً صص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۸۷- ماهنامه اطلاعات، شماره ۵، تهران، ۱۳۲۹ ش، صص ۲۱-۲۳.
- ۸۸- واژه نامه گرگانی، تهران، ۱۳۳۰ ش، صص ۹-۲۶، ۲۷-۳۰، ۳۱-۳۰، ۳۱۳-۲۸۰. همچنین نگاه کنید به مقاله «آگاهی های تازه از حروفیان»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال دوم، دی ماه ۱۳۳۳ ش، صص ۳۹-۶۵؛ نُقْطویان و پسیخانیان، انتشارات انجمن ایوانویچ، ۱۳۲۰ یزدگردی، صص ۵۷-۵۸.
- ۸۹- شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه‌اول قرن نهم)، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- ۹۰- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ۹۱- لغت نامه، ذیل «نسیمی» و «فضل الله استرآبادی».
- ۹۲- فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیامپور، تبریز، ۱۳۴۰ ش، ص ۶۰۱.
- ۹۳- دانشمندان و سخن سرایان فارس، محمد حسین رکن زاده-آدمیت، ج ۴، قسمت دوم، تهران، ۱۳۴۰ ش، صص ۶۶۲-۶۶۵.
- ۹۴- بزرگان شیراز، رحمت الله مهرز، تهران، ۱۳۴۸ ش، ص ۳۰۸.
- ۹۵- تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۴۴ ش، صص ۳۳۵-۳۳۶.
- ۹۶- کلیات قاسم انوار، تهران، ۱۳۳۷ ش، مقدمه، صص ۷-۸ و ۱۵-۱۶، ۶۸، ۷۰، ۷۴-۷۷ و ۸۷ و ۸۹.
- ۹۷- چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، شیراز، ۱۳۵۳ ش، صص ۲۲۲-۲۳۶.
- ۹۸- دیوان فارسی فضل الله نسیمی و عمادالدین نسیمی، مقدمه، تهران، ۱۳۵۴ ش، بدون شماره صفحه.
- ۹۹- شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر، تهران، ۱۳۵۰ ش، ص ۱۷۰.
- ۱۰۰- تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران، ۱۳۵۲ ش، صص ۶۸۹-۷۰۰ و ۷۹۴-۷۹۵؛ «فتنه حروفیه در تبریز»: مجله بررسی های تاریخی، شماره ۴، انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- ۱۰۱- روزنامه کیهان، ویژه نامه هنر و اندیشه، شماره ۱۰۲۰۹، ۱۶ تیرماه ۱۳۵۶ ش.
- ۱۰۲- «نسیمی از حافظ»: کیهان اندیشه، شماره ۳۴، تهران، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۷۸-۱۸۴.
- ۱۰۳- دیوان فارسی عمادالدین نسیمی شروانی، تهران، ۱۳۶۶ ش، مقدمه، صص ۵-۲۰؛ حافظ شناسی، ج ۵، تهران، ۱۳۶۶ ش، صص ۱۵۸-۱۶۷.
- ۱۰۴- ققنوس در شب خاکستری، تهران، ۱۳۶۸ ش، صص ۱۱-۷۸.
- ۱۰۵- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نُقْطویان)، تهران، ۱۳۵۶ ش، صص ۴۰ و ۴۸-۵۱.
- ۱۰۶- بررسی تاریخی، شماره ۵، تهران، آذر-دی ۱۳۵۷ ش، صص ۲۲۹-۲۴۲.
- ۱۰۷- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱ و ۲، ۱۳۵۶ ش، صص ۲۲۲-۲۲۸.

- ۱۰۸- سرخ جامگان و نم‌پوشان (حروفیه)، تهران، ۱۳۵۷ ش. برای نقد و بررسی این کتاب، نگاه کنید به مقاله سید جواد صدر بلاغی: نقد تاریخ، تهران، ۱۳۵۷ ش، صص ۱۳-۲۴.
- ۱۰۹- تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری، تهران، ۱۳۶۰ ش، صص ۳۰۸-۳۱۳.
- ۱۱۰- حبسیه در ادب فارسی، تهران، ۱۳۶۴ ش، صص ۱۲۷-۱۳۰. برای نقد و بررسی این کتاب، نگاه کنید به مقاله دکتر مهدی نوریان: نشر دانش، سال ششم، شماره ۱، تهران، ۱۳۶۴ ش، صص ۱۶-۱۹.
- ۱۱۱- مقاله‌هایی پیرامون زندگی و خلاقیت عمادالدین نسیمی، تبریز، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۱۲- عمادالدین نسیمی و نهضت حروفیه، تبریز، ۱۳۵۸ ش.
- ۱۱۳- نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان (به ترکی) ج ۱، تهران، ۱۳۵۸ ش، صص ۲۶-۲۸؛ تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۵ ش، صص ۱۹۰-۱۹۳.
- ۱۱۴- حافظ‌شناسی، ج ۷، تهران، ۱۳۶۶ ش، صص ۱۹۱-۲۴۰.
- ۱۱۵- حروفیه در تاریخ، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۱۶- دیوان عمادالدین نسیمی (زندگی و اشعار)، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۱۷- ظفرنامه، ج ۱ و ۲؛ تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۱۱۸- عجائب‌المقدور فی نواب تیمور (زندگی شگفت‌آور تیمور): تهران، ۱۳۳۹ ش.
- ۱۱۹- تزوِکات تیموری، از روی نسخه چاپی آکسفورد، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۱۲۰- منشاء‌الانشاء، ج ۱، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۲۱- سفرنامه، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ۱۲۲- المنهل‌الصافی، ج ۲، مصر، ۱۹۸۴؛ النجوم‌الزاهره، ج ۱۴، مصر، ۱۹۷۲.
- ۱۲۳- کتاب دیاربکریه، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- ۱۲۴- روضه‌الصفاء، ج ۶، تهران، ۱۳۳۹ ش، خصوصاً صفحات ۶۹۰-۶۹۴.
- ۱۲۵- حبیب‌السیر، ج ۳، تهران، ۱۳۳۳ ش، خصوصاً صفحات ۶۱۵-۶۱۸.
- ۱۲۶- تذکره‌الشعراء، تهران، ۱۳۳۸ ش، خصوصاً صفحات ۲۴۷-۲۴۸.
- ۱۲۷- خورشید در بند - دیوان کامل سید عمادالدین نسیمی - به کوشش محمد رضا مرعشی - انتشارات کتاب نمونه - چاپ اول - بدون تاریخ

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.